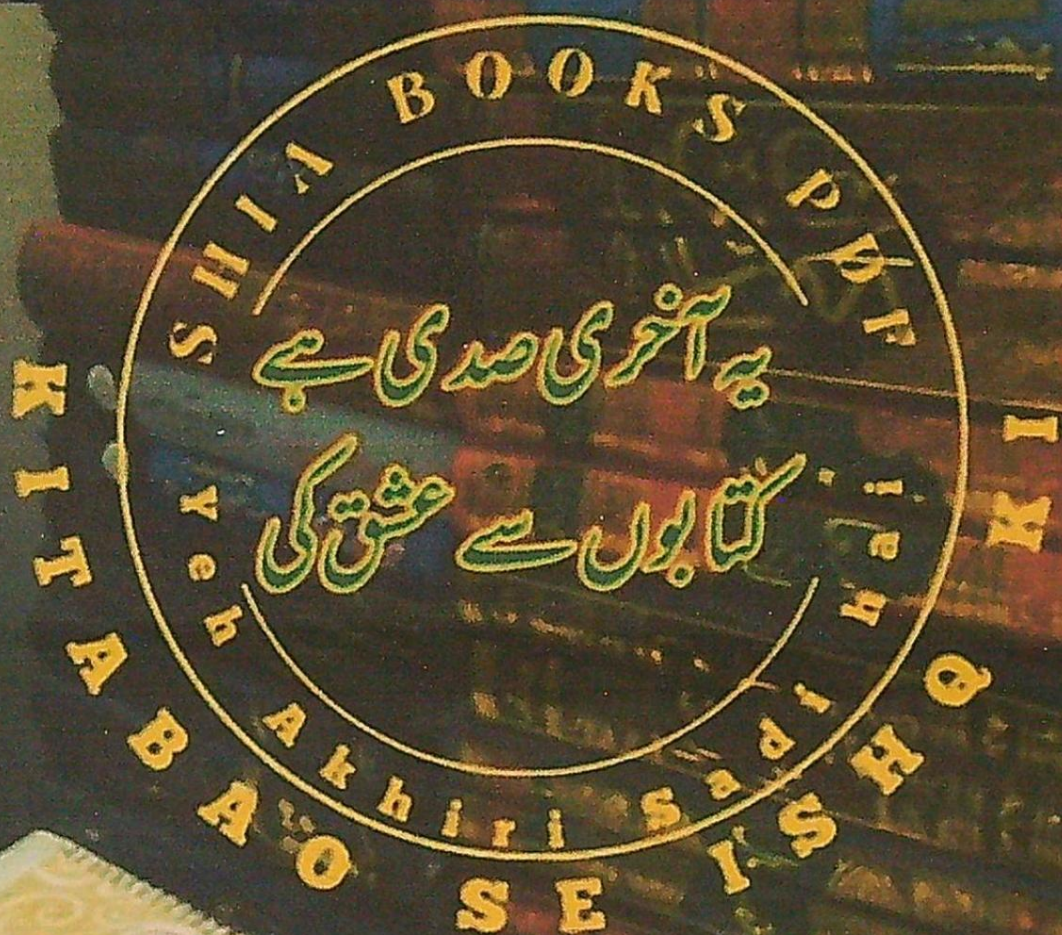


بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

Shia Books PDF منظر ایللیا



MANZAR AELIYA  
9391287881  
HYDERABAD INDIA



بِإِذْنِ اللَّهِ لَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ

المسند الذي في آيات من كتاب مستطاب در حالات خلفاء محبوب ايرود حضرت قطب

# تذكرة المستقدين

في احوال خلفاء

## الشيخ الرئيس

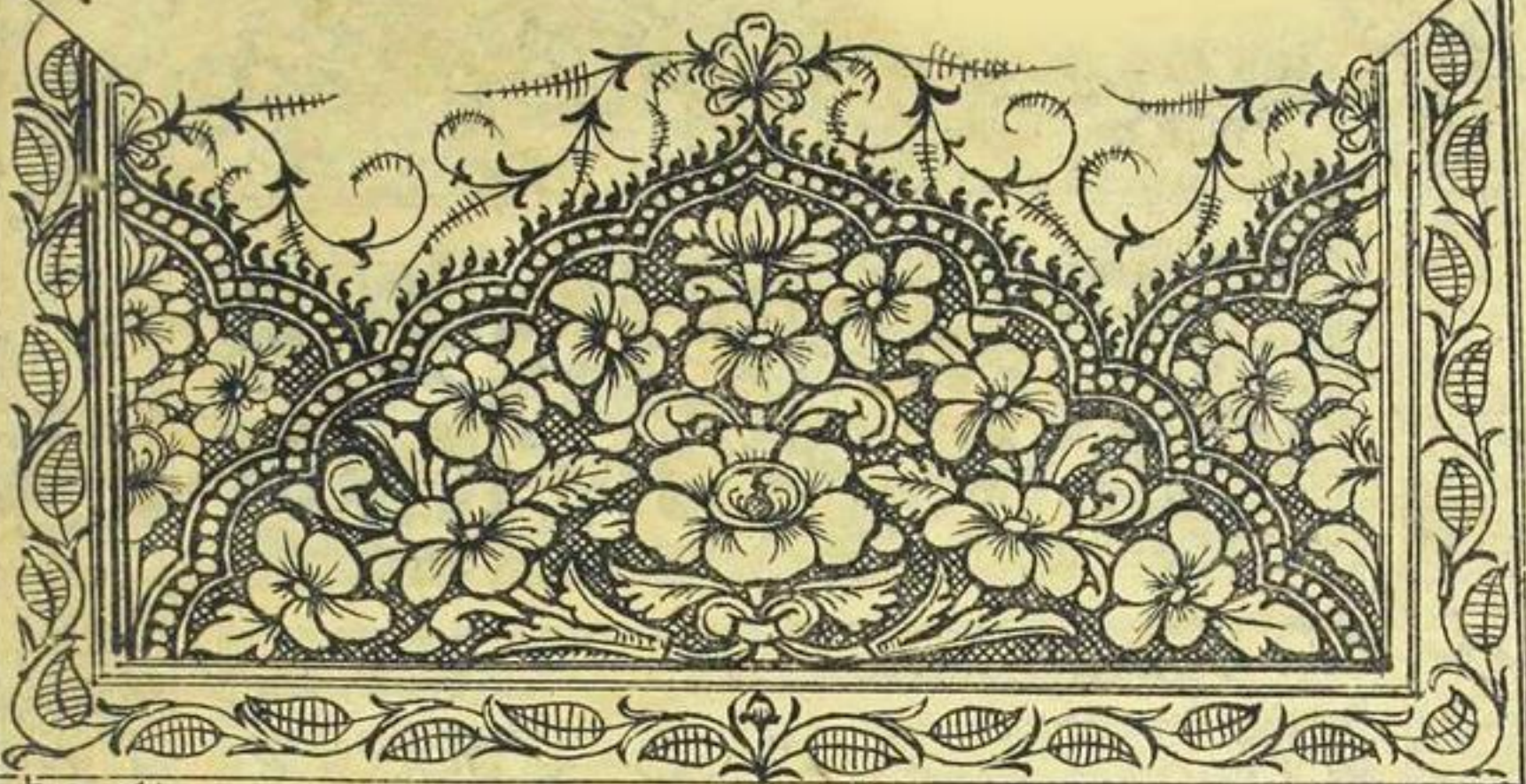
الشيخ الرئيس في آيات من كتاب مستطاب در حالات خلفاء محبوب ايرود حضرت قطب

در مطبع غزني واقع كانيو طبع شد









بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

سمعان الذی نطقت الکائنات بأثار قدرته وافصحت السنة الموجودات بانوار حکمتہ  
واحوت صدرا ولیائہ بذكره وعصت طوائف احبائه بنهیہ وامره فله الذکر والثناء الحسن  
وله الحمد والشکر فی السر والعلن والصلوة والسلام علی خیر خلقه وخاتم انبیاءہ فاتح باب  
الشفاعة العظمی سیدنا ودافع البلیا والکرب عنا فی دنیانا و اخرانا محمد المصطفی الذی  
هدانا الی سواء السبیل والی الله الطاهرین الذین من تمسک بهم فقد صار فی عداد المتقین و علی  
اصحابہ الذین اتقوا اثره ونشروا ذکره و علی الذین اتبعوهم باحسان من اولیاء الرحمن الذین لهم  
الامن یوم لا ینفع مال ولا بنون فقد قال عز وجل لا ان اولیاء الله لا خوف علیهم ولا هم یحزنون  
اما بعد مولف این اوراق را جمی رحمت ذوالمنن آثم ز من محمد امیر حسن غفر الله  
ذنوبه واعطاه الله عشقه ومعرفته ابن اعوف العارفون سید شاه آخون فنصوری  
المداری مکنیوری ملتحی خدمت ارباب فطنت و خبرت ست جائیکہ باقتضای بشریت  
درین اوراق درسیاق و سباق ستمی معائنہ فرمایند دیدہ عیب جو بسته چشم ہنرمین کشایند



و بهر سهم ملائم نمایند آن نصف فقلاً استظرفت **ع** بر گریان کارها دشوار نیست  
 هر چند از مکر و هات زبانه فرصتی ندارم که سر بر دارم مگر بحکم اَوْ فَوَ اِیَّاهُ الْعَمَلُ اِنَّ الْعَمَلُ کَانَ  
 مستوکاً چون از مصدر جود و سخاوت فی با صفا فاضل با عمل عارف کامل و مکمل سعید ز من  
 مولانا مولوی سید محمد حسن فنصوری هنگام تسطیر حصه اول و عده استوید حصه دوم نموده  
 بودم بمقتضای الکریم اذا وعد وفاد امن بهت بر میان جان بسته به تر قیش پرداختم  
 و قلم برداشته سطور چند نگاشتم و بر چهار رآده فصل مرتب ساختم الله المستعان  
 و علیه التکلان **فصل اول** در تشریح معنی لفظ سلسله بهر دو وجه از لغت و اصطلاح صوفیه  
**فصل دوم** در بیان معنی لفظ قلندر - و ملنگ **فصل سوم** در تشریح لفظی گروه خادمان -  
 و عاشقان و دیوانگان - و طالبان **فصل چهارم** در ذکر مشایخ خادمان الارغونی **فصل پنجم**  
 در ذکر مشایخ خادمان الفنصوری **فصل ششم** در ذکر مشایخ خادمان الطیفوری **فصل هفتم**  
 در ذکر مشایخ عاشقان **فصل هشتم** در ذکر مشایخ دیوانگان **فصل نهم** در ذکر مشایخ طالبان  
**فصل دهم** در ذکر مشایخ حاشی **فصل یازدهم** در ذکر مشایخ اجلی **فصل دوازدهم** در ذکر  
 متفرقات **فصل سیزدهم** در ذکر شاهان و امرا و مرتبه درگاه **فصل چهاردهم** در بیان معانی  
 اراضی مکنپور و غیره و نقول فرامین شاهان و اسناد امرا -

**فصل اول** در تشریح معنی لفظ سلسله که آن مبنی بدو وجه است از لغت و  
 اصطلاح صوفیه رضوان الله تعالی علیهم اجمعین

بر ضما ئر ارباب بصائر مخفی و محجب مباد آنرا که قاید ارادت ازلی ربقه توفیق و در رقبه دل  
 اندخته براه تویم و صراط مستقیم محبت خویش می کشد دست ارادت در دامن بادیان



دین محمدی و سالکان مسلک احمدی راه شناسان منبج صلاح و سداد و مرشدان کامل الارشاد  
 زده تعلقی پیدامی کنند و خود را در زمره غلامان ارادت کیش و مریدان عقیدت اندیش  
 در آرند ایشان مرید صادق اند که بخلوص عقیدت و صفای طبیعت از اوسشان  
 راه جویند و خود را بدست شان بیع می سازند آخر توجیه شیخ به خلعت بیعت و خلافت ممتاز  
 میشوند و صاحب سلسله میگویند و سلسله در لغت بکسر ه و سین بمعنی زنجیر آهن و طلا و  
 نقره و غیره و نام کتاب از منتخب و مجاز بمعنی نسل و اولاد و قرابت و اصطلاحا بمعنی ترتیب  
 آسمانی پیران طریقت تا با اسم یکی از ناموران اهل ارشاد داریکه آریان صدر هدایت  
 و رشاد استی پس طریق تعلیم و تلقین مبتدیان مدرسه جدد و طلب و ذله ربایان مائده هدایت  
 و ادب در خانوادهاے حضرات و الا صفات یعنی زمره اولیای ربانی محبوبان سبحانی قدس  
 اسرارهم اجمعین در هر خاندان و الا شان بطرز جدا گانه مروج و معمول است که کلمه طیب  
 لا اله الا الله محمد رسول الله بطرق مختلفه یا اسم ذات یا اسمای صفات باری تعالی  
 حسب تعلیم مشایخ سلف طالب رومی آموزانند و از کثرت ریاضات و بسیاری مجاهدات  
 تزکیه نفس و تصفیه قلب او میفرمایند ابتدا که به اخلاق محموده رغبت دهانیده و از اخلاق  
 مذمومه متنفر ساخته پاک و مبرا میفرمایند حتی که بے تکلف از جوارح و اعضای ریشه اش افعال  
 قبیحه دور شده اعمال لطیفه سرزد میشوند و از ورزش ریاضات و عبادات شاقه نفس اماره  
 خود بخود مطیع و منقاد میشود و بخلق ارادت کاسب در آید و صفات ملکوتی که در خزانه وجودش  
 و دیعت و امانت نهاده اند بر صفات بهیمی و بی غالب آید زیرا که حق سبحانه تعالی در وی ماده  
 اطاعت نهاده نصیحت پذیر و تغزیر گیر خلیق فرموده است و قاعده کلیست که من احب  
 شیئا فاکثر ذکره از کثرت ذکر محبت و شوق جناب باری تعالی در قلب ذاکر جاگزین



میگردود و فراغ خاطر و تسکین دل روینماید و معرفت و قرب حاصل می آید در آن حالت حلقه  
 پدید آید و کیمیای نبض در آید که تعلقات جسمانی و توهمات نیه فانیسی و محو شده همه اوست در  
 چشمانش جلوه گری مینماید و خودی و خویشتن داری را فراموش کرده جز توحید در ویش هیچ  
 نماند سبحان الله تعالی شانه ذوق وصال محبوب حقیقی حلاوتی دارد که طالب از لذات عالم  
 محسوسات دست بردارد و در صحرائی لا انتها توحید بی خویشتن میگزارد و از کسی سروکاری ندارد  
 اکثر عاشقان دیوانگان و طالبان خادمان آستان عالی متعالی دیوانه و مجرملنگ میگویند  
 ایشان را از دان مست است مینامند یعنی از جرعه باده هوش ربای ندای المست بر بکمر  
 مست اند و در جوش و از نشئه غمزدای نوای قالوا بلی در خروش شیخ فرماید که ای مستانه  
 مست باده مستی توحید وای دیوانه جمال حسن حمید **۵** ملنگ در ره دین هیچ دم مکن ضایع  
 حیات عمر تو بر دم مدار خواهد بود و در خلاصه المداریه آورده است المدا ره هو القرار  
 کل الكل بدانکه مدار عروج و نزول دم است اگر دم نه باشد هر چه هست او هم نباشد دم  
 بحری است که همه عالم غرق اوست ظاهر و باطن از عالم دم است پس همین دم مدار عالم است  
 والله اعلم بالصواب فی الحقیقه **۵** دم مدار حیات انسان است بی دم خیر ذات  
 بیجان است **۶** چنانچه مولوی معنوی رحمه الله علیه در نظم سفته و در ثنوی گفته **۵**

نفس بهر تبیحالی است چست  
 قیمت یک دم جهان گر دے  
 این چنین انفاس خوش ضایع مکن

گر نداری پاس او از جهل تست  
 نیست ممکن که احبیل یک دم ره  
 غفلت اندر شهر جان شایع مکن

پس حاسبوا انفسکم قبل ان تحاسبوا **۵** در ره او می تراش و می خراش  
 تا دم آخر دمی غافل مباش **۶** گاهی بطرز دیگری فرمایند و ساغر شراب شوق مینوشانند



و میگویند **س** می صرف و حدت بر آنکس رسیده که خون جگر خود به مردم چشیده زده نوردان  
 مراحل معرفت باویه پیاپی آن منازل حقیقت سفر در وطن و خلوت در انجمن میفرمایند و آن  
 سعی بجای برند که خود را بمنزل مقصود میرسانند غرض که صافی دلان صفوت پیرو و روشنفکران  
 و الا شکوه بر اے بر آوردن غریقان لجه غفلت و عصیان و رهنمونی گم گشتگان منازل  
 بیابان گناهان آن توجه فرمایند که بکنار ره نجات و اهدای میرسانند صحبت فیض تراشیدگان اثری  
 دارد که طالع را صلح میسازد و دل طالب را از ماسوی اللہ می پردازد از هر شیخ کامل صد با میداند  
 صادق از تاریکی جهل و ظلمات جهالت برآمده بروشنی ایمان و ایقان رسیده داخل بزمه  
 اهل شکر گشته اند و هنوز همون طریق در عالم جار است و ساری عجیب کارخانه قدرت الهی است  
 استکشاف استار اسرار محرمیت مشیت کردگار جز مقبولان ازل غیر ادا شود از محرمان حقا بق  
 اسرار احدی و واقفان خواص سرای سرمدی علی قدر مراتب بنیاد منصب معزز و ممتاز یکی بعد  
 دیگری منصبی سرفراز رفعت منزلت و علوم مرتبت هر قدر هرگز از انجناب عز اسمہ رحمت شده همون  
 قدر وی را کاری و خدمتی تفویض گشته چنانچه انتظام هر دو عالم ذات و الادراجات مدار العالین  
 راحت جل علازیر فرمان ساخته و مدار کار موجودات ایشان را قرار داده محبوب ساخت  
 ملا عالم کابلی صاحب فاتح الفانج مینویسد

|                              |                              |
|------------------------------|------------------------------|
| شاهی که کمال اسم اعظم باوست  | نقش آدم نگینه خاتم بااوست    |
| در مهند ظهور کرد بر نام مدار | یعنی که مدار کار عالم بااوست |

و صاحب مخبر الواصلین آورده **س**

|                         |                        |
|-------------------------|------------------------|
| آنکه قطب الدار عالم بود | بادشاه ممالک دم بود    |
| شاهباز رواق علیین       | نمادار جهان بدیع الدین |



|                                                                                                                                                        |                                                                                                                                                            |
|--------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------|------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------|
| مکتدای ره حنّ اطلبی<br>از مریدان شاه طیفورست<br>یافت عرفان ز روح پیغمبر<br>لقبش در جهان جهانگیرست<br>دیو بگیرفته ز و شفت یابد<br>واقف راز آن نگو سیرست | مکی ست و مدنی و حلبی<br>آن شهرت که مطلع نورست<br>لیک ویسی ست آن ستوده سیر<br>شاه اشرف که مشرقی پیرست<br>مرقدش همچو مهر و مه تابد<br>او قطب المدار هم سفرست |
|--------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------|------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------|

تعالی شاه عشاق جان باز طالب وصال محبوب و شیدا یان جمال مطلوب هر دم تار نظر  
بسویش دوخته مینگرد و دمی بی یادش بر نمی آرند و عمر عزیز در بجزد و تقزد بکمال فراغ خاطر  
میگذارند و شناوران بحر عشق الهی بخجود و بجواس آن لوده خاک در جوش و خروش آمد  
مدار مدار میخوانند از ذات والا صفات ایشان قیام هستی و از قدم فیض شیم او شان آباد  
همه بلندی و پستی سعدی گوید

|                                                                                                                                                                                                                                   |                                                                                                                                                                                                                                         |
|-----------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------|-----------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------|
| گروه عملدار عزلت نشین<br>بیک لغزه کوهی ز جابر گزند<br>چو باد اند پنهان و چالاک پوی<br>سحر که بگیرند چند آنکه آب<br>فرس کشته از لبش شب انده اند<br>شب و روز در بحر سودا و سوز<br>چنان فتنه بر حسن صورت نگار<br>ندادند صاحب دل بیوت | قدیمای خاکی دم آتشین<br>بیک ناله ملکی بهم برکنند<br>چو مشک اند خاموش و تبیج گوی<br>فرو شوید از دیده شان کحل خواب<br>سحر که خروشان که و امانده اند<br>ندانند ز اشتغلی شب ز روز<br>که با حسن صورت ندارند کار<br>و گرا بلی داد بی مغر کوست |
|-----------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------|-----------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------|



|                         |                             |
|-------------------------|-----------------------------|
| می صرف وحدت کسی نوش کرد | که دنیا و عقبی منرا موش کرد |
|-------------------------|-----------------------------|

عاقلان کجرو و غافلان کهن و نوچه شامتی دارند که از او شان پیچ نفعی نبردارند و مبتاع را گمانی  
دنیا ی خسیس این گوهر بی بهای لطیف و نفیس را تلف می سازند و بی سود دهمای درونی  
و برونی را بر باد می نمایند حافظ عبدالرحمن مراد آبادی تخلص حافظ گوید ۵

|                              |                                |
|------------------------------|--------------------------------|
| ای آنکه ز جام خود پرستی مستی | در بند هوای نفس و دنیا هستی    |
| از بهر چه آمدی چه کردی نادان | دل از که بریده با که بنگر بستی |

بزرگی فرماید-

|                               |                                      |
|-------------------------------|--------------------------------------|
| ۵ شراب عشق چون خوردن جلال است | دمی بی یاد او بودن حرام است ۵ بهین ۵ |
| گوش غواص شنید از لب موش حباب  | دم نگهدار گزین به گهری توان یافت     |

و جامی علیه الرحمة بیاس انفس درنا سفته در سلک نظم در سفته ۵ عمر تو گنج و نفس  
از وی یکی گهر ۵ گنجی چنین لطیف مکن رایگان تلف ۵ پس ۵ غافل را احتیاط نفس  
یک نفس مباش ۵ شاید همون نفس نفس و اسپین بود ۵ غرض که طالب صادق آنست که به مقدم  
پیران طریقت باشد و سالک واثق آنست که صراط مستقیم فاتبعونی بحکم الله پیش گیرد  
هر که مسلک خود مسلک شیخ دارد بی ریب گل مقصد در دامن آرد دران سلک مسلک  
بودن و خود را دران سلک مسلسل نمودن راهی است راست جنتیکه بهشت عاشقان  
است نه باغ جنان حورو و غلمان جنت العارفان بهشت معروف و دوزخ مشهور برای  
عام مردمان نه ایشان را تمنای بهشت معروف و نه ترس و بیم دوزخ مشهور حضرت  
قطب المدار میفرمایند که بهشت بخشان و دوزخ آشانان درگاه اندر الله الله نه بیم دوزخ  
و نه رجای بهشت ایشان وصال محبوب دوزخ اینان فراق مطلوب چه راز و



نیاز اند که داند که فهمد حضرت ممدوح قدس سره میفرماید - حق تعالی را غیرتیکه باین قوم است  
از نظر مردمان محفوظ و مستور میدارد اینچاچه فکر رسا و چه ذهن و ذکا که رسالی کند و شمه بفهم آورد  
حضرت قدس سره در فقرات خود آورده - که بندگان را در اسرار شایان باریست - یعنی عوام  
را در اسرار خواص باریابی نه ایشان را هر که دانست دانست و آنکه شناخت شناخت ۵

آنکس که ترا شناخت جان را چه کند | فرزند و عزیز و خانمان را چه کند |

زهی طالع همایونش که زیارت ایشان نصیب گردد و خمی بخت بیدارش که از شرف  
خداش شرف آن غریب باشد شور بخت سیه دل چه داند و چه فهمد که از ایشان نصیبی  
ندارد و هم قوم کلا یشتقی جلیس هم وای بر حال او شان که بصارت بصیرت ندارند و در  
تلاش و جستجوی طریق خدادانی میلی نکنند بل گستاخان اند که از سیاهی قلب خویش در  
خدمت او شان بهره نداشته بی ادب گشته در قهر و غضب آهی مقهور میشوند و از آتش جلال  
شان خاکستر میگردند و نعوذ بالله من ذلک المختصر کلمه طیبیه که لب لباب شریعت و طریقت خلاصه  
مافی الباب معرفت و حقیقت است کلید گنجینه حقائق اسرار احدی است و منقح حزنیه  
دقائق استار صمدی مشار الیه هدایت سالکان مسالک شریعت و مدار علییه در تعلیم و تلقین  
پیران طریقت قرار یافته که از اقرار باللسان و تصدیق بالقلب کافر و مشرک مرنده  
سیه کار از لوث معاصی و آلودگی ملاهی چنان مبرا و منزه میگردد که گویا از شکم مادر زاده و از  
آتش دوزخ آن چنان نجات می یابد که گویا بفرسنگها و در افتاده بزمه محبان خدا در آید  
و از واصلان حق میگردد و فضل کلمه طیبیه از حیطة تحریر بیرون و از اندازه تقریر افزون گشت  
احادیث از اوصاف و در بحیث مملو و مقالات و مکتوبات اولیاء الله از محامدش شمعون  
چنانچه درین معنی بزرگی مرید خود را در مکتوب بذا مخاطب ساخته ارقام مندرج بوده



مکتوب صلی الله علی خیر خلقه محمد وآله اجمعین گرامی مکتوب شریعت و فضیلت پناهی  
 ارجمندی قاضی ابوالفرح بتاریخ دویم رجب المرجب سنه مقام معظم آباد عرف گویش  
 رسید چون اندراج یافته که از تفسیر حقائق آگاه میان شیخ فرید درویش بذکر کلمه طیبه  
 دو صد بار و ذکر لا اله الا الله دو هزار بار بامید هدایت صراط مستقیم  
 معرفت ذات و صفات که غرض از ایجاد ما آنست بوقت شب بذکر مذکور بر طبق عمل قدوة  
 العارفین شیخ محب الله قدس سره مشغول اند و ازین فقیر اذن باین اشغال و ورای این  
 درخواست دارند تا از چه من کان فی هذه الاعی برآیند الحمد لله الذی که توفیق کسب سعادت  
 نصیب ایشان گردانید و غمی غفلت را از بصیرت ایشان برداشت زانکه هر جوینده  
 یابنده بود و ارجمند اقبل ازین درین معنی جواب بمقام کلا و آباری نوشته شده بود لقیین که  
 بمطابق آن بعمل آورده باشند و اثر آن بظهور آمده باشد الحال نیز مندرج میشود که فضل  
 ذکر لا اله الا الله است که جمیع انبیاء عبارت مختلفه بآن ناطق و ذاکر اند و بودند و کلمه مذکور  
 میراث انبیاست که بعلمارسیده است و از علما الباطلین علم حقیقی و قاضی شهاب الدین  
 قدس سره بمیر سید احمد با و پا نوشته بودند که العلماء ورثة الانبیاء همین علم است که با تحصیل  
 کرده ایم یا علمی دیگر میر در جواب نوشتند که علمیکه آن برادر حاصل نموده بجهت کسب درین  
 ورثه جهد و کسب نیست اشارت بکلمه طیبه است و از فضل کلمه طیبه است که پیغمبر مفرمود  
 صلی الله علیه وآله وسلم من قال لا اله الا الله دخل الجنة ای بلا حساب و ظاهر است  
 که کافر نود ساله اگر یکبار کلمه طیبه بارشاد و مرشد کامل که طریق انبیاست بر زبان راند  
 مؤمن میشود نزد اصحاب طاهر و بفهمید آن مسلمان حقیقی میشود نزد اصحاب باطن معنی فهمیده هاست که پند  
 هستی سوار الله مرفیع شود و با وجود آن حوّل مجد رسول الله دارد که حفظ مراتب شرعی را از دست ندهد تا بدرجه



العلماء ورثة الانبياء مستقیم باشد. و عالم کلمه طیبیه طرق چهار ب چهار در چهار چهار وجهی شود  
و شرح این کلمات معنی در معنی است چنانچه از فرد علیحه معلوم آن ارجمند خواهد شد برادر حریفی  
درین معنی قدوة العارفین زبدة الواصلین قیر سیدا حمد با و پا فرموده اند که کمال انسان  
دو چیز است و بس رفع شرک و عمل صالح این هر دو منطوق است و در کلمه لا اله الا الله  
محمد رسول الله ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء تعین و تعدد تکرار ذکر مروی نیست  
و اکثر مشایخ کبار قدس سره و شیخ بدیع الدین پیرا که سر حلقه و لیسان است بجهت ترغیب  
ساکنان که استعداد آنها از ادراک کلمه طیبیه قاصر یافتند و پرداخت مبتدی ب ذکر دو ام  
متعذر دیدند بنا بر آن تعداد و تعین وقت مخصوص کرده اند و هر طرف را بنحوا ده نام نهادند  
اند مقصود واحد است و طرق مختلف طالب تیر نفهم را که شهود معنی لا اله الا الله محمد رسول الله  
مشهود میگردد و حاجت تکرار و تلفظ الفاظ یعنی ماند بیکر دشواری آید چون در آید  
وصال را با له کم شود جست و جوی الا الله در آن عین در ذوق باید بود که مثره  
تکرار همانست چنانچه مولوی رومی فرماید مشک را بر تن وزن بردل ببال  
مشک چه بود نام پاک ذوالجلال چنانچه در قرآن مجید ثابت است این هست ید کروک  
الله قیاماً و قعوداً علی جنوبهم و یفکرون فی خلق السموات و الارض باید کرد  
مشاهده معانی اراده خمس که منسوب است بسلسله قادریه نیز لزوم نمایند و آن این است  
لا موجود الا الله لا مطلوب الا الله لا مقصود الا الله لا معبود الا الله لا اله الا الله واضح باد که  
این چهار شتیق انداز لا اله الا الله و معانی الفاظ مذکورین را بلمات اول عقلی که وجود  
موجود و غیر وجود موجود دانی که مرئی است در بصر بصیرت و علی هذا القیاس نباشد  
در دل گذارنده باشند و اگر دل باز بان موافق باشد اولی والا حضور دل کافی است



و آنچه از طریق نبوی صلی الله علیه وسلم معلوم میشود اینست که الله تعالی را حاضر میدانستند  
و یاد میکردند بمقتضای حال در جمیع حرکات و سکونات بتلبیس اسما و صفات که لائق  
شان آن حال بود چنانچه اگر قدم مبارک بر بلندای می نهادند الله اکبری فرمودند یعنی  
بلندی مرا شکر است و اگر به پستی می نهادند سبحان الله میفرمودند و علی بن القیاس درگاه  
قیام گاه قه و تسبیحات مخصوص بودند چنانچه از کتب احادیث معلوم میشود و آن کمال ترست  
الله تعالی بفضل خویش کرامت کند و طریقی که شیخ فرید در ویش نگاشته که منسوب بخانواده  
چشت است و طریق سلوک مربی مضمون این بیت است شعر تمتع زهر گوشه یا فتم  
زهر خرمن خوشه یا فتم و آن عزیز نیز همین طریق سالک باشند هر بزرگی که به تفقه و  
مهربانی کلمه الله بفرماید در دل باید گرفت عمل باید آورد و حجاب نباید کرد که سوای سلسله و خانواده است  
که تعصب همین است مال و مقصود جمیع خانواده واحد است و منتهای هر خانواده جناب  
نبوی است صلی الله علیه وسلم هر چه از اصل عاید است میراث مومنان استماع از لای  
بلا تکلف باید گرفت و در عمل باید کوشید و هر چه مذکور شد بر آن مداومت نمایند والسلام  
علی من اتبع الهدی غرض که کلمه شریف برای هر فرد بشر آنکه بروی اقرار کند از  
لسان و تصدیق کند از دل بی ریب مسلمان کامل الایمان گردد و نزد ارباب شریعت و  
انچه که در مقدمه شیخ کامل گفته اند فی الحقیقه ضرورتی است تا وقتیکه بادی اکل میسر نشود  
در طریقت کثرت کار نگردد این معمه را آن محسوس فهمد که دست شیخ گرفته باشد و شجره او شان  
در یافته بود و مقصود جمیع خانوادها یکی است بدانکه ارباب سیر شجرات حضرت قطب المدار  
را بچند طریق حواله قلم نموده اند انشاء الله تعالی آئینه خواهم نگاشت منجمه آن یکی  
طریق قلندریه است از حضرت عبدالله علمبروار چنانچه رکلیات امدادی و در دیگر کتب



مندرج است عبارت حاجی امداد الله چشتی المرداری از ان رساله بعینه و بلفظه نقل کرده  
می آید و نیز حضرت مجدد را اجازت و بیعت طریق چشتیه و قادریه و سهروردیه و کبرویه  
و مداریه و قلندریه از مرشد خود شیخ عبدالاحد و ایشان را از مرشد خود شیخ رکن الدین  
گنگوہی و ایشان را از عبد القدوس گنگوہی تا سرور عالم صلی الله علیه و آله و اصحابه  
و سلم و نیز سید اجل را اجازت طریقه مداریه و قلندریه از امام این طریقه شیخ بدیع الدین  
شاه مدار بلا واسطه رسیده و ایشان را از ظیفور شامی از عین الدین شامی از عین الدین  
شامی از حضرت عبداللہ علمبردار از امیر المؤمنین علی کرم الله وجهه از سرور عالم صلی الله  
علیه و آله و سلم انتہی چونکہ خطاب قلندر حضرت عبداللہ علمبردار از رسول صلی الله علیه  
و آله و سلم یافت آنرا کہ تعلق از ایشان است باین لقب معروف است پس ہمین وجه در خاندان  
عالیہ اکثر قلندر مشرب میشوند ایشان طائفہ اند کہ از کمال فنا و نہایت استغراق در تجرید  
و تفرید اوقات عزیز را بسر می فرمایند و گروہی اند کہ مجرد محض اند و متاہل نمی شوند و بلفظ  
ملنگ قلندر مشہور اند و از خویش و یگانہ و از تعلقات زمانہ سروکاری ندارند و گاہی گرد  
آرایش ظاہری نمی شوند جز سوز و درد وستی و بیاباکی بچو دی و بیوشی کاری ندارند و در  
تخریب رسومات و عادات می کوشند و از ایشان گروہی اند کہ در رعایت معنی افلاص و  
محافظت قاعدہ صدق و اختصاص غایت جہد مبذول دارند و در اخفای طاعات  
و کتم خیرات از نظر خلق مبالغہ واجب دانند تا آنکہ هیچ دقیقہ از اعمال صالحہ مہمل نگذارند  
و متسکن جمیع فراغ و لواقل از لوازم شمارند و مشرب ایشان در کل اوقات تحقیق معنی  
اخلاص بود و لذت شان در تفرّد و نظر حق با اعمال و افعال ایشان و ہمچنانکہ عاصی از طاعت  
معصیت پر حذر بود ایشان از ظهور طاعت کہ مظنہ ریای باشد حذر کنند تا قاعدہ اخلاص بر



خلل نه پذیرد از اوصاف ملامت است که مخفی خیره و نظیر شمره یعنی بطوریکه نماید و آنچه نماید نباشد  
از درون شو آشنا و از بیرون بیگانه و ش... همچنین زیار و من کم می بود اندر جهان  
پس ایشان ابتدا از برفرق طالب مقراض و استره میرانند بعد از آن در موبای وی بجا  
عطر و روغن گل خاکستری مالند در زلف غیرت سنبش خاک می اندازند و از تکلف شایسته کشتی  
معذور میدارند و بر اندام وی خاکستری مالند مصلحتی و ضروری یعنی وقتیکه ایشان مشغول  
جسم میکنند و از مسامات بیرون آمدن می خواهد چرا که گذرگاهش از همه جا مسدود  
شود پس علاجش همین است که بر اندامش شخصی دیگر خاک بالدا مجری کشاده نه شود  
و خللی نیفزاید پس کسبیکه باید و شاید بکمال مجاهده از وی می کنند -

حاشا که اکابر ره جوگیر روند

حس نفس و خضر نفس در فرق

اثبات مقالات نه باین بکنند  
حس نفس است آنچه نشانش بدهند

و ذکر و اشتغال بقاعده معینه اورامی آموزانند چنانچه ذکرش انشاء الله بر موقع و محل کرده خواهد شد  
و ضرورت پوشیدن لباس بجز ستر عورت ندارند نسبت ایشان اهل شطرنج چنانچه فیضی در

### مثنوی گفته اشعار

بی ادب هرگز نه باشی با ملنگ

گرچه ظاهری می شود از خاکسار

قبل مردن خویش را فانی کند

بر جمال دوست می دارد نظر

حال خسته موسترده می شود

بم ز ناخنهای خود تیشه کند

بهست او در بای وحدت یاننگ

باطنش از نور معنی بر شمرد

در جهان دین سلطانی کند

از وجود خویش گردوبی خبر

همچو مجنون در بیابان می دود

در غم دلدار سینه می کند



کار فرهادست مشکل در جهان  
مثل او در عشق نبود هیچ کس  
صاف باشد قلب او آئینه وار  
خاک شود تا قلب تو گردد صفا  
عارفان را زیب باطن خوشترست  
چونما گندم فروش ایشان شدند  
اهل باطن تا ابد یا بد حیات  
چار حرفست جمله در لفظ ملنگ  
سیم شعر از محبت آمع  
هم ز نونش نیستی مقصود دان  
در ملنگ این جمله معنی ظاهرست  
در ظهور و در بطون صاوق بدان  
هم ز باننش سیف دان ای نیکو  
از حقارت سوی او هرگز مبین

لیک کارِ اوست مشکل تر از آن  
بر وجودش عاشقی ختم است بس  
گرچه پوشد ظاهرِ خاکِ شکار  
خاک مرآتینه را بخت ضیا  
قصدشان در زیب ظاهر کمترست  
خاصگانِ قربتِ جانان شدند  
نیتِ دل شرط آمد در صلوات  
معنی هر یک شنوا ز ره ملنگ  
لام هم مخبر ز لیت آمده  
گوشه شینی کاف را معنی بخوان  
روی او اندر قیامت انورست  
بر جمالِ مصطفی عاشق بد آن  
خولیش را از غصه اش داری نگه  
خدمتش کن از سر صدق و یقین

فی الحقیقت غبار آلودگانِ کوچه صبر و رضا و شیفگانِ جمالِ کبریا منقبر مو پریشان حیران کو بگو  
در جستجوی جانان گرم روتشنه لب ثابت قدم لطلب مطلوب در تنگ و دو مقصود ایشان صالیا  
حاصل شان نظاره نگار ایشان افتخاری و شرفی دارند که رسول اکرم صلی الله علیه و سلم  
نسبت ایشان میفرماید رب اشعث اغبر لو حلف عین الله لا ابره ابو هریره رُبَّ  
اشعث مَدْفُوعٌ بِالْأَبْوَابِ لَوْ أَقْسَمَ عَلَى اللَّهِ لَا بَرَّةَ مُشَارِقِ الْأَنْوَارِ

۷  
ابو جریو سے روایت ہے کہ حضرت نے فرمایا کہ بہت لوگ پریشان موی غبار آلودہ دروازوں سے دھکیلے ہوئے اتر رہے ہیں۔  
کے اعتماد پر کسی بات کی توقع نہ رکھیں۔  
میں کو بچاؤ تو خدا کی طرف سے ہے۔



ایشان فانیانی اند که فنانی گلی که از همه اشکال تر بود پسندیده و جانبازی اند که موت را قبل از موت بنقد جان ارزیده مگر این حصه هر کس نیست چنانچه می فرمایند

خام را طاقت پروانه پر سوخته نیست | نازکان را نرسد شیوه جان افشانی

و اگر کسی برای نام ملنگ گشته در ایشان آسجسته و موی سر به بیت کذائی بر آورده و از لغزش نفس در ورطه ضلالت در افتاده مثلاً زنا کرده معاذی بروی نازل می شود یعنی از قسم کرم سپس بکثرتی در موهایی و اندام وی پیدا میشوند که از تدبیری و چاره جوئی و نه نمی شوند و موهایی سر خود بخود از سر رختن میگیرند و عفونت در اندام می آید پس ازین غلظت که پیدا گردد بر حرکت ناشایسته وی فقر خبردار شده و هزار خرابی موی سرش تراشیده و فن می نمایند و ویرا از حلقه خود بیرون می کنند ببرکت وضع و انداز او شان هنوز این کرامت پیدا است ملنگ بودن و ملنگ گشتن آسان نیست

از مستی خویش گرتو غافل نشوی | هرگز برادر خویش و اصل نشوی

از بهر ظهور تا باطل نشوی | ورنه هب اهل عشق کامل نشوی

و آنکه از ایشان عفت نکاح خود کند وی را بر سجاده شیخ راه ندهند و مندر نشین بکنند قاعده جاریست که خلاف آن بعمل نیارند و در ایشان طریقه ایست که وقتی که بهمدگیر ملاقی میشوند حق الله محمد مدار بر زبان می آرند و این رمز است که با یکدیگر عند الملاقات می شود

بسر قصه سیم رخ قصه هر دو | کسی رسد که شناسای منطق الطیر است

و فائده از اختیار این طرز گفتگو آنکه سر یار از چشم اغیار پوشیده ماند و بهر نامحرمی و بوالهوسی بکنه اسرار حقیقت نرسد که ان للربوبیة سرا لو کشف لبطل الربوبیة شا به این دعوی است و القدر سر الله فلا تصوره دال برین معنی مولانا عیبه الباسط قنوجی این رمز را بنوک



قلم سپرده اند. بسم الله حامداً أو مصلياً ومسلماً اعلم انه لما كان لكل فرقة من فرق الفقهاء  
 الفاظاً خاصة يستعملونها حيث المواصله فيما بينهم وكان كلمه الله محمد مدار مستعمله في  
 فرق المداريه واستشكل معناها ومرادها على اكثر الناس فاجتري على تحريره مع ان  
 قلته بضاعتي غير مرخصه لتصدى امثال هذه الامور الخطيره فاقول مستعيناً بالله  
 تعالى لما كان نصحه للخلائق اعظم موجبات الفلاح واكبر مورتات النجاح وكان  
 كل من لم يكن قدمه راسخاً في هذه الطريق وواقعاً في الخسران بدليل قوله تعالى  
 في القرآن والعصران الانسان لفي خسر الا الذين امنوا وعملوا الصالحات توأصوا  
 بالحق وتوأصوا بالصبر وكان اعظم النصائح واهمها هي التي تقويها ليصل الخلق  
 الى غايه الخلق والايجاد فهو معرفه الله تعالى وكان هذه المرتبه غير حاصله الا بتحصيل  
 الفناءات الثلاثه المقررة عند الفقهاء وهي الفناء في الشيخ والفناء في الرسول والفناء  
 في الله خصص الفقهاء المداريه كلمه الله محمد مدار. بهذا النصحه فيقولونها حين  
 المواصله فيما بينهم ويريدون بها هذا المعنى ايها ان لك المسلك في الشجره المداريه  
 لا يحصل لك مرتبه فناء في الله ورسوله الا بتحصيل مرتبه الفناء في الشيخ وهو الملاك  
 فعليك بتحصيله فيجيب المخاطب بلفظ مدار اي انا مشتغل بتحصيل مرتبه الفناء  
 في الشيخ على حسب امركم ويزيد بعضهم لفظ الحق بفتح القاف ويقول حق الله  
 محمد مدار. فتقديره ادواحق الله بمعرفته وحق محمد باطاعته و  
 وحق المدار بمتابعته فيجيب المخاطب بقوله دم مدار بزيادة لفظ الدم المستعمله في  
 الفارسيه بمعنى الساعه اي انا مشتغل في كل ساعته ولمحه بمحفظ متابعتي  
 الشيخ لان الشيخ في قومه كالنبي في امته فمتابعتي اطاعه رسول واطاعه الرسول



معرفته المولیٰ فی هذا التقريری ظهر لك وجه رجحان هذا الاصطلاح الجاری علی السنة الفقراء  
المدارین علی الاصطلاح الجاری علی السنة غیرهم من الفقراء لاشتماله علی مناسبه كثیره منها موافقة  
قوله الله محمد مدار علی التقرير الذی قلنا بقوله تعالیٰ وتواصوا بالصبر ان المراد الفناء موافقة قوله حق الله محمد  
بقوله تعالیٰ وتواصوا بالحق ای بأداء الحق فتأمل - بدانکه ملا محمود قاشانی در کتاب مصباح الملتزم  
فرموده که مراد از تجرید ترک اغراض دنیوی است ظاهر و نفی اعراض خرویی است باطنی تفصیل  
این جمله آنست که تجرید حقیقی کسی بود که بر تیر دانه دنیا طالب عوض نبود بلکه باعث بران تقرب  
مبھضت الهی بود و هر که بظاهر غرض دنیا را بگذارد و بباطن بران عوضی در عاجل یا آجل طمع  
دارد و بحقیقت از ان حجر زنگشته باشد و در معرض معاوضه و متاجره بود و همچنین در جمیع طاعات نظر  
او بر حق ربوبیت بوده نه صرفت عبودیت نه بر عومنی و غرضی دیگر و اما تفرید پس نفی اصناف بود و در  
اعمال به نفس خود و غیبت از ربوبیت آن بطلان نعمت و منت حق بر خود چنانکه گفته اند

منت حق ثمره منت خویش

کابر هم ز آفتاب جود کند

هر هدایت که داری ای روشنی

هم از دوان که جان سجود کند

چه هر گاه که توفیق تجرید طاعت را نعمت الهی دانند فعل و کسب خویش پس بران عومنی  
توقع ندارد بلکه وجود خود را غرق منت بیند و صورت تجرید لازم حقیقت تجرید است از بهر آنکه  
داخل است در و اما لازم تفرید نیست چه شاید که با وجود اسباب تفرید حاصل بود و حقیقت  
تجرید لازم صورت تجرید نیست چه شاید که با ترک توقع اعراض خود را در کسب مدخل بیند انتی

فصل دوم در بیان معنی لفظ قلندر و ملنگ بدانکه صاحب بهار عم

می طراز که ملنگ بوزن پلنگ بی خود و بی هوش او ستاد پسی ز جاجست چون



آتش بی زنگ بد دل از باده عشق مست و ملنگ بد و صاحب برهان قاطع نی نگار و که ملنگ  
 بر وزن پلنگ مردم مجرد و سر و پا برهنه و بیوش و مست الهی را گویند و نهی از لنگیدن بهم است  
 و نیز صاحب برهان در معنی لفظ قلندر بنویسد که قلندر بوزن سمنند عبارت از ذاتی است که از تقوی و مشق و  
 اشکال عادی و آمال بی سعادت مجرد و با صفا گشته باشد و بر تبه روح ترقی کرده از قیود تکلفات  
 رسمی و تعریفات آسمی خلاص یافته و دامن وجود خود را از همه در چیده و از همه دست بدل جهان  
 بریده طالب جمال عاشق ذوالجلال حق گشته و بد اخضر رسیده و اگر ذره بگویند میلی داشته باشد  
 از اهل غرور است نه قلندر و فرق میان قلندر و ملا متی و صوفی آنست که قلندر تجرید و تفرید بحال  
 دارد و در تحریب عادات و عبادات کوشد و ملا متی آنرا گویند که تم عبادت از غیر کند و اظهار هیچ خیر  
 و خوبی نکند و هیچ شر و بدی را نپوشد و صوفی آنست که اصلا دل و بخلق مشغول نشود و التفات بر و  
 قبول ایشان نکند و مرتبه صوفی از هر دو بلند تر است زیرا که ایشان با وجود تفرید تجرید مطیع امر میگردانند  
 و قدم بر قدم ایشان میزنند انتهی و در رساله عنخوشیه مذکور است **القلندر بلسان السریانیه**  
**اسم من اسماء الله تعالی و در هر ادا المریدین** ملفوظ حاجی الحرمین الشریفین قاضی شاه  
 محمد تقی قلندر قوم است که قلندر و صوفی معنی واحد است چنانچه قاضی صاحب اکثر بحین میفرمودند  
 و قریب اینست آنکه بعضی از اسلاف فرموده اند که صوفی چون شتی میشود قلندر میشود پس آنچه  
 مفاد صوفی است همان مراد قلندر است و حضرت شاه مجا قلندر لاهر پوری در مکتوبی  
 نوشته اند که قلندر کسی است که از حال و مقامات و کرامات گذشته چون شیخ عبدالعزیز مکی بدان  
 درجه رسید مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم وی را خطاب قلندر ممتاز ساخت **ه** چونکه او از  
 مصطفی این نام یافت بد جهان معرفت آرام یافت بدخواجه عبید الله اصرار نقشبندی در فقرات  
 میفرماید که قلندری تجرید حقیقت خود است از موانع دور گردان آنچه از جانب دوست باقی در شوق است



انچه از جانب حق است بجهان و تعالی و گم کردن خود را بحیثیتی که هر چند خود را جوید نیابد چنانچه مریدان  
 مصری قدس سره از سلطان بایزید بسطامی رحمه الله علیه پرسید که بایزید کجاست سلطان گفت  
 سی سال است که بایزید را میجویم نمی یابم اگر نویستوانی یافت بجو و در اصطلاحات کاشی مرقوم است  
 که قلندر و زاهد بیک معنی است و شارح گلشن را از گوید که رند آنکس را گویند که اوصاف و نفوت احکام  
 و تعینات معراشته و همه را محو و فنا دیده و از خود دور ساخته و بقید هیچ قید ندارد انتهى  
 خوشارندی جدا گردیدن از خود برق ناکوشش بدو عالم گیر خورد بر هم نخبید دست افسوسش  
 سید اشرف جهانگیر سمنانی گوید که قلندر آن بود که مجرد از علایق و عوائق روزگار باشد و تجرید  
 ظاهر و باطن حاصل کرده و هیچ دقیقه از دقائق شریعت و نکته از حقائق طریقت فرونگذاشته  
 غواص بحر شهود و مستغرق دریای وجود باشد انتهى و در کتاب مقصود الطالبین است که مراد از  
 قلندری تجرید است از کونین و تفرید است از دارین و هر که از اهل غایت است از قلندر و دور قلندر عبارت از ذاتی  
 است که از نقوش اشکال عادی و آمال بی سعادت و مجرد و با صفا گشته باشد و بر تبه روح ترقی کرده  
 از قیود تکلیفات رسمی و تعریفات اسمی خلاص یافته و روی از کونین برداشته همه را از حق دیده  
 و برای حق دیده و دامن وجود خود را از همه دریده و از همه در کشیده و از همه بدل و جان بریده  
 طالب جمال و عاشق ذوالجلال محتاج شده و بد آنحضرت رسیده از قیود نفس و عقل و حواس  
 خلاص یافته و از نشاط و انبساط و اشارت و بشارت افتاده و شاه نعمت الله در رساله  
 قلندریه نوشته که صوفی چون منتی شود و بمقصد رسد قلندر گردد و شاه حسین ملحق فرماید

قلندر کی بیاید در عبارت

قلندر کی بگنج در اشارت

محقق سامی مولانا عبدالرحمن الحجامی النقشبندی در نفحات الانس در بیان فرق صوفیه  
 صافیه آورده که اما تشبه ملحق جلافتیه است پس طائفه باشند که به تعمیر و تخریب رسوم عادات و



اطلاق از قیود آری به محالطات بود و سرمایه حال ایشان جز فراغ خاطر و طبیعت القلب نباشد و رسم  
بر اسم زبا و عباد از ایشان صورت نه بندد و اکثر سوانا فل و طاعات از ایشان نیاید و تسک بجزایم  
اعمال نکنند و جز بر ادای فرائض مواظبت ننمایند و جمع و استکثار را سباب نیوی منسوب بایشان  
بود و طبیعت القلب قانع باشند و طالب مزید احوال نکنند ایشان را قلندریه خوانند و این طائفه از جهت  
عدم ریا با ملائمتی مشابهت دارند و فرق میان ایشان و ملائمتی آنست که ملائمتی جمیع نوافل و  
فرائض متسک جوید و لیکن آنرا از نظر خلق پنهان دارد و اما قلندری از حد فرائض و ترک زنگذرد  
و باظهار و انخفای اعمال از نظر خلق مقید نبود انتهى حضرت شیخ رکن الدین فرزند ارجمند شیخ  
عبدالقدوس گنگوهری رحمه الله علیه در لطائف قدوسی ملفوظ شیخ عبدالقدوس پدر خویش  
از عوارف شیخ شهاب الدین سهروردی قدس سره نقل میکنند که فرمود فرقه قلندریه را چونکه طبیعت  
القلب و سر در دل و حضور حق و مشاهده و دست پدید آمده است و سکر حال و مستی باطن ایشانرا  
مالک شده است بنا بر آن ایشان در قلت اعمال ظاهری از نوافل و اداب و تناول  
لذات مباحات بر حقیقت شرع پاک نمی آرند و هم در لطائف قدوسی از پدر خود نقل می آرند که  
فرمود که شیخ الشیوخ رعایت شرع کرده که حفظ فرائض در قلندریه فرموده و اما قلندریه را دیدیم  
که در ترک فرائض هم پاک ندارند چنانچه شاه شرف الدین قلندر یبانی پتی و خواجه محمد قلندر  
و امثالهما و ما خود دیده ایم که شیخ حسین سرهروری قلندر مطلقاً ترک فرائض داشت با وجود آنکه  
از علمای فحول بود حضرت عبدالقدوس میفرماید که ما شیخ محمد فخر الدین جونپوری را پرسیدیم  
که شیخ حسین نماز نمیگذارد شیخ موصوف فرمود که منیگویم که شیخ حسین قلندر نماز نمیگذارد و  
شیخ ترکستانی راه خدا نیست لیکن وی راه قلندریه دارد و ما راه تصوف دهم در آن میگویند  
که ای عزیز ترک فرائض از قلندریه من حیث الظاهر است یا از آنست که حق سبحانه تعالی

در هر کس در حضور باطن خود استکثار و اندک اندک از انوار الهی آید



ایشان را مرتبه روحی عطا کرده و قدرت داده است که بی جسد و روح در یک وقت و یک حال خود را چند جا نمایند پس اگر در وقتی در مقامی ترک فرایض از ایشان دیده میشود تواند بود که که هم درین وقت در مقامی دیگر بجا آورده باشند و یا از آنکه سناط کالیف شرعی که آن عقلست در آن خللی پیدا کرده که معنوه شده اند اگر چه من حیث الظاهر در بعضی امور بوشیاری از ایشان دیده میشود و انتی و حضرت شاه نعمت الله قلندر در رساله قلندریه نوشته اند که ذکر قلندر حقست که از همه عالم مستحقست وین قلندر دانا که اوست بر همه توانا دنیای قلندر تفرید که بشارت میدهد بتوحید علم قلندر محو و عمل قلندر محو و راه قلندر عشقست و العشق هو الله انتی بدانکه شیخ محمد دای صاحب کتاب مطلوب الطالبین در بیان خانواده دوازدهم قلندریه نوشته است که مبدء این خاندان از شاه حیدر قلندر و شاه حسین قلندر بلخیست و از هر سلسله بر کس که بمرتبه ابدال رسد قلندر مشرب گردد چنانچه شمس الدین تبریزی مولانا جلال الدین رومی و فخر الدین عارفی و حافظ شیرازی و سعید بن حبشی قدس الله اسرارهم و غیره از هر خاندان قلندر بوده اند انتی بالاخر طریقه که در صوفیه کرام مروج و معمولست افضلترین طرقست و محققین تحقیق رسانیده اند که حق تعالی نظم عالم بدست ایشان سپرده است و کسی را چاره نه که سلسله ایشان جنبانند یا در کار ایشان دم زند و رخنه اندازد و بکار و بار متعلقه ایشان مخل باشد و مستر شدن ایشان از فضل گرداند همه شیران جهان بسته این سلسله اند و در هر از حیل چنان بگسلد این سلسله را و پس حیل و زور مخالف ایشان که صریح مخالف خداست چه کارگر گردد و چه اثر پیدا رود زیرا چه همون دین محمد صلی الله علیه و آله و سلم تار و زقیاست ترقی خواهد یافت که حق تعالی محافظ و مستر اعوذ بالله من الشیطان الرجیم و مولانا میگویی که مراعت دارد از ابر و بخار و بر فراز چرخ دارد و در آید و فی کشف المحجوب آورده خداوند حق سبحانه و تعالی بر بیان نبوی باقی

۱۴۰۰  
تذکره المقتنین حصه دوم  
در بیان معنی لفظ قلندر و ملنگ



گردانیده است و اولیای را سبب اظهار آن کرده تا پیوسته آیات حق و حجت صدق محمد صلی الله علیه  
و سلم ظاهر می باشد و مرایشان را و الیایان عالم گردانیده تا محو احدیت دی گشته اند و راه متابعت  
نفس را در نوشته از آسمان باران ببرکت اقدام ایشان آید و از زمین نبات به صفای احوال شان بود  
و بر کافران سلیمانان نصرت بهمت ایشان یابند و ایشان چهار هزارند که مکتومان اند و مریدان را  
نه نشاند و جمال حال خود را ندانند و اندر کل احوال از خود و خلق مستور باشند و اخبار بدین و آرد  
و سخن اولیا بدین ناطق و مرا خود اندرین معنی بحمد الله عیان گشته است و اما آنانکه اهل صلح عقد اند  
و سرزنگان درگاه حق اند و سیصدانکه مرایشان را اختیار خوانند و سفت دیگر از ایشان را ابرار خوانند و  
چهار دیگر که ایشان را اوتاد خوانند و سه دیگر که ایشان را اقیای خوانند و یکی وی را قطب و غوث  
خوانند و این جمله مریدان را بنامند و اندر امور باذن یکدیگر محتاج باشند و بدین نیز اخبار مروی ناطق  
است و اهل حقیقت بر صحت این مجتمع اند صاحب کتاب فتوحات مکیه رضی الله تعالی عنه در  
فصل سی و یکم از باب صد و نود و ششم از آن کتاب رجال بهنگانه را ابدال گفته است و در اینجا ذکر  
کرده که حق سبحانه و تعالی زمین را هفت اقلیم گردانیده است و هفت تن از بندگان خود برگزیده  
و ایشان را ابدال نام نهاده و وجود هر اقلیمی را یکی از آن هفت تن نگاه میدارد و گفته است که  
من در حرم مکه با ایشان جمع شدم و برایشان سلام گفتم و ایشان بر من سلام گفتند و با ایشان سخن  
گفتم و فرموده است که مثل ایشان ندیدم شیخ طریقت فرید الدین عطار قدس سره تعالی سره  
گفته قومی از اولیای الله عز و جل باشند که ایشان را حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم در حجره  
عنایت خود پرورش میدهد بی واسطه غیری چنانکه او پس را داد رضی الله عنه این عظیم مقام بود  
و پس عالی تا کرا اینجارسانند و این دولت بکه رونماید ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء  
و همچنین بعضی از اولیای الله متابعان آن حضرت صلی الله علیه و سلم بعضی از طالبان را



بحسب روحانیت تربیت کرده اند بی آنکه او را در ظاهر پیری نباشد و این جماعت داخل اویسیان اند  
و بسیاری از مشایخ طریقت را در اول سلوک توجه باین مقام بوده است چنانکه شیخ بزرگوار شیخ  
ابوالقاسم گوگانی طوسی را که سلسله مشایخ حضرت ابوالجناب نجم الدین لکبری بایشان می پیوند  
و از طبقه شیخ ابوسعید ابوالخیر و شیخ ابوالحسن خرقانی اند قدس الله تعالی ارواحهم در ابتدای عمر  
این بوده که علی الدوام اولیس و پس گفتی انتی حضرت میرا شرف جهانگیر سمنانی رحمه الله  
در تصنیف خود آورده اند که در متاخرین حضرت سید بدیع الدین قطب الاقطاب قطب المدار را دیدم  
و مدتی رفیق سفر و حضر مانده ام ایشان هم اولیمی مشرب بودند و بس عالی مقام دارند در اولیای  
روزگار شلش ندیده شد انتی فی الواقع حق جل و علا ایشان را مدار العالمین گردانیده و همین ذات  
گرامیش اهل عالم را کامران فرموده مریدانش بشمار و خلفا را با وقارش در تعداد اهل سیر چهار صد و  
چهل و دو اند و منجمه چهار صد و چهل و دو دوازده تن را مورخین از خلفا را جل حضرت سید بدیع الدین  
قطب الاقطاب قطب المدار قدس سره بنوک قلم سپرده و این چهار گروه که ذکر کرده می آید هم از دوازده  
است و سای صاحبزادگان صاحب سجاده که از شمار دوازده بیرون اند از ایشان سلسله رشتد  
ارشاد در عالم صورت نفاذ یافت و از ان چهار تن یعنی حضرت سید ابو محمد ارغون مع هر دو برادر  
خویش که ایشان را اهل الله کلین شمرده اند و بیک لقب معروف اند و حضرت قاضی مطهر قله شیر که  
قبه انور در قصبه ماوراست و حضرت قاضی محمود گرگ دانشمند آن تیغ برهنه که خوابگاه وی در  
کنسور در نواح لکنو و حضرت سید جمال الدین که نقشب جانن جنتی ست در همپایه خوابگاه  
دارد قدس سره هم از ایشان این چهار گروه برآمده اند خادمان از حضرت سید ابو محمد ارغون  
مع هر دو برادر خویش و عاشقان از حضرت قاضی مطهر قله شیر و طالبان از حضرت قاضی محمود  
گرگ دانشمند آن تیغ برهنه و دیوانگان از حضرت سید جمال الدین جانن جنتی شجرات

و این  
چهار گروه  
است



|| هر یک انشاء الله تعالی ارقام کرده خواهد شد ||

## فصل سوم در تشریح لفظی گروه خادمان و عاشقان و دیوانگان طالبان

گروه خادمان از حضرت خواجه سید ابو محمد ارغوان منشعب است خادمان گشته صمدیت عارفان  
طبقه مداریت یعنی وارث مآخذ مناک حق خدمتک - عابد ماعبد مناک حق عبادتک عارف  
مآخذ فناک حق معرفتک - اهل عرفان رموز دان رمز من رانی فقدرای الحق بلدیاب خاتناه  
الوہیت مقرب جناب احدیت سالک سالک سلوک شریعت و طریقت ناسک مناسک  
معرفت و حقیقت عاریج معارج مقام قرب الاقرب آن سخی بکار برند که یو ما فیو ما در ترقی مدارج  
سعی نموده به غنهای خویش میرسد و می فرمایند ۵ ای برادر بی نهایت در کمیت به هر چه  
بروی می روی مایست ۵ انشاء الله ایشان چه علوم مرتبت بجناب احدیت دارند و چه  
قرب و خصوصیت چرامضمون من خدم محمد به برایشان صادق نیاید و مسلک ایشان  
از حق واصل نکند در حقیقت ۵ هر که خدمت کرد او مخدوم شد به هر که خود را دید او محروم  
شد به حبنا خدمتی که مژده اش مژده مخدومی و خوشا مخدومی که ابتداءیش بن الوقت انتهای  
ابو الوقت ۵ خواجهگان این بندگیها کرده اند تا گمان آید که ایشان بنده اند حق سبحا  
تعالی میفرماید و از کمال ربوبیت ارشاد مینماید اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و  
اولی الامر منکم اولی الامر مراد از شیخ وقت است پس اطاعت مرشد واجب شد باقتیاب  
امر و قتیکه طالب نیز فهم بخدست شیخ حاضر میشود ایشان اول وی را مطیع خود میسازند من بعد  
مشقت شاقه و ریاضت عبادت می کنند بعد مطیع شریعت می نمایند زیرا چه طالب قتیکه  
بحالت محکومی می آید و خویش را بیع میسازد و نفس وی هم منقادش گردد و خوگر اطاعت



میشود پس درین حالت بجا آوری احکام احکام الحاکمین بی تکلف از وی بوقوع می آید و باندک زمانه  
ترقی پذیرد این اطاعت و خدمت شرفی و اثری دارد حضرت بهاء الدین نقشبند رحمه الله  
علیه که در وقت اخیر فرمود محمد پارسا عین بهاء الدین شده پس هر که یافت از خدمت یافت خدمت  
زربان مدایج ربوبیت و معارج الوهیت است بی اورضای شیخ و اخوان طریقت بدست نیاید  
ولی رضامندی ایشان جانشینی را نشاید. انتی ایشان وی را اطاعت نمیگویند که ظاهر دارد  
عابدان مشهور است بلکه خود را و همه را بخدا می سپارند و حواله تسلیم رضامندی نمایند تا در زمره محبان  
خدا شامل گردند ۵ هم خدا خواهی و هم دنیای دون ۵ این خیال است و محالست چون ۵  
خودی و خود آرائی وجود خود را موجود دانستن و در موجودات دل بستن و جز باقی غیر را باقی  
دانستن نزد عرفا صریح شرک است موحدی گوید ۵ اگر یاری از خویشتن دم مزن ۵ که شرک  
است بایار و با خویشتن ۵ تا وقتی که طالب رافنای کلی دست نمید بد نتیجه اطاعت میسر  
نی آید مولانا فرماید ۵

|                              |                                   |
|------------------------------|-----------------------------------|
| نی که هر دم نغمه آرائی کند   | نی الحقیقت از دم نانی کند         |
| بی فتای خویش بی جذبی         | کی حریم وصل محرم شوی ۵ خلاصه آنکه |
| تو مباش اصل کمال نیست و بس ۵ | تو در آن گم شو وصال نیست پس ۵     |

مبتدئیکه ابتدا با قاعده کثرت ذکر میکند و شوق و خطب پیدا میشود و حبش آنیکه اندکی ببارگاه  
بی نیاز رسوخی میسر می آید خوشا نصیبش که منظور نظر لطفش باشد و مشار الیه فاذا ذکر و فی ذکر که  
گردد دایمچه قدر فضلی است که بایشان مبدول میشود و اطاعت هم برد و قسم است یکی اطاعت  
بغرض آسایش نفسی و دیگری خالصا به تقاضای مخلصی که بالش وصال یزد بهیال و دیدار  
کردگار لایزال است و اطاعت آسایشی آنکه بدین خیال عبادت کند که از عذاب دوزخ



نجات یابد و نعمت جنت بدست آید مطیعان مخلص را ازین عذاب و آسایش سرکاری نیست  
و از دوزخ و جنت کاری نه جز نقد اخلاص در کبیسه بهمت چیزی ندارند و عذاب و دوزخ و آسایش  
نعیم را به پیشیزی نخرند اگر چه ایشان در عالم ظاهر پریشان و مترو و حیران میمانند مگر باطن این ذوق  
ویدار جمال بی مثال خوشوقت اند و با مذاق و هر لحظه چون تسقی به شربت لقای ایزد و اجمال  
حریص و مشتاق رسوخ خدمت و خلوص طاعت بو ثوق رضای رب العزة که تمغه عبودیت  
و دستاویز شگرت نهنگی باشد پس محال و خادم شدن نهایت اشکال که عوض نخواهد و  
غرض از خدمت و طاعت خالص دارد استرضای خاطر مطلوب جوید و براه رضا و تسلیم بپوید  
نه باز رگانه که بهای بضاعته خواهند و جز آطاعت چنانکه حافظ فرماید

|                                                                                                                                                                                                                                                  |                                                                                                                                                                                                                                                        |
|--------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------|--------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------|
| بروای زاهد و دعوت مکنم سوی بهشت<br>یکجو از خرمن بهتی نتواند برداشت<br>تو و تسبیح و مصلی و ره زهد و ورع<br>منم از می مکن ای صوفی صافی که حکیم<br>صوفی صاف بهشتی نبود زانکه چون<br>لذت از جور بهشت و لب حشش نبود<br>حافظ لطف حق ارباب تو عنایت ارد | که خدا در ازل از بهر بهشتم نسخت<br>هر که در راه فدا در ره حق دانه بکشت<br>من میخانه و نفاقوس و ره دیر کنشت<br>در ازل طلیت ما را از می صاف نسخت<br>خرقه در میگرد بار من می ناب نسخت<br>هر که اودا من معشوق خود از دست<br>باش فارغ ز غم دوزخ و شادی بهشت |
|--------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------|--------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------|

البته این درجه ورثه داران نبی صلی الله علیه و سلم را به طفیل آنحضرت صلی الله علیه و سلم میسر گشته و  
این مرتبه بدست آمده اند و شنی نبوت بیدار جمالش بیجاب و در قرب و حضوری کامیاب بهمین  
مناسبت این گروه با اسم خادمان موسوم گردیده و به افق میمدارج کمال اعلی مراتب عزت اجمال رسیده  
خادمان بقیم خانقاه محترم گردگار مقیمان مقام بارگاه حریم حرم و اودا در در طی مسافت منار



دشوار گذارند و نظیر خویش ندارند شهرت و کرامت را افسانه محض انکارند جامه استغنازیب تن دارند و  
 تخریب رسومات ظاهری کوشند و نباشد نیک باطن در پی آرایش ظاهر و بقاقتل احتیاجی نیست  
 دیوار گلستان را چونکه ایشان در محبت و اتقا کامل و از بندگان و اصل اند پس در آن روز که هر کس  
 حسرت و ندامت خواهد کشید و هر کجی ندای نفسی نفسی در میدان حشر خواهد کرد ایشان مشتاق جمال  
 و طالب دیدار حبیبی خواهند گفت پس در آن حین از ایشان حق تعالی خواهد فرمود یا عباد من  
 لا خوف علیهم و لا هم یحزنون و نسبت منزلت ایشان حضرت شاه عبدالحق مداری  
 قدس سره در رساله پنجم ذکر خادمان نقل فرموده چنانکه حسین مداری شاه عبدالرشید طالبان المدار  
 نگاشته مکتوب مغطا معنی خادمان در اصطلاح تصوف چه بیان بفرمائید بجوابش مکتوب هذا تحریر  
 یافت برادرم خادمان بحسب سوال گروهی است از اولیای که ظاهر ایشان از او امر تصف و از منہیات مبرا و حفظ  
 حدود بر عایت شریعت آراسته و باطن ایشان عشق و محبت الهی پیراسته و بوزنه عبودیت که نشان لفظ خادمانست  
 در رسند و بحسب بجا آوری خدمت کامل از خصوصیت تقربا حدیث سرفراز میشوند و بمقام قرب الاقرب زان  
 بعد مرتبه او ادنی از کمال خدمت اطاعت یعنی پیروی شریعت محمد رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و شفقت  
 شیخ الطریق خویش که جانشین آن ذات پاک اند صعود میفرمایند این مرتبه اکملیت ایشانست  
 چنانکه درین خانواده طبقاتیه دارای شاخ طریقه العالیه یعنی حضرت سید ابو محمد ارغون و سید ابوتراب  
 فنصور و سید ابوالحسن طیفور و محمد اجمین را به طفیل حبیب اکرم صلی الله علیه و آله و سلم  
 این منصب جلیل نصیب گشته و از ایشان فروع کثیره منشعب گردیده و اکثر زانها از خادمانست  
 بخدومیت رسیده اند چنانکه شیخ الطریق برهان الحقیقت شاه پیارے میان خادم الارغونی  
 و عمدة الشافلیین زبده الواصلین شیخ فتح الله تولى خادمان الفنصوری و غیره که حالات و مقالات  
 شان از حدود بیان و افرازند مجبوری از ان در گذشته اختصار می نماید که ایشان از لباس خلعت



شرف و فضل درین زمره مزین شده اند و بخدمتهای شیوخ که منصب و شان ست بعارج عالی عروج گرفته اند پس مناصب و مناقب هر سه خواجگان از احاطه تحریر بیرون و خرق عادات شان از توصیف بیان افزون از تائید غیبی حالتی دارند که همه تعلقات ماسوا را بخدمت پیرانند و جز محبت تبارک و تعالی غیر را بیک خرد له نخرند و بجناب رب العزت همه وجوه سر به رضا و تسلیم داده اند و دام رضای تعالی میجویند فدایانی اند که بکسی راه نجویند ایشان خادمانی اند که خبر او نخواهند و السلام علی من اتبع الهدی فقط -

گروه عاشقان شطاریه مداریه از حضرت قاضی مطهر قله شیر خلیفه حضرت قطب المدار جاریست الی الآن عاشقان الهی و جانبازان نامتناهی بلقب عاشقان نامی و گرامی هر یک

|                          |                         |
|--------------------------|-------------------------|
| ببودای جانان ز جان مشتعل | بذکر حبیب از جهان مشتغل |
|--------------------------|-------------------------|

از عاشقان عاشقان حق که در طلب او تعالی مضطر و بیقرار و بی آرام می باشند مراد اند حاجی المحرمین الشریفین حاجی امداد الدار الحسینی المداری در کلیات امدادیه که تصنیف اوست نسبت گروه شطاریه نقل فرمود که اصحاب شطاریه اند که از ریاضت بگریزند و از صحبت خلق به پرهیزند کار ایشان جز درد و اشتیاق و شوق و ذکر و فکر و شکر نباشد و اصل اند ازین طریق اکثر از آنها به تزکیه نفس و تصفیه قلب و تجلیه روح مشغول باشند و کشف و کرامت ابجوی نخرند و غیر استقامت مو تو اقبل ان مو تو انقد و وقت ایشان نباشد و این طریق از ان دو طریق اقرب الطرق الی الله است و وصول این طریق شطاریه بده چیز فرموده اند اول توبه و آن بیرون آمدن است از هر مطلوب ماسوای الله چنانکه وقت موت باشد و دوم زهد و آن ترک کردن است دنیا و مافیها را چنانکه وقت موت باشد سوم توکل و آن ترک کردن است اسباب ظاهری را چنانکه وقت موت باشد چهارم قناعت و آن ترک کردن است



شهوات و خواہشات نفسانیہ را چنانکہ وقت موت باشد بچشم عزالت و آن انقطاع گریختن است  
 و خلق چنانکہ وقت موت باشد ششم توجہ الی اللہ و اعراض از ماسوی اللہ است چنانکہ  
 وقت موت بود پس باقی نماند کد ام مطلوب محبوب و مقصود جز اللہ جل شانہ ہفتیم صبر و آن ترک  
 کردن است حظوظ نفسانیہ را از مجاہدہ چنانکہ وقت موت بغیر مجاہدہ ترک میکنند ششم رضا و  
 آن ترک کردن است رضا نفس خود بدخول رضای حق تعالی و تسلیم خود را بحکم ازلی حق تعالی  
 چنانکہ وقت موت بود نہم ذکر و آن ترک کردن است ذکر غیر اللہ چنانکہ وقت موت بود دہم مراقبہ  
 و آن ترک کردن است حول و قوت خود چنانکہ وقت موت انتہی مرایشان حالتی دارند کہ  
 در گفتن نمی آید پس از قلم بی زبان چہ سراید عاشقان را روز محشر باقیامت کاریست  
 کار عاشق جز تماشائی جمال یار نیست و ارباب سیر چنان ذکر کردہ اند کہ اکثر جانبازان مریدان  
 حضرت شاہ مدار قدس سرہ درستی و بی باکی تاب نیاوردہ بتیاب شدہ جان بحق سپردہ اند  
 و بعضی عاشقان را در آن حالت نوبت بسوختن میرسید بر او شان عطر و گلاب مالیدن آید  
 سودی نمی بخشید البتہ بعد ریاضت و مجاہدہ تسکین روی مینمود عاشقان جانباز با سوز و گداز  
 با خود ہر دم و مساز ساختہ نفسی بی رضای او بر نیارند و سختی بی ذکرش نگویند و نہ شنوند

### مولانا جامی فرماید

چہ خوش گفت وقت سبوح این ترانہ  
 بود مایہ دولت حبا و دانہ  
 از صوت آغانہ و جام معنایہ  
 کہ پیداست پایان کار زمانہ  
 کہ روز دگر ز زندہ باشیم یانہ

معنی آواز چنگ و چمنانہ  
 کہ دی خواجہ بر خیز کاغذ اسعرت  
 درین بزم کہ چند غافل نشینی  
 مباش از می لعل غافل زمانہ  
 غنیمت شمر روز عشرت کہ داند



|                               |                              |
|-------------------------------|------------------------------|
| بهر خانه کرد دوست یا بم نشانی | نتابم سر خدمت از آستانه      |
| بجبهه روح بای از خانه خود     | که خالی نباشد از وی هیچ خانه |

گروه طالبان از حضرت قاضی محمود گرگ دانشمند آن کنشوری خلیفه حضرت قطب

جاریست طالب مولی از همه اولی یک تازان عرصه گاه لی مع الشرفانیاں بحر ثنائی الله مرانه  
 راه تسلیم و رضا مصداق حدیث مصطفی طالب مولی مذکور طالب دنیا محنت سبحان الله چه طلب  
 مولی ست که بدریای طلب جمال احدیت ز ورق تنای وصال خویش بدست یاری ناخدا می عشق  
 گذاشته و از ماسوی الله عرض نموده و از هر دو عالم روگردانیده اند طالبانش در طلب  
 تشنه اند پابرهنه خشک لب لب بسته اند از آتش شوق جلوه دیدار پروردگار سینه بریان  
 و باشتیاق لقای کردگار گرم رو ثابت قدم بی زبان با چشم گریان در آرزوی وصول جمال  
 حسن آفرین ناشکیبا همواره از ارتفاع مراتب عالیّه خواهند و بدرجه که رسند بران نه ایستند بلکه  
 شایباز بلند پرواز نظر اباج رفیع تر از ان پرواز دهند از همین جهت طالبان ناسیده  
 شدند که طلب شان حدی و نهایی ندارد و نه ذوق و شوق شان انتهای و غایتی ندارد  
 طالبان شوق تقار الله دردمند درویشان با ذوق مستمند باشند و صاحب نسبت بودن و  
 بکمالیت کمالات رسیدن از جهد تعلق دارد و از خلوصیکه در روی عوصنی و غرضی نباشد میسر  
 شود و نیز طالب را باید که دایم در کسب و ریاضت کوشد و می بی ذکر و فکر سطل نگذارد چنانچه  
 حضرت معین الدین چشتی قدس سره میفرمایند پس یقین دان چون عارف بکمالیت رسد  
 در آن وقت کمال ریاضت نماز ست با صدق و محبت دل که در آن حضور وی و آگاهی بیشتر  
 حاصل میشود بلکه معراج اخصل الخاص در وقت نمازی باشد چون کسیکه این سخن معلوم کند  
 و صدق آرد کمال عطش او را روی دهد که چند پیاله آتش پیایی نوشد تشنه تر گردد و از برای



آنکه جمال ناتناهی نهایت ندارد و سکونت او بی سکونی و آرام او بی آرامی باشد تا وقت یوم  
القا انتهى آورده اند که سالک صاحب تجلی جمیع افعال و اشیا را در افعال حق فانی یا بجز  
بیج مرتبه پیچ شئی غیر حق فاعل نه بیند اهل را از گوید **ه** هم گل هم رنگ و هم بوی توئی بد رخت  
بیرون کن ازین ملک دوئی بدین همه کیفیات و تجلیات در اسخالت حاصل آید که از دست  
نفس تا ملائک ربانی یا بد و بدوی غالب آید لاریب معاکشود کار گردد و حجابات ظلمانی دور افتد  
چنانکه حضرت شاه شرف الدین بهاری در مکتوب پنجم می فرماید که طالب را هر چه افتاده  
است با نفس کافر افتاده است و بد آنچه این نفس کافر از راه بر خیزد و بر طالب فرض عین  
است بحکم حال چه کعبه و چه تخانه و چه دستار و چه زنار و چه صومعه و چه خرابات هر چه  
شالین شود همه از اینجا بوده است اهل غفلت و عادت را چه خبر از گفته ایشانست **ه**

رفتن بطواف کعبه از عقل خطاست

بابوی وصال کنش کعبه ماست

در تبکده گر خیال معشوقه ماست

اگر کعبه از و بوی ندارد کنش مست

حدیث کار افتادگان دیگرست و کار اهل عادت و غفلت دیگر هر چه در حق ایشان گفته اند  
و گویند همه از غفلت خودست و سنت خداوند با طالبان خود همچنین رفته است انتهى و  
شاه مجاقلند ر قدس سره در مکتوبی می فرماید صوفی آن بود که نه بود و در هر که این بود صوفی بود  
و بوزنش شریعت صوفی شود و هر که صوفیست قدم از دایره متابعت رسول صلی الله علیه  
و سلم بیرون نخواهد نهاد **ه** بود مرد آنکه در حال تمامی بد کند با خواجگی کار عسلا می  
انتهی و الحال اگر کسی خلاف شرعی کند و گوید که من قلندرم باید گفت که تو لمحمدی و قلندرنه  
بلکه جشوی نهی چنانچه در تفحیحات بیان این مذہب است و اگر باین اعتبار گوید که در سلسله  
قلندریه مریدم رواست هر چند این ارادات نیز صحیح نیست که مرید آن باشد که تابع پیر



خود بود چون از ایشان هیچ ریاضت و مجاہدات و روش پیران مودی نمیشود پس ایشان از انجمله اند که گویند ۵ بدنام کنند که نگویند چندی چون مریدان و فقیران بی طریق و خلافت شرع در هر سلسله بودند و هستند و خواهند بود پس این سلسله را عیب و طعن کردن خالی از نادانی و حسد بی نصافی نیست و آنکه بعضی تقدیران ایشان را حلق نحیه بودند از جهت انکار شریعت بود بلکه بعذری و حکمتی و غلبه حالتی بوقوع آمد اگر انکار شریعت بودی نماز و روزه و حج چرا میگذرانیدند انتہای غرض ازین بیان آنکه آدمی را تا بنیائی کمال حاصل نکند و عارف را از ناقص امتیاز کردن نتواند از خدمت ایشان روی نگرداند و زبان بطعن ایشان دراز نکند که اگر حسن اعتقاد و خلایق واقع است چه نقصان و اگر مطابق واقع است فقد فاز فوزاً عظیماً حاصل آنکه بدظنی اگر موافق حقیقت است منفعتی ندارد و اگر خلاف واقع است فقد خسر خسرانا مبینا ۵

ملیش اندر طعنه پاکان برد  
زانکه مانند در نشستن شیر و سیر  
کفر گیرد کاملی ملت نشود

چون خدا خواهد که پرده کس در  
کار پاکان را قیاس از خود بگیر  
هر چه گیرد عسلی علت شود

و شعر ازین حال است انچه شیخ ابوتراب بخشی گفته که چون اعراض حق سبحانه بنده را همراه شود زبان او در اولیای حق بطعن و رد و انکار دراز شود انتہای از اصول المقصود مولف شاه تراب علی کاکوروی گروه دیوانگان از حضرت سید جمال الدین جامن ختی خلیفه حضرت سید بریلج الدین قطب الاقطاب قطب المدار قدس سره انسلاک دارد دیوانگان دیوانه جمال حسن آفرین خلاق زمان و زمین سیاح دریای لاهوت سیاح بیدای ماهوت عارج معارج منازل محویت سالک سالک مقام هویت شیدا را الله الصمد دیوانه واحد احد مجرد گوشتنه تنهایی مفرد کوچه یکتائی دیوانگی دارند که آتش کمال پوشیاری ظاهر بر آگنده لباس خاکسار



حضرت قطب الدامیفرمایند دیوانه آنرا خوانند هر که امشاهده تبارک و تعالی غالب آید و نوری  
در چشم او جلوه نماید عقل معاش مغلوب گردد و عقل معاد بظهور آید از کثرت عشق دلداری محبوب  
حقیقی مخطوط باشد بیداری در چشم خلایق دیوانه و آری نماید بدین واسطه ایشان را دیوانه میگویند  
و هر که عقل معاش بود او را عارف گویند انتہی سعدی علیہ الرحمة میفرمایند ۵

|                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                             |                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                         |
|---------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------|---------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------|
| بشد گم که رد از خلایق بتافت<br>پراگندگانند زیر فلک<br>زیاد ملک چون ملک نارست<br>قوی بازوانند کوتاه دست<br>که آسوده در گوشه خرقه دوز<br>نه سودای خودشان نه پردا کس<br>پریشیده عقل و پراگنده هوش<br>بدریا نخواهند شدن بطعن و لقی<br>تهیدست مردان پر حوصله<br>عزیزان پوشیده از چشم خلق<br>پراز میوه و سایه و چون رزند<br>بخود سرفرو برده همچون صدق<br>نه مردم همین استخوانند و پوست<br>نه سلطان خریدار هر بنده است<br>اگر ژاله هر قطره در شدری | که گم کرده خویش را باز یافت<br>که هم دد توان خواندشان هم ملک<br>شب و روز چون دزد مردم رهند<br>خردمند و شیدا و هشیارست<br>که آشفته در مجلس خرقه سوز<br>نه در گنج توحیدشان جای کس<br>ز قول نصیحت گراگنده گوشش<br>سمند رچه داند عذاب الحریق<br>بیابان نوردان بے و تافله<br>نه زنار داران پوشیده دلق<br>نه چون ماسیه کار رزق رزند<br>نه مانند دریا بر آورده کف<br>نه هر صورتی جان معنی دروست<br>نه در زیر هر ژنده زنده ایست<br>چو خر مهره بازار ازو پر شدری |
|---------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------|---------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------|



|                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                         |                                                                                                                                             |
|-------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------|---------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------|
| <p>چو غازی بخود بر نه بندند پائے<br/>حرفیان خلوت سرای الست<br/>به تیغ از غرض بر نگیرند جنگ</p>                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                          | <p>که محکم رود پای چو بین ز جاے<br/>بیک جرعه تا نفخه صور مست<br/>که پر هیز و عشق آگینه است سنگ</p>                                          |
| <p>سرستانِ خنانه ازل ساغر آشامانِ باده لم یزل که جام دل ایشان از شراب عشق الهی لبریزند<br/>و حالات و مقالات اینان شوق انگیز حافظ گوید و رای طاعت دیوانگان زما مطلب<br/>که شیخ مذہب ماعاقلی گنہ دانست و اسے ہر انچه از ما آید طاعت دیوانگان ست زیرا کہ شیخ<br/>مذہب ماعاقلی را گنہ دانستہ است و یکی پیش شوریدہ حالی نبشتہ کہ دوزخ تمنائنی یا<br/>بہشت و بگفتا میرس از من این ماجرا پسندیدم انچه او پسندد مرا پسند این غلبہ عشق ست کہ رضا<br/>جوی معشوق بہر حال مد نظر در شان ایشان حق تعالی فرماید ان اکابر دلفی نعیم خوشا حال آن<br/>صوفیان صفہ صفا و مجاوران حرم صدق و وفا مستکفان خانہ خدا و متلفان خدمت مصطفی کہ<br/>اوشان را با اہل دنیا آمیزشی رونہ بکار دین او یزشی از غوغای خلق بگریختہ و با سودای عشق حق در<br/>آمیختہ پای طلب شان در راہ است و دامن بہمت از کونین کوتاہ ایشان سیاہان بیدار طریقت<br/>سباحان دریای حقیقت گرم روان اہ تجرید پاک بازان کوی تفرید بگاہ خیران بسیار نماز اشک یزان با سوز و گداز</p> |                                                                                                                                             |
| <p>راہ نور دان شکستہ قدم<br/>مستکفان حرم کبریا<br/>در قدح بخودی افتادہ ست<br/>دید نہ کون و مکان در نظر<br/>ملک نہ و نوبت شامی ز دہ</p>                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                  | <p>راز کشایان منسوبستہ دم<br/>شستہ ز دل صورت کبر و ریا<br/>بادہ پرستان شراب الست<br/>بال نہ ہر دو جهان زیر پر<br/>تخت در ایوان آہی ز دہ</p> |
| <p>می سرمایند</p>                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                       |                                                                                                                                             |



|                                                                                                                                                   |                                                                                                                                                 |
|---------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------|-------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------|
| با نیستی حریفم باد و ست آشت نامم<br>از این و آن گسسته پیوسته ایم با او<br>میچیم و کم ز میچیم در کارگاه هستی<br>کونین را چون علین انداختیم و رفتیم | جبر علی را خبر نیست از عالمی که ما ایم<br>با خوشنشینان شسته لیکن خود جدیم<br>بنگام بی مع الله بمطرح با خدایم<br>دیوانگان شاهیم رنید بر نه پاییم |
|---------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------|-------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------|

انتهای الواقع دیوانه بکار خویش بشیاری صحیح و درست است و ایشان هر دم چشم بر راه منظر دیدار  
معتوق می باشند و ظاهر اینچشم خلق دیوانه می نمایند و بحالت بی مع الله از همه فرزندان حافظ گوید

|                                                                                                                                                                                                                                                                                                            |                                                                                                                                                                                                                                                                                                 |
|------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------|-------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------|
| مردم دیده ما جز برخت ناظر نیست<br>انکم احرام طواف حرمت می بندد<br>لبسته دام نفس باد چو مرغ وحشی<br>عاشق مقلس اگر قلبش کرد شار<br>عاقبت دست بران سر بلند شدن سد<br>از روان بخشی عیسی نزنم پیش تو دم<br>منکه از آتش سودای تو آهی نزنم<br>روز اول که سر زلفت تو دیدم گفتم<br>سر پیوند تو تنها نه دل حافظ راست | دل سرگشته ما غیر ترا ذاکر نیست<br>گرچه از خون دل میشوی ظاهر<br>طایر سدره اگر در طلبت سائر<br>مکنش عیب که بر نقد روان قائمست<br>هر که در طلبت همت او قاضیست<br>زانکه در روح فرزای چو دست قادر<br>کی توان گفت که برداغ دلم صابر<br>که پریشانی این سلسله آخر نیست<br>کیست آنکس سر پیوند تو در خاطر |
|------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------|-------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------|

پس تشریح لفظی آن الفاظ چهار گروه مذکوره بالا یعنی عاشقان - و طالبان و دیوانگان و خادمان از  
مصطلحات صوفیه صافیة رضوان الله تعالی عنهم اجمعین بحسن اختتام رسیده آنکه ازین چهار گروه شصت  
برآمده اند پس طو لانی تفصیلش درین مختصر کنجای ندارد و لهذا بر شجرات الکفای منوّه شد و حضرت سید اجل  
و حضرت مولانا حسام الدین سلامتی و حضرت شیخ محمد جنده بدایونی و حضرت قاضی شهاب کاله آتش



و غیره رحمهم اجمعین از خلفاء اجل حضرت قطب المدار بوده اند و از ایشان هم سلسله بیعت و خلافت در مشایخ هند نافذست چنانچه ذکر آنحضرت کرده می آید۔

## فصل چهارم در ذکر مشایخ خادمان الارغونی

ذکر حضرت سراج السالکین مصباح المقربین سیدنا سید ابو محمد ارغون

سجادہ نشین قدس سرہ العزیز

آفروده اند و تنبیه حضرت سید بدیع الدین قطب الاقطاب قطب المدار قدس سرہ از سیرسند توجه بجانب ملک شام فرمودند بعض رفقا و خلفای والا تبایم همراه بودند چنانچه رفته رفته سیر روی زمین فرموده بوطن مالوت قدم نخبه فرمودند در آن آوان در اولاد احفاد حضرت محمود الدین خلجی راجه حضرت ممدوح الصدر حضرت سید ابو محمد ارغون و حضرت سید ابو تراب منصور و حضرت سید ابو الحسن طیفور که ذکر ایشان در حصه اول گذشته است رونق افزای قصبه جناب که منضمات حلب ست بودند از جدا نمیدادند خویش قد مبوس شدند حضرت ممدوح الانام نور چشمان را از سینه فیض گنجینه اتصال اده بفرزندی خویش در آوردند و از تلطفات گوناگون کامران گردانیدند پس حضرت از آنجا کوچ فرموده و سعیدان ازل و ارجمندان اجل را همراهی گرفته زمانهادر سفر داشتند ایشان در مجاهده و ریاضت بسا کوشیدند آخر توجه حضرت قدس سرہ عوجی یافتند و در تجرید و تفرید اوقات عزیز بسر فرمودند پس باعتبار دیگر مقام قیام حضرت قطب المدار قدس سرہ بیشتر در بلده جوینور باند ابل آن دیار میگفتند که مدفن حضرت قدس سرہ غالباً بهرین شهر خواهد گردید چرا که از قیام جناب شان توجه زیاده تر باین مقام معلوم میشود ناگاه از اکابر و اصاغر آن دیار مرخص گشتند مفارقت آن جناب الی ملک و روسای بلده و سکنای قریب و جوار را از حد شاق گردید ناچار نالان و گریان هر که و همه از آنحضرت رخصت گشتند



حضرت از آنجا بآن مقام تشریف آوردند که قبل ازین حسب ایامی جناب رسول اکرم صلی الله علیه و سلم متصل قنوج جانب جنوب به فاصله پنج کوه آراضی ایست در آنجا غدیری بود و از روی صدای عزیز پیغمبی آمد از رسیدن چنین عزیز الوجود آن ندا سکون گرفته بود چندی در آنجا اقامت فرموده از آنجا باز سیر و سیاحت نموده بهین مقام نزول اقبال و حلول جلال فرموده طرح آبادی مکنیورا انداختند چونکه خلق الله پیش آنحضرت جوق جوق از هر جوانب حاضر گشته قایم برام می شدند پس بعد ایشان همین طریقه جاری ماند چنانچه مولانا می فرماید

|                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                  |                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                   |
|------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------|-----------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------|
| کرده تا در مکنورای جهان جان مقام<br>چشمه کان شد حجاب دامن صحرای او<br>چون نباشد کعبه مقصود از باب یقین<br>مقصود الفقر فخری ظاهر از فقر تو شد<br>کیست از خاکی ز ادان آنکه بمنون نیست<br>از نوازشهای شاهانه که هر کس را رسید<br>فیض تو جاریست بر دم صورت آب ان<br>فرد افراد از رضا و تونه نرسبت یافتی<br>ز ایران حضرتت را مژده خیر العمل<br>یا مرادی انت مقصودی بمقصودم رسان<br>ایست غمخوارم کسی غیر از جناب عالیت | واجب التعظیم شد چون نزد مرعم و بیت الحرم<br>بهر غسل زیر انت آمد از دار السلام<br>زانکه کرده قبله مقصود جان در وی مقام<br>صورت از دصفت گرفته معنی خیر الکلام<br>خاک را باشد نصیب از جرعه کاس الکرام<br>ذره خورشید اقتدار و قطره دریا احتشام<br>هم عموماً هم خصوصاً بر خواص بر عوام<br>کار هر فردی جو فروشان باندی تمام<br>پای مزد طایفان مرقدت دار السلام<br>یار جائی انت مرجوی فاقصی و المرام<br>بر خداوندست روشن حال بیجالی غلام |
|------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------|-----------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------|

بعد رونق افزائی جناب والا اهل حاجت از هر جوانب بکثرت حاضر آستانه اقدس شدند و با انواع انواع تعامی غیر مترقبه بالالال گشتند و روزی حضرت قدیمی سهره از شخصی که مقرب بارگاه اقدس



بودن شاعر عقد صاحبزادگان اظهار کرد حضرت سید ابو محمد ارغون که از هر دو برادر موصوف الصدور  
خویش کلان بودند از آن خصوصیت شاعر که پیغمبی آورده بود عذر کردند چنانچه این احوال بر حضرت  
قدس سره مبرهن گشت و قتی حضرت سید ابو محمد ارغون بخدمت اقدس حاضر بودند بایشان متوجه  
گشته ارشاد فرمودند که ای فرزند چشمان خود به بندگی و بر لوح محفوظ معاینه کنی ایشان را بجز بی آوری  
حکم چاره نبود بر لوح نظر انداختند پس بروی صاحب اولاد بودن خویش معه هر دو برادر نوشته  
دیدند آخر ازین تقدیر چاره ندیدند و خموش برخاسته بجهه که جای عبادت ایشان بود تشریف آوردند  
و به برادران خویش ازین حالات اطلاعی فرستادند و قتی که این خبر بحضرت خواجه فتوح قدس سره  
رسید فرمودند که ارشاد جدا مجدداً صحیح و درست ست درین امر عذری نباید کرد پس و قتی که زمانه  
عقد ایشان قریب گردید ارشاد شد که ای نخت جگران ولادت بردو نوع ست یکی صلبی دیگر  
ارشادی ارشادی از مادر و پدر تعلق ندارد و صلبی ظاهرست چونکه این عالم را عالم خلق می نامند  
پس هر که بعالم ظهور آمده لباس ظاهری پوشیده است روزی ترک اینجامه خواهد کرد از مشیت  
ایزدی کسی را چاره نیست و آنچه نوشته تقدیرست خواهد شد ای ارجمندان شمار اینجامی بیارم  
و کتاب الله و سنت رسول الله به شما می گذارم که همین کافی و وافی ست و دعا کرد اللهم ارحم  
علی محمد بن الارغون و اباً تراب الفنصور و ابوالحسن الطیفور و اولادهم و کشف  
ببواب المعرفت و الحقیقت و عرج بمقام المنتهی الوکایت ای سعادتمندان شمار از فرزندان  
گرفته ایم جایز نیست که اینجام را بسل شما بقای عقب ماست زیرا چه اولاد برادر عین اولاد خویش ست  
و جانشین مطلق هم در طریق است همچون حکم دارد بفضل تعالی شمار ازین هر دو امر حاصل ست پس  
در همین حیات خویش در قصبه جهره که سادات آنجا از سادات عظام بودند عقد ایشان کرده شد  
چنانچه اولاد امجاد ایشان در قصبه مکنی پور الی الآن موجودست و اولیای جلیل القدر در نسل



ایشان بعالم ظهور ظهور یافتند که فیض بی پایان شان نهایتی ندارد و تفصیلش درین مختصر گنجای ندارد  
ایشان و اولاد ایشان توجه به ملک و معاش گاهی نکردند حتی که به تعمیر عمارات هم امرای دیار و مصفا  
اجازت نخواستند که برای سکونت خادمان و الاسکانات ساخته شود از ایشان کسی نظور نداشت  
بعضی کسان درین معامله اصراری بلیغ کردند تا چار برای تعمیر حجر با حکم داده شد چنانچه وقتاً فوقتاً  
تعمیر عمارات قصبه بهیون قطعه ساخته شد و بعض سلاطین خواستند که بنای عمارات عالیشان با  
زیب و تزئین اندازند و در آبادی قصبه کوشند تا که در وی شهریت پیدا کرد و خانقاه هم بمکانات عالی  
بنا کرده شود مانعت نموده شد باز ماندند و آنچه دوازده موضع از جانب سلاطین برای مصارف خانقاه  
و مدرسه و کنگر خانه و مسجد عالمگیری بودند وی هم بجلداری سرکار انگریزی ضبط گشتند بالعوض آن برای  
خدمت معاش صاحبزادگان آمدنی سایر گولک که در میله بسنت و میله عرس که حق سرکار قرار یافته و براس  
مصارف جاروب و چراغ درگاه و الاجاه مرحمت شد و بکارش موجودست و نقل بعضی فرامین که دستیار  
گرویده ثبت رساله هذا کرده می آید و آنچه که ثبات و تحت و تحایف از امرای و غریبا بخدمت ایشان  
میر رسید در مصارف خود می آوردند و در کج عافیت نشسته مصروف بیاد حق می ماندند و از صحبت  
امرا هم اجتناب میداشتند ایشان از اولاد و خلفای خویش وصیت با کردند که **هـ** در سلطه امرو  
رویش مبین و گنج قارون گردد و سولیش مبین بد چنانچه بسیاری از ان باین طریق عمر عزیز  
بسر برده و از فیض بی پایان خویش مخلوق را مالال مال نموده و خلفا نیک صفات را گذاشته  
و اصل بحق گشتند و زی حضرت قدس سره خلفا نیک صفات را پیش خود طلبیده و وصایا  
نموده جا بجا برای هدایت خلق الله مامور فرمودند و صاحبزادگان را حکم حاضری آستانه دادند  
و برای جلوس آستانه ارشاد فرمودند و وصیت میکنم جمیع مریدین و خلفای خویش را که این عزیزان  
را در فرزندی گرفته ام و جانشین و خلیفه مطلق ساخته ام پس هر که از من تو سل داشته باشد بر وی



لازم است که بجای من او شان را تصور نماید و هر کسی را که راه حق طلب کردن باشد بایشان رجوع  
آرد حق تعالی هر یکی را بمرام خواهد رسانید انتهی پس بعد از وفات حضرت قطب المدار حضرات  
خواجگان ازمیردان و خلفای خویش بعضی از ارجمندان در ممالک هندوستان به قریات و قصبات  
و شهرات امور کردند تا خلق را از او شان نفی برسد حیات ثبات ایشان بخیر گذرد پس این انتظام را بدین طریق نظم داده علاوه  
او شان چند کسان را بمنصبی مقرر نموده حکم دوره دادند که متواتر نگران حال شان باشند چنانچه زمانه  
بدین منوال بسر شد و نتیجه سعی ایشان ترقی پذیرفت آخر نوبت باین رسید که با کثر مقام و بیشتر  
و بیات از صحبت ساکنان دهر و عدم حصول علم و بلا صحبت نفیس ایشان هم بمثابة ساکنان دهر  
گشتند جز لقب فقرا باقی نماند و آنچه که معافی آراضی و وثائق که از جانب حکام والا شان امرای  
عالی و و دمان بنام حضرت قدس سره یا بنام خلفایا میردان وی قدس سره بود به تفویض ایشان  
ماند چنانچه دوام بلا عذر حاضر آستانه اقدس شده شریک عرس شریف میشدند و ندو و فتوح پیشکش  
میکردند حالاهم ازان اثری و نامی باقی ست اینهمه انقلابات از رنگارنگی زمانه است چون از  
انقلاب زمانه حالت ایشان دگرگون گردید پس اکثری بی طریق گشته بدین ملام گشتند و قنیکه از  
او شان استفسار نموده شود که کدام هستید میگویند که ما مداریه ایم حالانکه جز نام چیزی نیست و  
بعضی گدا بوزنه بازی و خرس بازی را معاش خود قرار داده نام خود مداریه نهاد مانند از او شان چه  
سر و کار اکثر عوام این ناپاکان بیباک را دیده بر خاندان عالیه حرفها زنند و در ورطه طعنه افتند  
معاذ الله من ذلک خاندان عالیه مثل دریا پاک و صاف است از نامزدگی او شان چه قباحه  
چنانچه از کف دریاتیره نشود و خس و خاشاک آبرویش نبرد چونکه درین مقام ذکر بعضی از بزرگان  
گروه خادمان کرون مقصود فقیر است پس ذکر او شان کرده می آید **ذکر حضرت شیخ المشایخ**  
**پیشوای عارفان سید شاه پیار میاں مداری قدس سره سلسله ارادت و**



خلافت ایشان به نه واسطه از حضرت خواجه سید ابو محمد ارغون می پیوند و بزرگی و دارستگی ایشان  
زیاده از آنست که بتحریر در آید چنانچه از بزرگان این طریقه علی التواتر منقول است که ایشان  
اصغر سنی حسب معمول به درسه میرفت روزی در ویشی مجذوب بدر حجره اقدس حضرت خواجه ارغون  
قدس سره نشسته بود از آنجا برخاسته وی را بقوت تمام در بر گرفت و بگذاشت از بهتیش پرشیده  
بکان آمد و بشدت تب بروی طاری شد که بیوش گردید و قتیکه افاقه رو نمود باز به درسه متوجه شد  
که همون مجذوب ایشان را باز گرفت و گذاشت باز تب بروی مستولی شد و سه یوم بر بستر بخودی  
غاطیده ماند و قتیکه بیوش آمد این ماجرا پیش پدر والا گوهر معروض بیان آورد وی قدس سره گفت  
الحمد لله ارشاد شیخ بنظهور آمد که وقت ولادت تو فرموده بودند که این سعید ازلی را بلا واسطه غیر  
فیض از روح پاک حضرت قطب المدار معرفت مجذوبی حاصل خواهد شد و اختصاصی خواهد یافت و  
فیض و تصرفات بسیار بوقوع خواهد آمد چنانچه آن هین مجذوب است پس از صاحبزاده فرموده  
برین راز مخفی کسی را مطلع مکنی چنانچه حسب الامر یکسی افشاء راز نکرد و چندی در طلب علم ظاهری  
کوشید مگر از همان ایام انداز شیخانه و اطوار بزرگان در نهادش پیدا و آشکارا شد و حضرت قطب المدا  
رسوخی پیدا گشت و مجلس مقدس افتخاری و اعزازی یافت امام الوقت گردید بحجت ظاهری از  
پدر عالی و قار خویش میداشت ایشان حصه عمر خویش در اتباع نبوی صلعم بسر فرموده و سلسله  
رشد و ارشاد نافذ داشته عالمی را مستفیض فرمودند چون زمانه وصال محبوب حقیقی فرارسید مولانا  
عبد الحلیل مداری را جانشین خویش ساخته و مریدان با وقار را وصایه فرموده ارشاد کرد که انشاء الله  
تعالی فردا رحلت از بهمنان خواهم کرد پس تدبیر تجمیز و تکفین بکنید چنانچه بامدادان از هر یکی مرخص  
شده گفت که تمیّه نماز جمعه بکنید من نیز شریک نماز می شوم جماعت تیار است و ردای مبارک برخ کشید  
و جان بحق تسلیم شد انا لله و انا الیه راجعون قبر شریف پائین مزار حضرت خواجه ارغون قدس سره



قطعه تاریخ وفات حضرت شیخ المشایخ پیشوای عارفان سید شاه پیارے میان  
قدس سره از نتایج طبع اشرف مولانا عبد الجلیل صاحب جانشین مرحوم و مغفور

|                                                                                                                                                                  |                                                                                                                                                                     |
|------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------|---------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------|
| جناب شاه پیارے کہ بود نحر زمان<br>بروز جمعہ بوقت نماز شانزدہم<br>بذکر اشہدان لا الہ الا اللہ<br>در بیخ بہر حصولش فدا سر خود کرد<br>نوشته خامہ موجود در عنبر والد | رضای حق چو نخلد برین نوشته برات<br>کہ بود از مہ شعبان واجب البرکات<br>سفر نمود ازین خاکدان پر آفات<br>خرد چو کرد سوالش بر آسای وفات<br>بیادگار باوراق دہر این ابیات |
|------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------|---------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------|

ذکر حضرت مقتدای عرفاء الجلیل مولوی سید شاه عبد الجلیل محدث ارغونی قدس سره

ایشان در مدرسہ رام پور تحصیل علم نموده و سالہا سال در انجا قیام فرموده و درس علم حدیث گفته پس  
از ان بکینور مراجعت کرده و بخدمت اشرف اقدس حضرت پیشوای عارفان سید شاه پیارے میان  
مداری شرف نیاز حاصل نموده و بہلازتش زمانہا مانده اجازت بیعت و خلافت از عنایت والایش  
نصیب ایشان شد ادبی بود بی مثل فصحا بر فصاحتش آفرین خوانند و بلغا بر بلاغتش تحسین کنند  
بصغر سنی توجہ بہ خوشنویسی میداشت برادر خالہ زادش در دست کاری و صنایع عدلی تداست  
بر تحریرش خندہ میزد کہ بر طبع نازکش این حرکت ناگوار آمد شبی بخواب استراحت بود کہ بجلوس  
مقدس حضرت سید بیع الدین قطب الاقطاب قطب المدار خود را حاضر یافت حضرت قدس سره  
از کمال عاطفت مریانہ پیش خود طلبیدہ ارشاد کرد کہ ای عزیز چہ میخواہی و چرا مکر رشده گفت  
خوشنویسی میخواہم و میجویم حضرت اقدس دستش گرفتہ حرفی نویسانید و گفت شاد باش  
خوشنویس شدی و بہرام خویش فایز گردیدی از ان تاریخ در خوش خطی لا جواب و لاثانی شر



از تحریرش عیان است که بر یاقوت رتم خان و غیره خط نسخ کشیده و تصنیفات هم دارد و خلفاء و مریدانش بنا صب جلیله فایز گردیده چنانچه مولوی نجم الدین و غیره هر که از ایشان توسل حسته بخندار سیده و یکی از واصلان حق گردیده از ایشان حکایات مشهورست تاریخ وفاتش سبت یک ربیع الثانی ۸۲۲ هـ صاحبزاده داشت مسمی بمولوی عبدالباسط مداری صاحب خارق بود۔  
 مزارش در مکن پور متصل خانقاه وفات ایشان بتاریخ هفتم ذیقعد ۸۲۵ هـ

ذکر حضرت عزیز دلهای اندوگهین مولوی سید محمد نجم الدین ارغونی قدس سره

حکیمی حاذق بود در ریاست بھوپال بصیغه طبابت مامور در اوایل حال بزمانه طالب علمی چند سال هم تصنیف نمود چون در ذکاوت بی نظیر بود پس اعاده آن جز طول تقریر نیست انتخاب رساله که در حواشی تذکره المتقین حصه اول طبع گشته در همون ایام از اصرار بعضی احباب قلمبرداشته نوشته دادینی که بعد فراغ از درس بکن پور آمد حضرات آنجا نسبت حصول شرف سعادت ملازمت مولوی عبدالجلیل مداری قدس سره تحریکها کردند گفت مرا معذور داند زیرا چه شنیده میشود که ایشان صحبت عوام پسند نمیکند و متوجه هم نمی شوند شاید از ملاقاتم مکرر شوند پس در انجا رفتن تحصیل لا حاصل ست لاچار باصرار بلیغ احباب طوعاً و کرها بخندمش حاضر گردید وی قدس سره لب بهمیز گفت علمیکه آن عزیز باریج بسیار و که بشمار تحصیل نموده از وی معرفت نفس خویش هم پیدا نیاورد تا معرفت حق حاصل گردیدی و بجناب رب العزت رسوخی دریافتی هر چند به حل آن کوشید آخر ازین سوال سکوت ورزید و عرق عرق شد فرمود مشقت چندین مدت بر باد دادی و بسوالی همه فراموش نمودی از ان علم نفعی نبرداشتی و معرفت خدا و رسول پیدا نکردی و شمه مکنه حقیقتش نرسیدی و از جای باز گشت هم مطلع نشدی و زنجیر عشق حضرت قطب المدار در گلوینیا و ختی پیچ نکردی ازین کلام رعشه بر اندامش افتاد و اشک از دیده اش جاری گشت و اضطرابی غالب آمد که مولانا از جای



بر خاسته و در حجره بندش گردانیدند مولوی نجم الدین مضطرب الحال و نیمجان گردیدند احبابش  
 برداشته بر خانه اش بردند و خواستند که بآب و طعام متوجه سازند تا در آن نیمجان جانی آید مگر  
 سه کشتگان خجرت سلیم را به هر زمان از غیب جان دیگرست به خنجر عشق در پهلویش کاری  
 شد در آن زمان جز ترقی سوز و درد علاجی نبود پس افتان و خیزان باز به حجره اش بر رسید  
 که مولانا اندرون حجره مشغول بودند تا وقتی که علم خود را بر طاق نسیانسیانگذازی ازین  
 وادی پر خطر که قرار پیش است گذشتن محال پس ازین ارشاد حجابات دوری و  
 مجوری از توجه مولانا از میان برخاست و نشه باده عشق دو بالا گشت چنانچه بخدمت  
 عالی مدتی حاضر ماند و بجلقه ارادت و خلافت آن حضرت درآمد و یکی از مقبولان و الا شد  
 اکثر تصرفات از ایشان بوقوع آمد چنانکه از حفظ الله ذاک نشی منقول است که شبی  
 بسجده سینواس ریاست بھوپال رفته بودم در آنجا عجیب واقعه تعجب خیز معائنہ کردم که  
 مولانا شاه نجم الدین مداری را کسی قتل کرده است که سر از گردن و دستش از هم جدا افتاده  
 چون قریب شدم لا اله الا الله محمد رسول الله گفته برخاستند چونکه شب ماه بود لهذا  
 پیچ گونه بچشم خیرگی هم نه شد متحیر ایستاده ماندم از من گفت که ای فشی آب بیار و وضو سآخته  
 نماز بگذار که وقت میگردد چنانچه وضو کرده در نماز مشغول شدم بآیدادان از بعض  
 احباب تذکره بیان آوردم معلوم شد که آن حضرت صاحب خدمت هستند از حکیم  
 شمس الدین که خلف و مرید اوست و از صلاح و تقوی آراسته منقول است که وقتی حضرت  
 ایشان فرمودند آی عزیز تو اب صدیق حسن و الی ریاست بھوپال منشار تبدیلی فقیر متصل  
 محال آن بر خوردار میدارد بدین نظر که گاه گاهی از شما ملاقات بهم رسد و دوری مهاجرت  
 دفع گردد مگر این نه خواهد شد زیرا چه خدمت این قصیده بنام فقیرست فی الحقیقت



مولوی و قدس سره صاحب خدمت آنجا بود اکثر چنین روایات معتبره بگوشت فقیر رسیده و از آن روز که در تشیوانش طرح اقامت انداخته گاهی بجای دیگری رفته یک هفته قبل از وصول بمقام آودس پوره رسیده و از نعمای غیر مترقبه حکیم شمس الدین خلف الصدق خود را مال مال فرموده رخت اقامت از پنهان بر بست مدفن شریفش در قم پوره ریاست بھوپال است قطعه تاریخ وفاتش از تاج طبع حافظ عبدالرحمن مراد آبادی است

|                              |                             |
|------------------------------|-----------------------------|
| روز نهم جمادی المشائے        | سید پاک و مدوہ علما         |
| در سن یک هزار و صد و صد و صد | فخر حکما و زبدہ عرفا        |
| رفت ہر گز حکیم خیم الدین     | از سرای فنا بدارفتا         |
| بر در جنت ارم چور رسید       | روح پاکش با لہف و صدق و صفا |
| گفت رضوان کشیدہ پای الم      | مرحبا مرحبا سجاد در آ       |

ذکر دستگیر بلیسان قطب دوران حضرت مرشدی مولائی  
مقرب ذوالمنن سید شاہ آل حسن عرف شاہ چھے میان فنصوری  
الارغونی خلف سید شاہ محمد کامل فنصوری و خلیفہ اعظم مولانا شاہ نجم الدین  
الارغونی رحمۃ اللہ علیہ فنصوری نسب دارغونی طریقیہ و مکنیہ کاپٹنا

ولادتش در سنہ یک ہزار و دو صد و چہل و ہشت ہجری گردید و قتیکہ بسن شعور رسید توحہ  
عہد ظاہر فرمود آخر اطوار پسندیدہ اش مقبول نظر پدر بزرگوار آمد چون عہد حیاتش  
بمات قرین شد بجایش متمکن گردید زمانہا اوقات عزیز را بسیر و سیاحت بسر فرمود و از بیشتر  
بزرگان دین ملاقی گردید پس وقتی از اوقات ہمد و ریاست بھوپال رونق افروز شد و بجدت

شجرہ جلد دوم  
بہار اجازت  
خود سید شاہ  
ملائی و دارغونی  
بہ از سید محمد  
شریف او شاہ از  
سید شاہ چھا  
شاہ از سید شاہ  
نام الدین و شاہ  
سید شاہ چھا  
شاہ از سید شاہ  
ملائی و الدین و شاہ  
از سید شاہ  
او شاہ از سید  
شاہ چھا  
و او شاہ از  
حضرت خواجہ  
سید ابوالحسن  
دارغونی  
حضرت سید  
ابوالحسن  
خواجہ فنصوری



شیخ العصر قطب الملت والدين حضرت مولوی سید محمد نجم الدین الارغونی المرداری که یکے از  
قطبهای زمانه بود شرف اندوز گشت چونکه بعض کتب در اوایل ازان جناب خوانده بود پس  
بخیال تلذذ و سعادتندی و ارجمندی بگوشه خاطر اقدس جای داشت عاظت مرسیانه  
با ایشان مبذول فرمود از بیعت و اجازت ممتاز فرموده خلیفه خویش ساخت و بجلقه خاصه  
در آورد یکی از مخلصان والا گشت ایشان صائم الدهر قایم اللیل پیرو سنت رسول اکرم  
صلی الله علیه وسلم و متبع اتباع سلف صالحین خصوصاً بر طریقه حضرت سید یدیع الدین  
قطب الاقطاب قطب المدار قدس سره عمر عزیز را به پابندی اوقات بسر فرمود و ریاضت  
و مشقت شاقه بر خود اختیار نمود و از کسب حلال هر روز بعد افطار روزه نفل چهار یا پنج توله  
آرد بخت و پز نموده قوت خود می ساخت و گاه گاهی آنهم ناغمی نمود و در جامه خود پیوندد  
مختلف دوخته داشت از کثرت فاقه کشی چادر بر شکم بسته میداشت و بر کسی اظهار نمیکرد  
یا ددارم که وقتی از ترک غذا ضعف بپاقتی چنان در گرفت که بر چهره اش چنان ظاهری گشت  
که عنقریب هلاک خواهد شد لبثت یوم این حالت بر او شان طاری ماند الا آمد و رفت موقوف  
نه فرمود پس رفته رفته خود بخود در جسدش قوتی و بر روی مبارکش رونقی پدید آمد و چنان  
قوت حاصل گشت که ظاهراً توانایان را باشد فی الحقیقه حسن مخلوق دیگرست و حسن ریاضت  
دیگر و قوت ریاضت دیگرست وقتی عزم جانب شمال فرموده و بر مکان شیخ ارادت الله  
بوضع موتی پور گجراته پرگنه نمان پاره ضلع بهراج که مرید ایشانست رفته قیام ورزید و  
از شیخ مذکور ارشاد کرد میخواهم که جسز تو کسی از اولادت یا غیری دعوت نمکند و بشیم طعامی  
نیار گفت انشاء الله همین خواهد شد شیخ چونکه کثیر الاولادست در نسلش چهل کس باز آمد  
از چهل اند عمرش از صد سال تجاوز کرده کمال محطا و حقایق و معارف آگاه در آن زمان



بخانه شیخ مذکور گامی بود که بوقت صبح یک پاوشیر می داد همون قدر وی را کفایت میکرد  
 اندر رسیدن ایشان به خاطر خویش متغزل گردید که پیرا بر پاره نان خشک قناعت دارد  
 و نفس بد کشیم از شیر سیر شود اقتضای غیرت نیست که چنان پسندیده آید پس به پسر خویش  
 متوجه شد و گفت که هر دو شیر از گاوش بوقت شام دوشیده آر دی گفت که از بر صبح  
 دوسه سال بجز بوقت شیر نمیدهد چگونه بدست خواهد آمد گفت همین قدم سمینت از دم حشم  
 شیر خواهد داد چنانچه یک پاوشیر بداد و تا قیام ایشان همین وطیره داشت شیخ پیشکش نمود بسیار  
 مخطوط شده منظور داشت و پیاله بدست گرفته شکرانه حق جل جلاله بجا آورد و افطار کرد و گفت  
 این افضلترین طعام است و از آن تاریخ آن پاره نان را هم ترک داد و فرمود چرا چنین  
 عطیه نفیس لطیف قناعت نکنم و بنزدای ثقیل دیر هضم حریص شوم سه ماه متواتر در اینجا  
 قیام ورزید روزی از شیخ ارادت الله گفت که گاه در شما قوی تر اند یا آن عزیز و غذای ایشان  
 چیست گفت از من بقوت قوی و جفا کشی مشاق تر و غذای او شان گاه و برگ درختان  
 و غیره گفت شما پلا و قور ما ستم خورید و روز و شب با سایش گذارید و بقوت حیوانی از  
 ایشان کم هستید اگر انسان هم تجرید و روز و از مردمان بگریزد و برگ درختان قناعت  
 کند چه خوش باشد که از بارست خلق بر این بگفت و مرخص شده راه صحرا پیش گرفت  
 و بکوه و دامون تفرج برداشته و عجایب استی معائنه فرموده و پس از آن تا حیات بجای  
 قرار می نگرفته و مکانی نه پسندیده و هر که از قیام گاهش پرسیدی ارشاد کردی که درین عالم  
 قیام نیست بی ثباتی و ناپایداری وی هر که داناست بروی آشکار است بر بی ثبات چه ثبات  
 گیرد و بر ناپایداری چه پایداری پذیرد چنانکه مثل حضرت عیسی علیه السلام حضرت قطب المدا  
 باد صفت طول عمر شریف حویلی ساخته و مکانی اختیار نه فرموده ایشان گاهی اوقات مبارک را



معطل نگذاشته کیفیتش چنان بود که بعد نصف شب طهارت نموده بر مصله می نشستند و بآداب حق تا نماز فجر مصروف می ماندند و بعد انقراغ نماز و اورا و چندی تلاوت قرآن مجید مینمودند بعد تا همون وقت همون مضمون آیات شریف مستغرق میبودند و بر بستر دراز شده آه نمی فرمودند شسته چشم بسته رفع غنودگی میکردند و در اواخر ایام نوم هم منقطع گردیده بود و آن حالت هم نمانده و غفلت نورزیده و هر که بخدمتش رسیدی از حقایق معارف خبر دادی و با مذاق گردانیدی مزار شریف بهادر پور متصل موضع سوتا مزرعه موضع بھولی پرگنه بسوان ضلع سیتاپور از بسوان ده کروه جانب مشرق گوشه شمال و تباریج ۱۹ شعبان المعظم روز دوشنبه ۱۳۱۹ هجری قمری وفات یافت

ذکر جامع علوم صوری و معنوی سعید زین مولانا مولوی سید محمد حسن  
ابن سید شاه آخون فنصوری المداری و خلیفہ اعظم حضرت  
مولائی و مرشدی سید شاه ایچھے میان قدس سره

ایشان چند کتب ابتدائی از والد مرحوم خوانده بعد وفاتش بعالم طالب علمی بدرسه اسلامیہ میان صاحب واقع سلون ضلع رائے بریلی رسیده رجوع بمولوی نور احمد ساکن نقسبہ پسر و موضع سیالکوٹ احاطه ملک پنجاب تلمیذ مولوی احمد حسن مرحوم صوفی کانپوری و ایشان تلمیذ مولوی لطف اللہ انحر مدرس مدرسه سلون آوردہ چندی بخدمتش تحصیل علم نموده از اتفاقات طالب علمی بہ شاہجہان پور رسیده بہ محمد علی میان و مولوی محمد رمیان شاہجہان پور و مولوی سیف الرحمن پیشاوری سلسلہ تعلیم آغاز نهاد سالها از ایشان تحصیل علم نموده بحالت طالب علمی در شاہجہان آباد عرف دہلی رفته از مولوی عبد الجلیل پیشاوری مدرس اعلیٰ مدرسه فتحپوری واقع دہلی درس آعتناز کرد



بعد انقضای چند ایام بدرسه اسمیه توجه ساخته از مولوی انور شاه کشمیری و مولوی  
صنیا را حق دیوبندی بقیه کتب دینیات تحصیل نموده فراغ یافت و سند هذا حاصل  
نمود و یاد دارم که شبی بعالم طالب علمی عزیز مذکور یکجا بودیم و با هم گفتگوی میکردیم که ذکر  
صوفیه کرام بیان آمد و شعری از حقائق معارف می خواندم گفت ذکر صوفیان کردن  
و بر سخنها موهوم شان عقیدت داشتن خلاف دانائیت اقوال و اوله ایشان اعتماد  
را نشاید و مضمونی بدینهم ندر آید - چونکه عزیز سلمه معقولی بود پس علم متکلمین و صحبت این  
فرقه هوش و حواس را در گرفته بود از گفتگویم بجز طول تقریر اثری نه شد از اخبار خاستم  
و بعضی خانه در آمدم و میگفتم که ای حق جل و علا سعیم برای تحصیل علم این عزیز محض  
به دانتیش و رهنمونی خلق است نه به غلالت و گمراهی که اشک از دیده چکیدن گرفت  
با مدادان بخدمت شیخ الطریقت برهان الحقیقت خویش حاضر گشتم و چندی نشسته  
ماندم مخاطب شده فرمود که ملالت چیست و باعث افسردگی چه حالت مولوی سلمه  
عرض کردم فرمود که او را بیار نزد من رسیدم مگر بخاطر خویش می گفتم که چنان نه شود که  
بیابا کانه از حضرت اقدس متکلم گردد و تقریری پیش آرد و باعث کلفت خاطر مبارکش  
باشد زیرا چه حفظ مراتب و آداب ایشان این چه داند ناچار حسب الامر شادمولوی را  
بخد متش رسانیدم چون پیش دی قدس سره نشست بر چارپائی که قریب افتاده بود  
دستی بزد از وی کرهای خود خورد که بصورت گوناگون بودند در افتادند فرمود که ایشان  
را زد و محاصره کن تا از اختیار تو بیرون نشوند و از مابیت کلی و کیفیت و کمیت کماهی  
هر یک مطلع کن و بگو که از چند عرصه ایشان در بنجا میباشند و چه میخورند و چه مینوشند  
و رطوبت در ایشان از کجاست و بر جنبه هر یک نظری فلن و به بین که دل و دماغ و



اعضای جسمیه چگونه واقع شده اند و مکان ایشان کجاست و از ان زمان که ایشان سکونت گرفته اند بجه طور بسر می نمایند. ازین سوال جوابی نیامد و متحیر ماند فرمود ای عزیز در وصف مخلوقش چنان گشتی و بادراک معرفت خالق چه بدست آری از حمید ابوالعجیبی بای که سئانه کردی بوالعجیبی نیست اگر وی تعالی خواهد همچنین عالم که ظاهراًست هزاران هزار بخوبی و خوشش اسلوبی بد می پیدا کند و باز فتناساز و طایر حسود با وج قدرتش و صنعتش پری نرزد و فکر سا بادراک کند حقیقتش ترقی نه کند و راهی نیاید

### مولوی معنوی فرماید

پس خزانه صنع حق باشد عدم  
مبدع آمد حق و مبدع آن بود  
نیست را بنمود هست آن محشتم  
بحر را پوشید و گفت کرد آشکار  
چون سناره خاک چیا ن در هوا  
خاک را بینی به بالا ای علیل  
گفت همی بینی روانه هر طرف  
گفت بی حس بینی دریا از دلیل  
نقی را اثبات می چنداشتم  
دیدۀ کاندۀ لغاسی شد پدید  
لا جرم سرگشته گشتم از ضلال

که بر آرد زو عطا یا و مبدع  
که بر آرد فرع بی اصل و سند  
هست را بنمود بر شکل عدم  
باد را پوشید و بنودت غبار  
خاک از خود چون بر آید بر علا  
بادرانه جز به تعریف و دلیل  
گفت بے دریا ندارد منصرف  
فکر نهان آشکارا قال قیل  
دیدۀ معدوم بینی داشتم  
کی تواند جز خیال نیست دید  
چون حقیقت شد نهان پدید



این عدم را چون نشانند نظر  
آفرین ای اوستاد سحر بات  
ساحران مهتاب بنمایند زود

چون نهان کرد آن حقیقت از بصر  
که نمودی معرضان را در وصف  
پیش باز رگان وزر گیرند سود

پس ازین ارشاد حالتی و کیفیت بر وی طاری گشت و متمنی بعبادت شد و گفت که هر چه  
از علم کلام و غیره که خوانده ام محض ایهام و حجاب است در فی الواقع علم حق علمی دیگر  
است آخر بحلقه بیعت درآمده منظور نظر والا گشت و فیض و برکتش در وی چنان اثر  
کرد که باید و شاید ضرورت توصیفش نیست اللهم زد فزد غرض که از ان زمان حسب الحکم  
آن جناب بدلی رفته بدرس کتب دینیات کوشید چنانچه تکمیل رسید و سند هذا حاصل  
کرده بمکینپور مراجعت کرد از ان تاریخ تبرک تعلق کوشید و بمجمل گننامی سعی بلیغ  
بکار برده از توجه شیخ باندک زمانه سلوکش ترقی پذیرفته صحبتش یک ساعت بهتر از  
طاعت صد ساله است کرا نصیب شود و این نعمت بکه میسر آید الا ماشاء الله لطفت  
ملاقات از ملاقاتش بدست آید تخریر نگنجد درین جا ذکرش محض بخیاال آنکه ایشان  
خلیفه اعظم و محبوب و مرغوب شیخ ماست و این همه فیضان آن جناب بصورت آب  
روان روان است هر که خواهد سیراب شود مگر طالب صادق باید و ظرفی و تابل  
شاید هر کرا نصیب ازلی باشد ورنه سودی نه بخشد باریک الله لنا و طال عمره و  
فیوضه بکمال قدرته یارباه یارباه یارباه امین ثم امین



من

مختبر حسد



قال الترمذي حدثنا محمد بن علي بن الحسن قال سمعت عبدان يقول قال عبد الله بن المبارك لا اسناد عند  
من الدين يولا الاسناد لقال من شاء ما شاء فاذا قيل من حديثك يعني كتاب العلل الحمد لله الذي هدانا  
الى الطريق الوسطى وهدانا الى الرفيق الاعلى وما كنا لنهتدي لولا ان هدانا الله والذي اوانا ما دس  
توفيق وكرامته وكفانا ان كل خذلان وطماسة تعالى ربنا رب الكبرياء والغزوة والعظمة والجاه والسور والاسم  
ما هتديتا ولا تصدقنا ولا صلينا والذي حقتن الدين بالحسن المحصين واسنده الى الاسناد فذهب عن حرمه  
كل من جاز بالاحاد فهو المحمود وعلى كل لا لسن والافواه والذي خصصنا بالحفظ والوافرة فالقبي علينا مودة  
علوم الاخرة ريحها طيب وطعمها طيب فهو المشكور لطقا بالشفاه وخرور على عجايبه والصلوة ليلها  
على خير خلقه محمد بن النبي المبعوث الى الاسود الاحمر بالملته الخفيفة السهلة السمحة البيضاء الذي روى بالرواية  
وادري بالدراية وترك الشرع مشرعا على كرو الدهور ومرور العصور فتسلسلت عنه انوار الشريعة الغراء  
فجاء رب محي السبع والوجود آخر وصل محل الغيث والقفر محجل فجاد زمان الدين والليل مقمر وانجي قصار الشرع والزل  
مبطل والذي صوغ بما امر ورفع الحق كما قدر حتى شكر وغفرت لنا على مثل البيضاء ليلها ونهارها سواها الذي خشي  
تعالى امته بالاسناد المتصل فانقطع كيد المحرف والمبطل فلول الاسناد في الدين لقال من شاء ما شاء وروى عن  
تعالى على اصحابه الذين اؤد ودعية وقود الشريعة فانصل اسناد الذين الى يوم الدين ورحمة على الائمة  
الشارحين كلاما لفا بين جرائمه وعلى من امتسى باسونهم واقدي بقدرتهم وتمسك بالحق المبين وبعد فان آه



| اسماء الکتب المقررة<br>فی هذه المدرسة                                                        | تاریخ تصنیف                               | کفایت                                                                                                                                                                                                  |
|----------------------------------------------------------------------------------------------|-------------------------------------------|--------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------|
| مولوی سید محمد حسن صاحب<br>ولد سید حسین بخش صاحب<br>آخون صاحب متوطن قصبہ<br>مکینو ضلع کانپور | یکم ربیع الاول<br>سنة<br>ربط<br>نمبر ۱۱۳۰ | مشکوٰۃ شریف ابن ماجہ ترمذی<br>شریف نسائی شریف ابو داؤد<br>مسلم شریف بخاری شریف ہدایہ<br>آخرین و اولین تفسیر جلالین<br>تفسیر ضیاء و مستدرک حنبلی<br>موطا امام مالک توفیق و تلویح<br>ومسلم الثبوت و صدرا |
| تاریخ تصنیف                                                                                  | تاریخ تصنیف                               | تاریخ تصنیف                                                                                                                                                                                            |

### الوصیۃ من جانب مدیری المدرسہ

والوصیۃ له ان بتاسی باسلف علیہ السلف الصالحون فیدرج علیہ العلماء الفالحون فیحیثنب البدعۃ الرویۃ  
و یعتد السنۃ السنیۃ ملجا و یفرعوا و یتخذ الشریعۃ المطہرۃ مستقی و مشرعا و بعضا لنواجد علی ما خذ الدین الملتین  
و یشری بزی العلماء العالمین قال اللہ تعالیٰ انما یخشى اللہ من عباده العلماء فالعلم شجرة ثمرة اخشیة و التقا  
و یصرون و قاة فی تاهب زاد السبیل و یدیم النظر فیما فرغ فی الکتب الدینیۃ فانما الدلیل یمیزل منجۃ  
فی النصیح لکل مسلم قدم علیہ و یتبعین اللہ فی کل ما سخر و یرخ فاللہ تعالیٰ بین یدیه و ملاک لا امر فی ذلک الزہد  
عن الدنیا و شہواتہا و التناک حسب ما تیسر لہ عن اودیتہا و ہواہا و ان بذکرنا فی دعوائہ الصالحیہ  
بحسن الخاتمة عند ایتان الیقین و آخر دعوانا ان الحمد للہ رب العالمین۔

### شہادۃ ارکان المدرسہ

|                        |                      |
|------------------------|----------------------|
| محمد اسحق عفی عنہ      | آلف خان              |
| شہادۃ مہتمم المدرسہ    | محمد امین            |
| بندہ محمد امین عفی عنہ | کتبہ محمد قاسم لودھی |

### شہادۃ مدرسہ المدرسہ

|                        |                             |
|------------------------|-----------------------------|
| بندہ الزرقاہ کشمیری    | بندہ ضیاء الحق عفا اللہ عنہ |
| بندہ محمد قاسم عفی عنہ | الظاہر حسین عفی عنہ         |
| مطلوۃ انصاری دہلی      | محمد عبد الغفور کان اللہ    |



وقتی بمقام بھو گنی پور ضلع کانپور مقیم بودم و تفریحا بوقت شام بصبح ارفتم و صلوٰۃ مغرب ہم ہمون جا گزاردم بعد بر فرو دگاہ واپس مے آدم سر راہ مسجدی بود در انہیان درویشے درود شریف بکمال فصاحت و بلاغت می خواند کہ در دم کشتے پیدا گشت متوجہ مسجد شدم چون قدم بدر مسجد نهادم و سوسہ راہ یافت کہ چنان نشود کہ این کس یکے از دزدان باشد و چیزے از مسجد بردارد برین و سوسہ نازیبا کہ از تیرگی قلم بود مطلع شدہ بگریخت از مسجد ملا بگفتم کہ این فقیر را بگیر تا غائب نشودہ اند و در دیدہ دستش گرفتہ باز آورد وی نزد مے آمدہ دست بستہ گفت کہ بشر خطایم عفو کنی یا سخ عرض کردم بشر طیکہ آنجناب عفو تقصیر کنند معا ارشاد کرد عفو کردم بر علو ہمتی و دریادگی متحیر گشتم کہ بے تکلف چنین خطایم کہ قابل عفو نبود عفو فرمود چرا کہ بلا قصد از سیاہی قلب خویش گدافی فاسد چنین بزرگ روشنفکر بودم و متہم بگناہے کردم پس عرق عرق شدم چونکہ بوقت ارشادش بفراسنت دریافتہ بودم کہ وقتیکہ ایشانرا بخاطر خویش زبون گفتہ بودم ایشان ہم بخاطر خویش گفتہ بودند کہ بے گناہ این کس مرا متہم ساختہ عجب ناکس است برینوجہ از من عفو تقصیر میخواست ورنہ موقع چہ بود کہ عفو تقصیر خواستی چنینکہ گفتم کہ معاف نمودم و ستم گرفتہ بگوشہ برد و گفتگوی بمیان آورد و از فیض صحبتش حظے وافر دست داد پس جوشے پیدا شد و عقیدت با وی افزود کہ التجا تجدد بیعت نمودم حالانکہ از والد ماجد سحیتہ داشتہ بودم گفتم کہ مرا بحلقہ غلامان خویش در آری فرمود کہ از من نصیب نیست بخاندان خویش بگو کہ رجحان طبیعت ازین ارشاد سبک گشت و بچستجوے شیخ شدم ہر یکے را از بزرگان دیدم در نظر شاه اپنے میان جلوہ افروز شد قبل ازین جز بزرگی معمولی گمانے بود بر خطرہ ام مطلع شدہ متبسم گردید و فرمود کہ دیگرے را باز بجو در ملائک شایخ شدم بجز آنجناب کسی بنظر نیامد پس متبسم شدہ فرمود کہ دیگرے را بگو ہر چند جستجو ساختم مگر بجز آن قبلہ عالم دیگرے بود ہم و خیال نیامد گفت برو و از او شان تجدید بیعت کن نصیب تو از او شان است



چنانچه وقتیکه نام نامی شنیدم اشتیاقی و اضطاری پیدا گشت بامدادان از انجا مرخص گشته بکپنور  
 حاضر گشتم حضرت اقدس بخانه ام تشریف آوردند پس التجائے بیعت نمودم فرمودند برگشت  
 سری و سودائے اعتمادی نشاید اود یوانه است که بمن رجوع ساخته برو و کار خود کن که نقیض  
 در اقامت ناچار بعد از اصرار بسیار بمره غلامان خویش در آورد حالانکه مثل چنین است که  
 بدنام کننده نگو نامی چندی این نام را بدنام کننده نام بزرگان گم کرده خانان جز نام شیخ چیزی ندارد  
 از نام چنین بزرگان و اظهار تعلق خویش شرم دامگیر حال است حق جل و علا به تصدق - بزرگ  
 آن جناب شوقی و عشقه و در و سه بد و بسک محبت خویش بکشد

### ذکر مولوی سید محمد مظفر الحق ارغوانی الممداری مکنوی که ایشان هم یکی از خاندان

ارغوانیه بودند بنی والده ماجده مولوی سید مظفر الحق این حکیم سید محمد شمس الدین ابن مولوی سید محمد نجم الدین ارغوانی  
 الممداری قبل از ولادتش بخواب استراحت بود در آن حالت دید که مولوی آبدار کمال تابرداری از بالا  
 در آغوشش افتاد چشمانش را بوی تازه و فرحتی بی اندازه بخشید که در پیرهن ننگبید چنانچه  
 بامدادن از بستر خواب برخاسته بجدامجد محمد روح الصدروی تعبیر این خواب خواست و  
 قدس سره فرمودار جمند باشد باش حق تعالی ترا پسر خواهد داد و مراد از لولو همین است و از  
 کمال آبداری و مراد از جمندی و سعادتندی است چنانچه در سنه یک هزار و دصد و هشتاد  
 و چهار هجری النبوی صلی الله علیه و آله و اصحابه وسلم تولد گشت حسن دل افروزش تازگی بخش دیده  
 نظارگیان را نوری و خواطر والدین را سروری بخشید غرض که تبریتش کوشیدند و بعمربنخ سالگی حسب  
 معمول رسم مکتب که میشود بعمل آوردند و در تعلیم علم بدرسه فیض عام مجریه خانقاه و الاجاه واقع مکنوی  
 به مولوی که اسم گرامی مولوی محمد شکر الله بود تفویض کردند از او ائیل تعلیم عالم باطفال مشغله  
 نداشت عجب سعادتندی بود چه سرایم و چه بنوک و سلم آرم مکتب پارسه از او ستاد



خود سے خواند کہ جذب جوش محبت جدا مجد در کشید و نامہ نامی بدین مضمون بکنپو صدر و ریافت  
 کہ نور چشم را زود نزد م بفرسید چنانچہ بخدمت پاکش بمقام سینوالش ریاست بھوپال کہ وی  
 قدس سرہ قطب آنجا بودند حاضر گشتند حضرت ممدوح در آغوش مرحمت در گرفتند غرض کہ از او شا  
 از اجاداتا شرح جائے بخواند و از صحبت فیض موہبتش سعادت گوناگون اندوخت روزے  
 حسابائے گرامی عزم کانپور ساخت و از ایشان مرخص شدہ در مدرسہ دارالعلوم واقع مسجد  
 رنگیان کانپور رسیدہ بخدمت مولوی احمد حسن نور الدین مضعہ و مرقدہ حاضر گشت و کتب  
 درسیہ از علوم دینیات وغیرہ خواند و بعد فراغ علم روزی از فقیر راقم الحروف مشورہ نمودہ کہ  
 اگر صلاح کار باشد بہر اہی جناب مولانا ممدوح کہ بکہ معظمہ میروند رویم و انچہ شما میگوید کہ در علم ادب  
 بہرہ کمای نہا ریہ دوران مقام مقدس و مکرم باندک زمانہ دریابیم و برای شہادہ عاکنیم و سندن  
 حدیث شریف ہم در انجا حاصل نمائیم پس ازین ارادہ اگرچہ خا رفقار قشش خاطر م را داغندار  
 و چشم نام را اشکبار رخ و محن ساخت مگر حوصلہای کہ در خاطر م از ابتدای طالب علمی مکنون بود  
 در دل ولولہ انگیختہ از ممانعت بازداشت ناچار مشورہ حسب ایامی شفیق نازک خیال در دوا  
 چنانچہ ایشان از والدین اجازت گرفتہ بہر اہی اوستاد مذکور الصدر عازم مکہ معظمہ گشت  
 و دوران مقام مقدس رسیدہ و از طواف کعبہ مکرمہ شرف حاصل نمودہ بعد حصول نعمات  
 زیارت در مکہ معظمہ قیام گرفت و قرأت ابی داؤد در علم حدیث در انجا نمود و در علم ادب  
 دستگاہے حاصل کرد کہ ناگاہ مصر تند خزانے بگلشن نوجوانی وزید و چشم زمانہ این سر و خزان  
 را نتوانست دید یعنی طبع نازکش را علالت رنجیدہ ساخت و قوت جسمیہ بالکل جوابی او و طاعت  
 نشست و برخاست ہم از دست برفت بدست یاری دیگرے بخواج ضروری میرفت  
 روزی مولوی محب الدین چشتی خلیفہ اعظم جناب حاجی امداد الدین چشتی مہاجر مکہ معظمہ



برایشان بذریعه شخصی پیغامی فرستاد که حضرت شهاب از من میفرمایند که منظر الحق را بکنین و بفرس پس شمارا  
آگاه کنیم که حاضر آستانه اقدس شوازی پیغام ایشان را خبری نشد باز بهمون طریق پیغام فرستاد  
جوابی نداد آخر گفته فرستاد که شما نمی شنوید که چه میگویم جواب داد چه ماجرا نیست که بدینم در نمی آید  
و بخاطرم نگراید آنرا که سر و کار از ماست وی از من گوید و دیگر آزمون متنبه کند خوشا پیغامیست که تسلی  
نه بخشد این کلمات بگوش حق نباش حاجی صاحب رسید فرمود بگوئید که انشاء الله تعالی از ایشان  
آنحضرت قدس سره خواهند فرمود خاطر جمع دارم پس ایشان بوقت شب از زیارت حضرت  
سید روح الانام مشرف گشتند و اصراری بلیغ در باره حاضر بودن آستانه شنیدند عرض کردند که  
که طاقت حس و حرکت ندارم وقت آخر است چگونه خواهیم رفت تنهای و حسرتی دارم که بخدمت  
والدین رسیده یک هفته از شرف زیارت شان مشرف شده زنده بمانم ارشاد شد غم مخور  
بچنین خواهد شد و رخت اقامت از پنجا برداشته برو غم مخور بهر آنکه تو ام ضرورت اعانت بخیر  
نیست تا بوطن تو خواهیم رسانید بامدادش عزم نمودند که عجب اتفاق میسر شد که با وجود تنهای و عدم  
استطاعت قوت کلفتی رونه نمود و از صعوبات سفر اثری نرسید آرام تمام دست بدست سفر کرد  
مولوی مرحوم میگفتند که وقتی که از ضعف و بی طاقتی حالت غشی بر من مستولی می گشت حضرت  
اقدس نزد من رسیده میفرمودند چرا اندوگین و هراسان میشوی بهر آنکه تو ام پس بخاطرم تسکین میشد  
در آن حالت التجای بیعت کردم منظور داشت و مرا بجلقه بیعت در آورد چه شفقیت که شکریه  
اداد نمیشود وقتی که از سفر دریا بخشک آمده به بندر بمبئی رسیدم از زاد راه بمن چیزی نماند از شخصی که  
معرفتم نبود گفتم نزد من زاد راه نمانده است از شما فرض گرفتم میخواهم و بغیر فرض هیچ نخواهم گرفت  
وی منظور داشته افتاد مبلغ حواله من کرد عرض که از اینجا عازم بمبایل شدم و آرام تمام در بمبایل  
رسیدم اجوره و اسبک حامل اشیایم بود در سبای نشانیده و اسبابم را در اینجا داده رخصت گشت



در ان مقام چونکہ از کس معرفت نبود کہ نزد م آمده احوالہم پرسد نمازیان بخوانند راہی پیش گرفتند مگر کس  
از انہمہ باقی ماند و سویم نگرست و پیشیم آمدہ احوالہم دریافت نمود و گفت ہمراہی شما تا محال آودہ پورہ  
ریاست بھوپال خواہم رفت آن کس ملازم ریاست بود بلا اجازت رفتن ممکن نبود بخاطر خویش تصور کرد  
کہ اگر خصلت دستیاب نخواہد گشت از ملازمت مستعفی خواہم شد و بخدمت ایشان تا اودی پورہ خواہم ماند  
چنانچہ از من اجازت گرفتہ پیش افسر خود رفت و اجازت خواست رخصتش منظور شد پس رضیق  
ملازمتہم تا اودی پورہ ماند غرض کہ از والدین بشرف نیاز مشرف گشت و سرگذشت سفر شوققت  
و عاطفت حضرت قطب المدار بہ بیان آورد و گفت اجازت یک ہفتہ گرفتہ ام الشاہ السہبائی  
زندہ خواہم ماند ہر کہ بر رسم عیادت نزدش میرفت و بعد پرسش حسب دستور زمانہ میگفت کہ  
حق تعالی ترا صحت عطا فرماید بجوابش میگفت خدا را چنان مگوئید بل چنین بگو کہ زود از محبوب خویش  
واصل شوی تا آرزوی دلی حاصل گردد و فراق دور شود در ان قصہ مجذوبی بود عجیب القہ گشت  
چنینکہ ایشان بر درخانہ رسیدند دی ہم بیرون خانہ شستہ بود کہ چشمانش دوچار شدند و بغور از  
حسرت باہم نگرستند و خندیدند از تجربہ مردمان معلوم گشتہ بود کہ ہر کس را کہ اجل فرا رسیدی آن مجذوب  
بسویش نگرستہ می خندید و می بیناک سے شد کہ خیر نباشد خندہ اش اثری دارد پس ازان ساعت کہ  
آن مجذوب از مولوی دوچار گشتہ بجای رفتہ سرنگون در افتاد ازان باز سر نہ داشت و از چشمانش  
اشک روان گشت و سکوت و رزید و ہر کہ طعامی پیش کش وے کردی خوردی و گفتی کہ حالا چہ خورم  
لطف خوردن نیست غرض کہ بعد وفات مولوی تانہ روز زندہ بماند و باز جان بجانان سپرد انابتہ  
وانا الیہ راجعون و مولوی موصوف جز نام حضرت قطب المدار بر زبان حرفی نہ داشت و می گفت  
کہ چہ دانید کہ حضرت شاہدار کیستند و مرتبہ شان چیست حق جل و علا زود تر مرا نزد او شان  
رسانا و چنانچہ مادہ تاریخ وفات حافظ عبد الرحمن مراد آبادی در سلک نظم کشیدہ -



منظر الحق حسین اذ حسل

کان منرا با صل وصل

لتع عشرون کان سننه العمر

بالحساب من اسمہ حصل

ہاتف الغیب قال تعظیماً

اقبلوا نخلدا و حنلوا ایدا

۱۳۱۳

پس آن غریق رحمت محبوب و مطلوب خویش و اصل گشت و مشتاقان دیدار را بدریائے  
حسرت انداخت ایسا الله و ایسا الکیہ راجعون

حیث در چشم زدن صحبت یار آخر شد || روی گل سیرندیدیم بهار آخر شد

**نقل** است از سید اسد علی تہانہ دار اودے پورہ ساکن بھوپال بہ آنشب کہ وفات مولوی  
منظر الحق گردید گیفت کہ من خفتہ بودم کہ یک بیک از آسمان مردان نورانی صورت فرشتہ سیرت دستار  
و شملہ کلان کلان بر سر بستہ نزول مینمایند و دران میدان کہ مزار مولویست در آنشب چند نوبت این  
ماجرای پیش آمد اگر نزول فرشتگان رحمت از آسمان شدہ باشد بچنین بزرگ سیرت چہ مستبعد

## ذکر حکیم سید مختار غونی المدارس مکینپور

حکیم بود حاذق و مترفع بود لایق و فایق برادر مولوی نجم الدین خلف و خلیف پدر عالم و قار  
ملا قطب الدین مدارست تلمذ ہم از وسے داشت و از مولانا مولوی عبد الجلیل نیز اجازتی داشت  
عمرش نو و سالہ بود انچہ و ثانیقش معین بود ترک نمودہ توکل و رزید و ہر چہ پیشش رسیدے  
بذل مسکینان نمودی روزی ازین فقیر فرمود کہ ہر کر اتوکل نیست بوی چیزے نیست و سلمان نیست  
با وضع پابند اوقات ہمہ عمر بخوبی و خوش اسلوبی بسر کردہ سپرداشت حکیم عبد الشکور و حکیم عبد العزیز  
و ابوالحسن صباحی ابوالحسن بغرض سیر راہ صحرا پیش گرفت و بر اسپیکہ سوار بود گرم ساخت اتفاقاً  
از مرکب در افتاد و از صدمہ افتادگی حالت نزع بردی طاری شد و را نخال از حکیم صاحب عرضہ شد



که احوال ابوالحسن ابراست شاید همون دم - دم واپسین باشد اصلاً بد و متوجه نشد و بعد انفرارغ نماز مغرب  
 ورد و ظائف نزدخت جگر خویش برسد و اشک بید و بگردانید که طایر روحش از کالبد خاکی بعالم  
 بالا پرواز کرد **إِنَّا لِلّٰهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ** - و فیکه زمانه قریب حضوری ایشان به حضرت  
 جل عظمت فرارسید هر که برای عیادتش رفتی رنگ چهره خویش پرسیدی جواب حسب دخواه نشنیدی  
 افسرده گشتی فقیر هم حاضر گشت همون سوال کرد گفتم زرد است - مگر رنگ مریضان که پژمرده باشد -  
 بروز انتقال آنانکه حاضر الوقت بودند چه معاینه کردند که لمعه از انوار آبی پدید آمد و گرد خوش بگردید  
 و غائب شد شخصی از انیان گفت دیدی چه هوید اگشت گفت الحمد لله ثم الحمد لله و رنگ و نق چهره اش  
 زعفرانی و منور گشت باز آن کس گفت چلیست فرمود **هـ**

|| لای حیات آسے قضا یلجلی چلی || اپنی خوشی نہ آسے نہ اپنی خوشی چلی ||

و از کمال ذوق و شوق کلمه **لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ مُحَمَّدٌ رَّسُولُ اللَّهِ** گفته جان بجان آفرین بسپرد و دست  
 جمادی الاولی بود **ع** که این واقعه پیش آمد شجره وی نیست - حکیم سید محمد مختار - پیر و پدرش ملا  
 قطب الدین و پیر و پدرش سید محمدی میان پیر و پدرش سید عبدالحق پیر و پدرش سید محمد مسکین پیر  
 و پدرش سید محمد جمعه پیر و پدرش سید محمد حسین چلکش پیر و پدرش سید عبد الشکور پیر و پدرش سید عبد الغنی  
 پیر و پدرش سید داود پیر و پدرش سید محمود پیر و پدرش سید ابو محمد ارغون مکنپوری - فرارش مکنپور -  
 ملا قطب الدین مداری یکے از خلفای شاه پیاری میان بود یکی از کلماء عصر تاریخ و قاتلش نیست **ع** قطب الدین خلد  
 ۱۲

مخزن خزاین علم و یقین باب حضرت اسم المسلمین مولی روح الامین

و مخدوم مکرم و عظم مولوی روح الاعظم و قاری دالاکوهر بلند اختر حافظ روح الاکبر ابن سالک  
 مسالک صراط مستقیم سید شاه عبد الکریم مصلی الارغونی المداری **ع** برادر حقیقی بودند این هر سه فرشته



خصالان راجح تعالی اسم بسمه آفریده چنانچه مولوی روح الامین در اوایل بهدارس دہلی وغیرہ طالب علمی نموده و تکمیل علم حدیث وفقہ از مفتی ولی السمر حوم انا را سمر قدہ بدرسہ اش بمقام فرخ آباد نمود و بعد فراغ در بہون مدرسہ مدتی درس میگفت در تبحر علمی ہمسرے نداشت شاگردان جلیل القدر فارغ التحصیل از وسے ماندند و یقین طبابت بی عدیل بود از کتب درسیہ ہر فن بلا تکلف طلبہ را درس میداد۔ ہر روز چار شنبہ بتاریخ دہم ربیع الاول سنہ یکہزار و دوصد و ہفتاد و یک ہجری سفر آخرت فرمود۔ مولوی روح الاعظم ہم جوہر قابلیت عروجی یافتہ بکسب و کمال سعی فرمودہ بہمراہی برادر معظم و منجم خویش مولوی روح الامین طالب علمی نمودہ در ایام عندر شہید گردید و در حال عجالۃ النعش وسے دفن نمودہ شد بعد عرصہ پنج سال از صدمہ بارش تودہ قبرش در ہم افتاد و نعش بجاالت اصلی نمادہ بود رنگ و روغن ہمچ متغیر نشدہ اکثر از اہل قصبہ این واقعہ را معائنہ کردہ اند تاریخ ولادت سال ۱۰۷۰ وصالش نہ جادی الاولی ۱۱۷۰ ہجری ہر روز و شنبہ۔

حافظ روح الاکبر قرآن مجید را چنان بہ تجوید و لہجہ خوش الکافی مے خواند کہ مردم از رفتن باز مینانند و کار ضروریہ خود را فراموش میکردند ایشان ہم خزانه فیض و برکت فراہم ساختہ بتاریخ سنہ ۱۱۷۰ محرم الحرام سفر آخرت پیش گرفت

## سید شاہ کامل دربارے ارغونی المداری

یکی از عرفا زمانہ بودہ است فیضان دی رحمتہ السمر علیہ ہنوز جاریست وجہ لقب دربارے اینست کہ بتقریب مجلس مقدس حضرت قطب المدار اختصاصی مے داشت لہذا باین لقب ملقب شدہ مریدان آنجناب اکثر صاحب نسبت بودہ اند و در عمر عزیز و سیاحت بسیار پسندیدہ خلق السمر را رہنمونی نمودہ و سلسلہ رشد و ارشاد نافذ داشتہ بتاریخ ہفتم محرم بر حمت حق پیوستہ مزارش در مکنپور



## حافظ محمد مراد خلیفہ و شاہ صاحب الموصوف

عالمی بود با عمل متقی و صایم الدہر قایم الیل اتباع شریعت سرور عالم صلی اللہ علیہ وآلہ و اصحابہ وسلم بدرجہ کمال ملحوظ میداشت و اوقات عزیز را بذکر و اذکار و تعلیم و تعلم می گذرانید و را بتدای حال مدرسہ بآندہ تحصیل علم نمود و کتب انتہائی از مولانا سلاست لیس مر حوم ختم نمود و از نام نشان و سکونت خویش در اندک کسی را اطلاعی نہ بخشید و بحالت نابینائی مشقت شاقہ بر خود اختیار نمود چونکہ از ابتدا سن - اعمی شدہ بود و بعالم نابینائی تحصیل علم نمود و مصائب طالب علمی بر خود گوارا فرمود آفرین صد آفرین بر ہمتش با و ذکا و دلش چہ سرایم و چہ بقلم آرم بوقت مکالمہ عبارت کتب از بر میخواند یاد دارم کہ طلبہ بخدش میرفتند و می گفتند کہ حافظ صاحب فلان عبارت یا مسئلہ درین کتاب کہ اہم نوشتہ است پس وضوئے تازہ ساختہ و کتاب بدست گرفتہ بہمان مقام می بر آورد کہ طلبہ میخواستند در عشرہ محرم اکثر بار بار بہ بیداری زیارت جناب حسین رضوان اللہ تعالی عنہا بدین طریق می گفتند کہ اول طالب غسل کردہ و روزہ نفل داشتہ حاضر شود با نوقت از شرف زیارت مشرف میشد بزرگی و وراستگی حافظ مشہور و معروفست صاحب نسبیتی بود حق جل و علا بزرگترش نزول رحمت کند در ماہ رمضان المبارک ۱۲۹۹ھ واصل بحق گشت مزارش در مکنپور بہ احاطہ حویلی وے است

## نظر علی شاہ خادمان المدارس

سید زادہ بود مولدش چچر ٹیچہ منمضافات لکھنؤ ایشان بخدست اشرف سیدی سندی شاہ کامل درباری ارغوانی المدارمی مکنپوری حاضر گشت و از نعمت بیعت مشرف شدہ پیمانہ مراد خویش از نعمت عرفان لبریز ساخت باہمای شیخ الطریقیت خویش سفر مکہ معظمہ پیش گرفت بعد حصول شرف زیارت



کعبه معظمه و مدینه طیبه معاودت کرد و یکی از مجازیب روزگار نامه شد بسیار کرامات از وی سر بر منبر و حکایات از وی معروف است هر ویست که ابایام غدر بجای سیر میکرد که یکی از نصرانیان در پس وے افتاد و دست باند امش رسانیده پس معاطای روح از پنجره خالی با شیانہ قدس پروانه گرد مشهور بود که کسے جسم اطهرش را حماس نمیکند و وی هم علمحدگی میداشت مقبره اش در موضع قاسم پور ضلع سیتاپور واقع است تاریخ عرس در فصل بهار بتاریخ هندی بسنت پنجمی مقرر گشت هر سال هجوم مردمان وضع و شریف میشود آستانه وی مرجع خلایق است فقیر نیز بر مرقدش رسیده و فاتحه خوانده انوار تجلیات ربانی معاشه نموده - اللهو انزل علی تربت انوار رحمته و فضله بر آستانه وی رحمة الله علیه ملنگ حاضر باند و صبح و مسا کوس الفخر فخری میواز در دستة الهدی مال یافت

## شوق علی شاه خادمان الممدار

در ویشے بود صاحب تجرید و تفرید ایشان از قوم ٹھاکر بود بعالم شباب روزی بخدمت شریف سیر نظر علی شاه برسد که چشمانش دو چار شد و از جذب عنایت خویش بخود کشید و یکی از واصلان زمانه گردانید سعید ازل بود که از کفر باسلام رسیده و یکی از مقربان بارگاه الوهیت گردیده شیخ الطریقیت نام نامی شوق علی شاه نهاد بسیار تصرفات از وی بوقوع آمد آخر با یام غدر جان بجانان بسپرد و اصل بحق گردید مقبره وے بر کھیرے گھاٹ ضلع بٹرا پور واقع است زیار نگاہ خلایق آستانه اوست

## سید شاه مسکین میان ارغونی

صوفی بود یکی از اہل صفا محبوب کبریا نامش مشرقت یافته و از فیضش خلقی مستفیض شده



یکی از مریدان شاه پیر میان مدارست تاریخ وصالش چارم جادی الاولی است سنه وفات یکینار  
 دوسدهفتاد و هجری از مریدانش یکی شاه باچومیان ارغونیست ایشان ریاضت شاقه  
 برخود کشیده عمرش نود و یک ساله بود مدت دوازده سال منواتر آبی نخورده در پیران طریقتش  
 اکثر بر این وطیره بوده اند بمن انقباس شان این حالت عجیب هنوز باقیست در اندک که آب  
 نمی نوشید بعضی ناهل در سیر و سیاحتش دعوتی کرده اجزاء محروم و فلفل زاید از مقدار و طعمش  
 کردند تا امتحان کنند که آیا تشنگی غلبه کند یا نکند الاقطره از آب نخورده و بر این حرکات شان ناخوش  
 هم نشده پابند اوقات بود جز طاعت و ریاضت کاری نداشت جانشینش ملا نور احمد کلمه است  
 و جوان صالح الله و وفقه بتوفیق طاعت و حسنات بوقت وصال شاه باچومیان مرحوم  
 این فقیر هم موجود بود چون نزدش رسیده چادر از خوش برداشته در صلوة مشغول یافته باز مانده  
 و سختی نگفته بعد انقراض نماز سبقت در سلام کرده مزاج در یافته باز مشغول بنماز شد و به همین  
 حال واصل بحق گردید بستان و نه حجب المرجب بود که این واقعه پیش آمد ان الله وانا الیه راجعون  
 عابد و زاهد مجاهد و واقف سیر خداز بنما و پیشوا و مقتدا و پارسا و فخر دین و خالق تا که در عالم بانند شاه باچو  
 حیث یبدل و ادیرغنا حسترا آن در درج شرافت و ان مه برج علاه آه از دار الفنا بگذشت در دار البقا  
 سال تاریخش برآمد گرهوس داری بجو از سر بخ و غم و محن و غنا زاری ما  
 ۱۲ ۱۳

## شاه غلام علی فنصوری مداری

مردی بود عمر ارادت از والد خویش میداشت موسوم به چچیدامیان و از مسکین میان سینه  
 اجازه تے بود در بر رخ محمدیه بشاد و چند سال ماند حتی که میانش دو تا شده و بهیون شکل گردیده  
 روزی پرسیدم که چند مدت است که بجلقه ارادت در آمدی و این بر رخ پسندیده گفت زاید



از هشتاد سال در زمزه غلامان آنجناب آمده ام زبانی شاه غلام علی شنیده شد که میگفت که وقتی بجا  
 انبساط شاه مسکین میان نزدش برسد و گفت ای غلام علی شاد باش پسران تو فوت خواهند شد و تو مثل  
 من خواهی گردیدی ایشان بر خاسته تعظیم بجا آورد و گفت احمد سید سر چشم منظور نمودم چه جائی که گاهی  
 تاسف اولاد بخاطرش راه یافته باشد فی الواقع بندگان خدا همچنین باشند عجب مرتاضی بود و وقتی  
 در موضع نو و یا ضلع لکیم پور رسید بوقت نماز عشاء میدان و معتقدان را شریک جماعت نیافت  
 پس بد باعث عدم ماضی شان چلیست گفتند که امسال که درم درین موضع بسیار پیدا شده است  
 همگی درودن و مالیدنش معروف اند گفت چه درین موضع که درم باز پیدا نخواهد شد پس زان تاریخ  
 در آنجا هر چند سعی کرده شد مگر که درم پیدا نشده همچنین حکایات از وی معروف است عمرش  
 یک صد و ده سال بود تا پنج وفات بست نه شوال سال ۱۱۳۰ هـ

## شاه عبداللطیف ارنجونی

بزرگی بود در مشایخ متاخرین و قریب به عالم سیاحت بموضع رسید از مضافات گورگاوان در آنجا خست  
 اقامت انداخت مریدانش بخدمتش نرسیدند و چندان التفاتی بهم نکردند از ساده وضعی می حمل بزرگیش  
 نکرده ارادت بدو لیشی دیگر آورده رسوخ افزوده بودند و از بنجانب آنجا فراتر زیدند بر کجروی  
 شان مکرر شده اند شاد کرد که نام این موضع چلیست کسی گفت (کهور) گفت (این نامین می) و راهی  
 تیمود از فرمان آن سیف زبان آن و بهی در تباهی آمد و ویران گشت و طاؤس بکثرت پیدا شدند  
 و هر چهار سوی می رقصیدند و جز صدای دلا ویزشان ندای دیگر نیامدی چنانچه آن مقام ضرب المثل شد  
 واد آلودی اثری و نشانی نماند سکای وسیع بجای دیگر گر نیخته متفرق و سرسیمه شدند آخر چون بخت خفته  
 شان بیدار شد بخاطر او شان خیال می پدید آمد که با هم مشوره باید کرد و چنانچه بمقام یکجا شده گفتگوها کردند



کہ این ادبار بر ما از آنست کہ با پیر و مرشد خویش بے ادبیا کردہ ایم پس صلاح کار در آنست کہ بخدمت  
برسیم و بہ پایش در افتادہ عفو تقصیر خواہم چنانچہ اکثری از ان تہیہ سفر نمودہ بکینہ حاضر شدند و بخدمت  
در افتادند و عفو تقصیر خواستند پس راضی و خوشنود ہمراہ بردند و بعد طے مسافت در ہمون موضع  
برسیدند و ایستادہ شدہ فرمود کہ نام این موضع چہ بود گفتند (کھور) ارشاد کرد (بسے گھنگور)  
و ہمونجا قیام کرد پس از ان تاریخ آبادی ترقی پذیرفت و ساکنان آنجا باندک مدت یکے از اہل دول  
شدند و ہنوز آبادست و این حکایت ہنوز زبان زد مردم آن دیارست تاریخ و فالتش دوازده رجب الحرام

## فکر شایہ عجیب اللہ متولی ارغونی الممدار

ایشان عروج از خدمت جارب و بکشی یافت در اوایل شوق و عشق دامنگیر حال وی شد بوقت  
شب بیرون از خانقاہ شریف جارب و بکشی مے نمود رفتہ رفتہ ازین خدمت بجناب حضرت  
قطب الممدار چنان مقبول افتاد کہ خود بخود در بستہ برو بکشاد چنانچہ ہمہ شب ہمین مشغلہ مے داشت  
و بدر باریکہ مے رفت بتجدید غسل و تبدیل لباس جارب و بکشی مے نمود چون عالمگیر ثانی وقتے براسے  
حصول شرف زیارت اقدس قدس سرہ بدتال برسید و از ایشان دو چار گشت گفت السلام علیک  
فاخرج نعلیک عالمگیر جواب دادہ معانعلین از پد و رساخت و مصافحہ نمود و گفت از آداب خانقاہ  
مطلع فرما چنانچہ ایشان وی را برقبہ انوار اطہر رفتہ فاتحہ خواندند و از زیارت مرزا فایض اللہ اوار شرف  
کنانید عالمگیر از کمال نیاز مندی و راندن نمچہ کہ با خود داشت نذر کرد قبل ازین احمد شاہ حاضر آستانہ  
فیض کا شانہ شدہ بود در اندم بنشاء صاحبزادگان متولی روضہ اقدس قرار یافتہ بود پس دھے ہم  
بہ پسندیدہ و یک قطعہ فرمان بنام وسے بنا بر تو لیتش بنوشت کہ درینجا نقل کردہ سے آید متولی بہ آقا  
نامدار خویش عجیب معاملہ میداشت بوقت جارب و بکشی بردی مہلخان و در ستہامی بارید و تھنیک



ضرورت می شد چاروب را جانب فلک دراز میکرد پس مبلغ می بارید و راندم می گفت مبلغ رو  
و درست بار میخاد درست باریدن میگرفت و جمع میشد و آن مبلغان و دستہارا صرف مایحتاج مینمود  
و شبانہ روز از لنگر خانہ اش طعام برابر تقسیم می شد آخر بقابلہ مقبرہ انوارا طہر مقبرہ دیگر تیار ساخت  
و با یام عرس اندرونش می نشست و مریدان و معتقدانش بایامی وے نزور و فتوح برآں گنبد  
تصدق می کنند و ہر کہ تعرض می کرد کہ این بے ادبیت کہ ہم سری کہ باقا، خوش میکنی میگفت کہ آن مقبرہ  
جد منست و این مقبرہ خلف دی است پس ازین بے ادبی محبوب شد و بذلت و خواری بغداد  
گو ناگون مبتلا گشت و در آن حال دنبیلے باند امش پدید آمد و در وے کرہما افتادند چون کرم از د  
بدر شدی بگیرفتی و باز در ہمون زخم نہادی و بگفتی کہ اے کرم کجا میروی رزاق مطلق روزے  
تو درین زخم نہادہ است چرا میروی و شب و روز از غایت سوز و گداز این دو ہا کہ از تصنیف  
اوست بخواندے و عذر بدرگا ہمیش کردے

دوہ

سائین تیرے روسے سی پونچھت ناہین کوئی | دُر دُر کرین سہیلیان مین مُر مُر دیکھون توئی

دوہ

اور دن کے تو اور ہین اور میری تم تک دور | جیسے کاگ جہاج کے جن کو اور ٹھور

بالآخر این دو ہا باجناب قدس سرہ مقبول افتاد و از ان دنبل صحت یافت و از عذاب محتاج  
و غیر ہم رہائی گشت و باز بخدست جاور و بکشی برسید مگر آن عروج زلفت و آن مقبرہ کہ بنا کردہ ہو  
کندیدہ و در ساخت این دو ہا، مذکورہ بنا بر حل دشواری ہا اثرے دارد ہر کہ بعد از نیم شب تضرع  
و خشوع بخواند و بجناب حضرت قطب المدار رجوع آرد از مشکلات نجات باید بکرم مت اللہون  
والصادق والہ الامجاد و قاتلش بتاریخ ہفتم رمضان المبارک گردید مزارش در مکنپو







# منهم حضرت سید ابوبکر خواجه فنصور و سید اقدس

اورنگ نشین بازیب و تزیین سجاده نشین حضرت سید بدیع الدین محبوب رب غفور سید ابوتراب فنصور طویل العمر بود و هفت سپرداشت در اولاد امجادش اکثر ذیجاه اهل سروده اند سلسله که از ایشان نافذ گشته بقطب خادمان تائیمست درین زمره بسیاری صاحب تجرید و تقوی و بعضی متاهل بوده اند چنانچه الی الان از ان سلسله جا بجا رونق افروز اند پس بسبیل تذکره برخی از ان بر موقع و محل ذکر کرده خواهد شد ان شاء الله تعالی و قتی که حضرت قطب المدار از وطن مالوف ایشان راهبرای خویش آورده بودند چنان منظور نظر و مدنظر داشتند که گاهی مفارقت گوارا نفرمود چنانچه بعد وصالش هم اولاد امجاد هر سه خواجگان را بجز حاضری آستانه اشرف اقدس از جازقی نداشتند ایشان هم بنشانه آنحضرت هنوز بر آستانه شریف مقرر خویش دارند که و بزرگوار حق جل و علی اوقات عزیز میگذرانند این اشعار دل آویز جامع حقایق و معارف که درینجا نقل کرده ام آید از تصنیف دوست

|                                |                                   |
|--------------------------------|-----------------------------------|
| من سر خدا نیم که شهباز جبینم   | من عاشق خویشیم بنا سوت نشانیم     |
| من سر خدا نیم که مست از انیم   | من کان الستم که در ذات جبینم      |
| من مظهر توحید خدایم خدایم      | هم ظاهراً هم باطن در هر دو سرانیم |
| من بر در توحید خدا هیچ ندانیم  | جز عشق ندانیم بجز عشق نخواهیم     |
| من عشق بقائیم درین دهر فنا نیم | در خاک ظهوریم ولی گوهر کانیم      |
| من جای نداریم بهر جای قراریم   | من مرغ علویم که ارکان جهانیم      |
| من شاه سواریم که بر مرکب نوریم | جای که بتا زیم همه جا سواریم      |
| من کافر هر تار سر زلف تو گشتم  | ایمان بتو دادیم دران امن امانیم   |



|                                 |                                  |
|---------------------------------|----------------------------------|
| من یار پرستیم بحسن حق پرستیم    | من گم شدگانیم ندانیم که آنیم     |
| من آب جیاتیم که از چشمه خضریم   | من عشق حقیقیم که در دیده چکانیم  |
| من کسوة کہ معنیم کہ معنی نشانیم | در پرده تا میم یعنی ہما نیم      |
| من محو بذاتیم کہ در ذات مداریم  | من مفلس تجرید چو قلاش نشانیم     |
| من گفت صحیحیم بسلام مقربیم      | زین وصف ظہوریم نہ اینیم نہ انیم  |
| من رند خرابات بیخانہ در آنیم    | در کج نشستیم کہ آن گنج نہانیم    |
| من اہل سماعیم بھر سوی برقصیم    | در زمرة رندان بخدا چونکہ ترا بیم |

حضرت سید ابوتراب فنصور را غلامی بود موسوم بہ اظہر الدین یکے از برگزیدگان جناب ب لعلت معمولش بود کہ اوقات عزیز را بخدست همانان و حاضران آستانہ فیض کاشانہ آنحضرت گذارد و ساعتے آرام نگرفتے وقتے حضرت اقدس خواست کہ آزاد کند بیا شقت و گفت خطایم چیست کہ از من متنفر شدی و عتابی فرمودی کہ از شرف غلامی و خانہ زادی آزادی پسندی و سد حیاتم و بال جان خواہد گردید۔ آقا یم غلامی این آستانہ بہ از تحت و تاج شاہانہ در اطاعت و محکومے حضرت ماندن۔ افضل از حکمرانی ہفت کشور کردن است زہی نصیبم کہ خدمت آنحضرت نصیب گردد و خوش طالع ہمایون کہ بقرابت مانم و ولست سال بدین منوال عمر عزیز گذرانید و قتیکہ زمانہ قرب وصال ایزد متعال فرارسید بخدست فیض موہبتش بشتافت و عذر خدمت خواست و گفت ہیہات ہیہات حالا ازین سعادت خدمت دور افتادم انچہ کہ بہ بہترین خاک آستانہ یافتہم و سد کم کسی بسجادی یافتہ بود از ان تاریخ معتکف شد و کسی را بخود راہی نداد و ترک غذا نمود ہر کہ بر در حجرہ اش چیزے بروی نگرفتہ شخصی موجب تنفرد یافت بخند گرفتہ طالب راجز طلب خویش طلبی نباید و فی الحقیقت سوای محویت ہیچ نامد چونکہ مطلوب ہم دیگر است



لذا ضرورتی نیست که آب در دیده بگردانید و گفت ای داسه غلام آستانه مداریه گویا نم  
و محتاج غذای ناسوتی باشم ای آه جز طلب محبوب طلبم و سوانی دیدار حق غذا ییم بشدای عزیز عشق را  
عشق بایده که از کمال عشق از بهستی خویش در رفته و محو می گشته عین معشوق شود و چنانکه گفته اند

گفت او گفت نه المر بود | اگر چه از خلقم عیب المر بود

پس هر که از خود رسته لاریب بوی پیوسته عین معشوق شود و در وی صفاتش پدید آید و  
نماند و هم معشوق و هم عاشق یکے گردد اگر چه بظاهر دیگر بنماید این نکته اهل ذوق می دانند عاصی  
بیچاره چه فهمید آخر بعد خدایام جان بجان آفرین بسپرد و زیر قدمش بیامید

## منهم خواجه سید ابراهیم قدس الله سره

ایشان خلفت و خلیف حضرت سجاده نشین خواجه فنصور است هفت برادر بود از همه بزرگ  
تر وی است مناقب عالی داشت و قتی که از حضرت قطب المدار صاحب سجاده رادعای اول  
داده بود در آن عین تعویذی هم نوشته مرحمت فرمود و ارشاد کرد و چنینکه سپر گلان بسین تعلیم رسد  
اول این تعویذ را پیش و سه نهی بعده چیز دیگر بخواند چنانچه همین طریق بعمل آمد بکشتش بر همه  
علامت بحر حاصل گشت تلمذ از پدر عالی قدر رسیداشت گویند که یکی از اقطاب بود و ستوری  
چنان بود طالبیکه در رانجمنش میرفت تارک الدنیا شده می آمد فی الواقع

هر که شد محرم دل در حرم بار بماند | و آنکه این کارمند است در آن کار بماند

روز سه شخصی تبدیل مهدیت امارت نموده پیشش وی رفت فرمود این جاه و چشم  
که حاصل است تا که یاری و دستگیری تو خواهد کرد آخر از بیکیه و ناکسه بحالت غربت  
زیر زمین رفتن است و آنکه پیشش فقیر آمدی بر اے چه



|                                  |                                 |
|----------------------------------|---------------------------------|
| در کیش جانفروشان فصل و هنر نرسید | اینها نسب نگنجد اینجا حسب نباشد |
|----------------------------------|---------------------------------|

ازین کلام فیض انجام بردی حالتی و عبرتی طاری گشت همه جاہ و نعم را خیر باد گفته بزمه ارادت کیشان درآمد

|                                |                                      |
|--------------------------------|--------------------------------------|
| پاک بین از نظر پاک بمقصود رسید | احوال از چشم دو بین در طبع خام افتاد |
|--------------------------------|--------------------------------------|

حق جل و علی هر کراخواهد بزمه خاصان خویش در آورده بخدمت این حضرات والا درجات برساند تا حجاب ظلمانی بپوشد و کرم این طالیفه از پیشش در رود

|                                   |                                  |
|-----------------------------------|----------------------------------|
| انچه زرمیشود از پر تو آن قلب سیاه | کیمیای نیست که در صحبت درویشانست |
|-----------------------------------|----------------------------------|

## منهم خواجہ سید محمد عرفان شاہ پیر قدس سرہ

ایشان را یگانہ آفاق توان گفت روزی مجذوبی سیرکنان از جای آمده بالیشان دو چار گشت فرمود خیر باشد از کجا رسیده و کجا خواہی رفت گفت سفری در پیش است شما چرا وقت می گذارند فرمود کار سے در پیش دارم چندی قیام فرمائید هنوز ہفتہ عشرہ بمیانست و فرمود

|                                  |                               |
|----------------------------------|-------------------------------|
| مصلحت دیدن آنست کہ یاران ہمہ کار | بگذارند و خم طرہ یار سے گیرند |
|----------------------------------|-------------------------------|

آن مجذوب مخطوط شدہ مقیم گشت و قبل یک روز از حج بزور طی الارض در مکہ معظمہ حاضر گشتہ از احباب و اصحاب ملاقی شدند و بعد فراغ حج روزی در حجرہ نمایان شدند و بیاس خاطر مریدان و عزیزان ہدیہ ہا کہ آورده بودند حوالہ نمودند ما ضررین جلسہ التماس کردند کہ یا حضرت ازین تشریف بری سامی انتشاری بخاطر ما راہ یافتہ بود کہ حضرت کما تشریف بردند حالا از رونق بخشی گرامی اطمینانے دست داده و ابتما جی رونمودہ اکھد سعد علی احسان فرمود کہ بر اس کے طواف کعبہ و زیارت بزرگان رفتہ بودم مریدان عرض کردند کہ یا حضرت اگر ما را نیز ازین نعمت معطل نگذارند از الطاف مربیانہ چہ بعید باشد گفت انشاء اللہ تعالیٰ چنانچہ بسال



آینده اینهمه کسان را بهمون طریق در مدت قلیل مشرف بکج ساخت تاریخ وفات و ازده جمادی الاول

## منہم خواجہ شیدہ خان محمد و سید ابراہیم

مسند آرای بزم صدق صفاتکی اریکے تسلیم و رضا منہاج الشریعت سراج الطریقیت ہادی دین احمد  
مدی طریق محمدی آنحضرت قدس سرہ درابتداء از علم ظاہر فراغ یافتہ باب علم بر طالب علمان مفتوح  
ساخت و سلسلہ درس تدریس آغاز نمودتی این شغل داشت وقتے از اوقات بر مزار قالیقلا لاؤا  
حضرت قطب المدار رفتہ فاتحہ منخواند کہ ندای غیب رسید کہ ای سید تا کی در کان یکون مانی و رجوع  
باصل خویش نکنے خدمت سجادہ بنام تست دی قدس سرہ ازین ندامتجر شدہ بخدمت پدر بزرگوار  
کہ سن رسیدہ و جسم اطہرش از زہد و ریاضت بوسیدہ بود حاضر گشت و از ندائے غیبی  
اطلاعی بخشید بالتفاتے تمام گفت اے نوز نگارم

غم دنیای دنی چند خورے بادہ بخور | حیث باشد دل دانا کہ مشوش باشد

ازین کلام موثر شد و ہمہ تعلیم و تعلم را ترک داد و بخدمت اقدس پدر بزرگوار حاضر گشتہ دست بجمعت  
داد بعد التقضای چند ایام چون پدرش را زمانہ وصال محبوب حقیقی قریب سیدایشان را بنشین خویش ساختہ  
رحلت فرمود چنانچہ بر سجادہ پدر عالی قدر خویش متمکن شدہ داد زہد و ریاضت و رداد و سلسلہ  
تلقین و ارشاد آغاز نمود - وفات ایشان بتاریخ سبت چہار ذیقعدہ گردید

## منہم خواجہ سید اسمان

این والاد و دمان از اہل عرفان بود بحالت لی مع السراوقات عزیز گذاردی و در استغراق  
نحو در محو شدی از دنیای دنی اعراض نمودہ و بفقرو فنا آوردہ گوی سبقت از رمضان زمانہ در بود



و یکے از اولیای ہند نامی شد صاحب خارق بود خلعت و خلیف پدر خویش ست آورده اند کہ از اوایل شاہ ہمن احتیاط با کل حلال ملحوظ خاطر میداشت و مریدان خویش را اول راغب باین نموده بیعت میکرد اکثر صحبت بمسکینان و فقرا میداشت و در اخفای طاعات جہد بلیغ مینمود اکثر مریدان وی صاحب نسبت بوده اند و در اہل السمر معروف است در کمتر زمانہ توجہ شیخ عروج گرفتہ میگرفت کہ روزی یکے از مریدانش بمسجدی میرفت بیوہ زنی برای یک سبوحہ آب استدعا کرد و سہ اعراض نمود بمسجد رفت و نماز ادا کرد چون جناب ایشان رسیدند از ان ضعیفہ استفسار نمودند چرا نشستہ گفت برای آب سبوحہ از دستش گرفتہ پرا آب کرد و از ان مرید گفت کہ ہر روزہ آن ضعیفہ را دو سبوحہ آب پُر کردہ برسانے ناغہ کنی روز دیگر فرمود کہ اے طالب از دست نفس نا فرجام چون بخبر شدی و چرا غفلت ورزیدی چہ از دستش رہای یافتی و مطمئن گشتی ازین خرقہ و دستار کہ پوشیدہ چہ بدست آری مشقت بر خود اختیار کن و ہر چہ وسع گوید خلاف آن بعمل آرتا رہے از ان عالم در قلب تو کشادہ گردد از ان تاریخ وی چنین کرد بعد چند مدت یکی از اہل درع شد انتہی فی الواقع این نفس بدکش سخت کافرست انسان را بکفر رساند بلکہ کافر سازد و آنکہ با وی بسختی پیش آید و برگفتہ وی عمل نکند زود بمقصود برسد و جناب حق جل و علی رسوخے بدست آورد چنانچہ حضرت امام غزالی گفتہ کہ حضرت طلحہ روایت کند کہ مردی خود را برہنہ کردہ بر سنگ ریگ گرم نے گشت و میگفت ای مردار بشت بطلال برو تا کہ از تو رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ و اصحابہ وسلم آنجا رسید گفت چرا چنین کنی گفت نفس مرا غلبہ میکند گفت درین ساعت درہای آسمان برای تو بکشاوندند خدایتعالی با فرشتگان بتو مباحات میکند پس اصحاب را گفت زاد خود از وی برگیرید ہمہ میرفتند وی گفتند ما را دعا کن او یک یک را دعا میکرد و نگاہ رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ و اصحابہ وسلم گفت ہمہ را بجمع دعا کن گفت بار خدایا تقوی زاد ایشان کن و ہمہ را بر راہ راست بدار رسول اللہ



صلی الله علیه و آله و اصحابه وسلم گفت بار خدایا او را تسدید کن یعنی دعائیکه بهتر بود بزبان او ده انگاه  
گفت بار خدایا بهشت قرارگاه ایشان کن و مجمع از جمله بزرگان بود یکبار بر پای نگر نیست  
زنی را دید عهد کرد که هرگز نیز بر آسمان ننگرد و اخفت ابن قیس شب چراغ برگزینی و هر ساعت  
انگشت را بچراغ داشتی و گفتی فلان روز فلان کار چرا کردی و فلان چیز چرا خوردی  
اهل خرم چنین بوده اند که دانسته اند که این نفس سرکش است اگر عقوبت کنی ترا غلبه کند  
و هلاک شوئی و آن بسیار است بوده اند

اسیر عشق شدن چاره خلاص نیست      ضمیر عاقبت اندیش پیش بنیان بین

## منهم خواجه سید محمد دولازمتولی قدس سره

آن وحید العصر متولی روضه قطب عالم بود از فیض بے پایانش جهانی ذخیره اند و سعادت  
و عالمی مستفیض بکرمتش گردید روزی بر آستانه اقدس حاضر بود که شخصی سوال کرد که مدتیست متنا  
ز یارت رسول اکرم صلی الله علیه و آله و اصحابه وسلم دارم الا صورته بدست نیامد که مشرف  
بجمال بمیشال شدی اضطرابی و اضطرابی دامنگیر است که چنان نشود که اجل فرا گیرد و مرا ازین  
نعمت محروم دارد شیخ از تلطفات ساسی چه بعید که این گدای بینوای را بمجلس مقدس آنجناب  
صلی الله علیه و آله و اصحابه وسلم رساند

تلقین درس اهل نظر یکا شارت است      کردم اشارتے و کبرئے کسبم

فرمود و به مسجد مقیم شو چنانچه شبانگاه در خواب رفت و بمجلس اقدس حضرت رسول اکرم صلی  
علیه و آله و اصحابه وسلم حاضر گشت آنحضرت بوسه متوجه گشته فرمود که شاد باش علی لدوام حاضر  
تو خواهر شد بر سلطت غلامی رسیده که پاس و سه منظور است پس قدم برین شد با مدادان



وی حاضر خدمت بشدار شاد کرد که اسے بخت بلند دیدی آنچه ندیده بودی و رسیدی آنکه نرسیده بودی  
حالا چه میخواهی گفت غلامی جناب فرمود غلامی آقا بر نامدار مقبول آمدی بخدمت خویش داشتی  
سود ادبیت برود متوجه بابل و عیال شو چنانچه مرخص شده شادان و فرحان و سمت بد عار اسے  
وطن شد یک قطعه فرمان شاهی مشعر معافی بکنپور بنام دی بنظر اقام السطور گذشته و فائش نوزدهم شعبان

### منہم خواجہ سید حاجی خورم

ایشان از اتفاقات در اوایل عمر از خانہ بیرون رفتند و در مکہ معظمہ حاضر گشتہ مشرف منہج شدند  
چونکہ ستارہ ہمایون داشت مشغول بدرش و از علم ہرہ اندوختہ بکنپور مراجعت فرمود و اوقات  
مبارک بعدہ ترین احوال بسر نمود امر او سلاطین معاملات خویش بوی رجوع سے آوردند و بعد  
عالمگیری از اہتمام وی تعمیر گشت خلعت و خلیفہ والد ذوی الاحترام خویش ست چون لباس  
قافی بوسیدہ دید بتایخ بست پنج محرم الحرام گذاشتہ و اصل بحق گشت انا لله وانا الیہ راجعون

### منہم خواجہ سید فتح اللہ مستولی

بزرگی بود از قدمای پیشین بہ صلاح و تقویٰ آراستہ مستولی آستانہ حضرت قطب اللہ ارشد سرہ  
در عہد اکبر شاہ بود وقتی اکبر شاہ از وی ملاقاتی گشت و التجای دعای اولاد کرد و رجوع بوی آورد  
چنانچہ بدعای گرامی صاحب ولد شد یعنی نورالدین جہانگیر تولد گشت یک قطعه فرمان از جانب  
والدہ وی مریم زمانی بنا بر معافی اراضی برای مدد معاش نوشتہ بنام اوست قدس سرہ این آرا  
نیز از سابق الایام یعنی از زمان ابراہیم شرقی معاف بود پس ہمگون اراضی بقدر حصہ ایشان در عہد  
معاف نمودہ شد جائز نشین پدر والا اگر خویش ست معاصروں در مکتوبات تذکرہ وی کردہ حسن



خوبی مبرز بیان کشیدہ چنانچہ در مقدمہ استفسار اصطلاح لفظ خدا مکتوبے کہ سبق نقل کرده شد و روئے  
ذکر وی نموده اند و مناقبش انشا فرمودہ زیادہ طول بیان گنجائی ندارد و تاریخ وفات بہشتیہ رمضان المبارک

## منہم خواجہ سید عبدالحکیم

داناى روز الفخر فخرى حکمت آموز شریعت محمدی سالک مسالک شریعت طریقت ناسک مناسک  
معرفت حقیقت صایم الدہر وقایم الیل بود عمر عزیز بحسن خوبی و خوش اسلوبی بسر بردہ کشتی  
تمنای خویش در بحر فنا انداختہ شناور گشتہ روزی در مجلس وے ذکر عشق رفت در جوش  
آمدہ غزل حافظ شیرازی بر زبان آورد **عشقل**

تا راہ بین نباشی کے راہر شوی  
ہاں ای پسر کوش کہ روزی پدر شوی  
تا کیماے عشق بیابی و ز ر شوی  
آندہم رسی بدوست کہ بخواب خوش شوی  
بالسر کہ آفتاب فلک خوشتر شوی  
در راہ ذوالجلال چوبی پاو سر شوی  
در دل مدار ہیچ کہ زیر وزر شوی  
باید کہ خاک در گاہ اہل بصیر شوی

ای بخیبر کوش کہ صاحب خبر شوی  
در مکتب حقایق پیش ادیب عشق  
دست از من جو جو مردان رہ لبشوی  
خواب خورست ز مرتبہ عشق دور کرد  
گر نور عشق او بدل و جانتا و قدر  
از پای تا سرت ہمہ نور خدا شود  
بنیاد ہستے تو چو زیر وزر شوی  
گر در سرت ہواى وصال است حافظا

ازین کلام بر حضار مجلس کیفیت و حالتی پدید آمد حشی کہ اکثری از ان مدہوش گشتند پس مدتے  
واور ریاضت و مجاہدہ دادہ و خلق السرا را تنہونی نمودہ و اصل حق شد

## منہم خواجہ سید عبد الرحمن



ایشان در اوایل حال بزاویه خمول و گمنامی میکوشیدند سلیم و علیم بود اکثر بخانه فقاه میرشمس الدین حسن عز  
بخش حضرت قطب المذاکره میماند و ابتداء در سیر و سیاحت از صحبت فقرا حفظ کافی و بهره  
وافی برداشته آخر بخدست شیخ الطریقیت برهان الحقیقت یعنی پدر عالی قدر خویش حاضر گردید  
و در ریاضت و مجاهده کوشید حتی که مد نظر والا گردیده جانشین وی گشت

تعالی اندر هی ذاتی که تا نیرنگ هستی نیست

صفای جوهر پاکش دم از پرهنر گاری زد

خلیقه بود که از حسن اخلاقش در مردیان آن سلسله اثری پدید آمد که هنوز از ایشان بوی خلق محمدی می آید و فیض صحبتشان  
ظلمت نفاق از قلب اهل نفاق می زداید و نه جمادی الاولی بود که رخت هستی ازین کاخ بی بنیاد بربست ان الله انما الیه راجعون

## منهم خواجه سید فتح محمد

شب بیدار تهجد گذار صابر و شاکر پاکیزه صورت فرشته سیرت شیخ الوقت بود روزی  
در مجمع کفار بر سید و برای ادای صلوات بیانگ بلند اذان گفت و مشغول نماز شد همگی یورش  
کرده قریب جناب قدس سره رسیدند و آهنگ هلاک نمودند چون آنحضرت روی لبلا م گردانیدند  
و بنظر قهر سوی او شان نگریستند یک بیک گردنهای او شان برگشته و به پشت کشیدند همها مضطرب شدند  
به پایش در افتادند و عفو تقصیر خواستند ارشاد کرد که اگر در حلقه اسلام گردن اطاعت فروارید  
چه عجب که ازین پاکی بازمانید چنانچه آن گروه پرخاش جو مطیع اسلام شدند و کلمه طیبه بر زبان  
آوردند آخر حالت اصلی باز آمدند وفات ایشان بتاریخ یازدهم جمادی الثانی گردید مزار  
چراغ الوار در بهمان باغست ان الله و انما الیه راجعون

منهم خواجه سید عبدکریم



حضرت ایشان کم سخن سکوت پستند ز ادب گزین بودند از اختلاط خلق متنفر در ذکر و فکر اوقات

شریف السیر میفرمود روزی از عم فقیر شاه عبدالمناف

عرفت شاه کلمه میان مخاطب شده ارشاد کرد

بیطبع هیچ مضمون به زیست بستن نمی آید

خاموشی معنی ندارد که در گفتن نمی آید

چنانچه امام عزالی رحمه الله علیه نقل کرده که حضرت عیسی علیه السلام گفت عبادت ده است نه خاموشی و سبک گریختن از مردمان و رسول صلی الله علیه و آله و اصحاب و سلم فرمود هر که بسیار سخن بود بسیار سقط بود بسیار گناه بود آتش بوی اولی ترانتهی ربیع بن خلیثم هشت سال حدیث دنیا نکرد چون با مداد بر فاسته قلم و کاغذ بنهادی و هر سخن که گفتی نوشته و شبانگاه حساب آن با خود کردی و بدانکه اینهمه فضل خاموشی از آنست که آفات زبان بسیار است و همیشه بهیوده از هر زبان می جهد و گفتن آن خوش و آسان بود و تمیز کردن میان بد و نیک دشوار بود و بخاموشی اول و بال آن سلامت ماند و دل و بهمت جمع باشد و بفکر و ذکر پردازد و انتی پس انسان را باید که زبان خود را نگاه دارد از قلب مخاطب مانند تا باندک زمانه صاحب دل شود - ایشان خلعت و خلعت والد خویش است خدمت حاضری آستانه تا عین حیات بر خود واجب دانست خادم آستانه گفتن زیبا است و عاشق مدار نیستن سزا است هفت سپرداشت یک مبلغ و چهار آن به توجه آقا نامه دار بلاناغه از دست غیب حضرت شاهمدار در خانقاه بجای نماده وصول می شد و بصرف اهل و عیال می آمد مادام از مستغنی المزاجی بسراوقات می فرمود عمر شریفش کم و بیش نو و ساله بود در سنه یکمزار دو صد و شصت و هفت هجری بتاریخ لبست دین صفر و اصل بحق شد مزارش در باغ جد خویش موسوم به باغ فتح المدستوله است مریدان و مومنون طریق پسندیده و در خاموشی لطف و خطی برگرفتند -

تبارک و تعالی  
چهاردهم  
ربیع الثانی  
دفاتر ایشان  
سریه



## منہم خواجہ سید شاہ آخون

مدت العمر در زہد و ریاضت بس فرمود عادتی بود کہ از یک پاس آخر شب مسجد رفتہ و از نماز تہجد فراغ یافتہ مراقب میماند بعد از آن نماز فجر با جماعت ادا کردہ و از ورود وظایف فارغ شدہ بتلاوت قرآن مجید و دلایل انحرافات اشتغال مینمود من بعد بنیانقاہ والا جاہ حاضر گشتہ و فاتحہ خواندہ بخانہ تشریف از رانی میفرمود و طعام نوش جان کردہ خواب میفرمود و نماز پنجگاہ با جماعت ادا مینمود باقی وقت در تعلیم طالب علمان بسر میشد ذاکری و شاعری بود و لاوتش در سنہ ۱۲۳۵ ہجری در پنجشنبہ گردید سہ روز قبل از وفات بعد نماز فجر مراہمہ بردہ بنیانقاہ رسید و کلمات رخصتانہ در حضور حضرت معروض داشت و واپس شدہ ہمہ خورد و کلان را طلبیدہ و وصایا نمودہ و متعلقین خویش را بخدا سپردہ و گفت ہر کراہی چہ گفتن و شنیدن باشد بگوید باز موقع گفتگو نخواہد ماند چرا کہ من از مشغولی دنیا علیحدگی خواہم جست پس خموشی و رزید و بیاد حق مصروف شد و قتیکہ روح از کالبد بیرون شدن خواست از دہلیش ندائے المد برآمد و باز دم بہ قالب خاک کی مراجعت نکرد عمر شریفش شصت و پنج سال در سنہ یک ہزار و سہ و صد و یک بہاء ذی الحجہ بروز جمعہ بعد نماز فجر ازین پلنجہ سراسر سفر آخرت فرمود و حزارش در کپنور لب دریا سہ ایسن بود یا بمن سزارات دیگر شہدا طغیانی دیر قبرش را مع قبر اسے شہدا بشکست و دریا برد شد

## امام الملک والدین سید امام الدین

خلف سید شاہ عبدالکریم فنوری مروی بود کہ یم در حیم مثل پدر عالی قدر خویش بخت بلند سکوت پسند بجز سلام سنت الاسلام گاہی سبقت در کلام نمیکرد و عمرش قریب صد سال بود



وایا در اخفای طاعات میگوشتید بوقت وصالش این فقیر بحضورش رفت و عرض کرد که بابا من  
 من هیچ میخورم گفت بل جلیبی بیا که لپش مستی فضل رسول بازار رفت و جلیبی پیش آورد  
 و گفت چیست عرض کرد جلیبی آورد ام گفت چکنم حالا امرتیاں مرا خورانیده اند جلیبی تو بچکار آید  
 من این ماجرا معاند کرده بکار میسر و فسادم که خبرم رسید که بابای شما درین وقت نریان  
 میسر آید که پیشش برسیدیم دیدم که میگویند ای مسلمانان شرمی ندارید که این مرد و دانا ازین  
 جمع دور سازید از صورتش نفرت می آید و کدورتی فزاید بعد از ساعتی سکون گرفت گفتم که این خشم  
 و غضب بر که بود گفت شخصی بود عمامه سیخ بر سر بسته بصورت پیاده سرکاری پیشم آمد از صورتش  
 سخت نفرت پدید آمد در آنوقت جمع مسلمانان بهم بود از آن مسلمانان مخاطب شده میگفتم که این مجسم  
 شیطان را از پیشم چرا دور نمی کنید و در خود را ہی بدیدید - اے عزیز آن شیطان لعین بود و میخواست  
 که بوقت مرگ من بکس را پریشان سازد مگر الحمد لله که بتصدق و دستگیری محبوب کردگار حضرت  
 قطب المدار گزری نشد و از دور دفع گردید حالا از شما رخصت می شوم و بخدا حواله کنم و بذكر کلمه  
 طایفه متوجه شد و هماندم جان بجان آفرین بسپاریم تا یخ هفتم رمضان المبارک بر روز ادریس  
 این واقعه رونمودات الله و انت الیه راجعون

## یکتای روزگار عاشق کردگار شیده فضل مدار فاضل می مدار

عجب مرتضی بود - از کثرت ریاضت و مجاهده نحیف و ضعیف شده بود و گاهی بر لاغری اندام  
 خویش رحمی نخورده و بقلیل غذا اکتفا نموده تدرت العمر بر هر دو تقوی بسر فرمود و صحبت مجازیب  
 روزگار اکثر اوقات عزیز میگذرانید و قتی که زمانه وصال محبوب حقیقی قریب رسید و مرض الموت  
 بروی مستولی گشت از اکل و شرب قنفر شد با وجود اینهمه تقاضات بزر و رفوت روحی در اوقات



ہر جے واقع نشد چنانچہ بوقت وصال محبوب حقیقی فقیر ہم مع دیگر کسان نخدمت حاضر بود دیدم کہ ہمہ دم دوز نور و قبلہ شستہ لبغزل عروج و نزول مشغول مے بود و یکسے متوجہ نشد و در ہمین عروج و نزول طایر روحش بآشیانہ قدس پرواز نمود بتاریخ یازدہم ربیع الاول بروز شنبہ ۱۲۹۲ھ بود کہ این واقعہ پیش آمد انشاء اللہ و انشا اللہ راجعون

## شیر وادی فقر و فنا ضیغ بشیہ قرب کبریا محبوب ذوالمنن حضرت داداشین فنصوری المرداری قدس اللہ سرہ

نام نامی سید احمد لقبش داداشین شجرہ النساب و پیران طریقت ایشان پیشش واسطہ از حضرت قطب المدار مے پیوند و وجلاش بجدی رسیدہ بود کہ کسے رایا رای تقرب نبود چہ جائے کہ بی ادنش بلا وقت بلا قات پیشش رفتی و مکالمہ نمودی طویل العمر بود از کثرت ریاضت و مجاہدہ و جہد اطرش لطافت روح حاصل بود و ایام تکلف فی ماند و گاہے بسفر زرفتہ و بعزلت انزوا کوشیدہ صاحب تجرید و تفرید و صاحب فارق بود طالبیکہ بحضورش رسیدہ و اصل بحق گردید زادگاہ و خواہگاہ مکنپور جائیکہ مزار شریف است آن باغ ہم بلقب دادی میان معروفست بر مزارش لطف حیات حاصل میشود و از فیضان عاشر کاسہ مراد لیریز میگردد فیضان بے پایانش نہایتے ندارد در میان آن سلسلہ از اولیاء روزگار بودہ اند چنانچہ در آمیہ داران مکنپور شاہ غلام محمد وغیرہ مشایخ صاحب ارشاد شدہ اند و یکے از خلفائیش بابالاڈ دربار مے بود صاحب غارق عادت از ایشان سلسلہ جاریست مزارش در مکنپور و در سلسلہ اولاد اجدادش ہنوز اہل فضل موجود اند چنانکہ مولوی محمد شکر السراغونے مرید و خلیفہ این دودمان تلمیذ مولوی رضی الدین



ارغونی المکنوری و حافظ عبدالرحمن مراد آبادی است و فقیر ہم کتب ابتدای بحضورش خوانده خرقہ  
آن بزرگوار بہنوز در خاندانش موجود است بتاریخ عرس و سہ قدس سرہ زیارت میشود

امام اہل التوحید مولانا مولوی ابوسعید علیہ رحمۃ اللہ المجید فنصوری قدس سرہ

عالی بود با عمل خلت و خلیف سید محمد نصیر ست جہای در کشش دہلی ست بہر سہ خانقاہ والا جاہ  
کنہور مدترسی میکرد و طلبہ ہر دیار دامصار حاضرے ماندند و طلب علم فی نمودند چونکہ مصارف آن  
مدرسہ از جانب شایان والاد و دہان از سلف مقرر بود تا عمر شاہے ماند از تصنیفاتش بعض  
کتب بہجامدہ فقیر مثل فتاوی ابوسعید وغیرہ گذشتہ و یک رسالہ مختصر تبرکات و حاشیہ تذکرۃ الیقین  
حصہ اول نقل نمودہ ام شجرہ وی اینست مولوی ابوسعید پیر و پدرش سید شاہ محمد نصیر  
پیر و پدرش سید عبدالحمید پیر و پدرش سید محمد سلیمان پیر و پدرش سید عبدالعزیز پیر و پدرش سید  
رنوق الدیر پیر و پدرش سید خواجہ دریا سعید پیر و پدرش خواجہ سید ابوتراب فنصوری پیر و جدش  
حضرت قطب المدارس قدس سرہ۔ بزرگی و والاسے مولوی زیادہ از انست کہ بتخریر درآید۔ در  
خاندانش اکثر صاحب اتقا بودہ اند بر در خانقاہ حجرہ الیست و ردی بوقت معینہ بیاد حق مشغول  
مے ماند و بہون جامد فون ہم گشت تاریخ و حالش بہت بود و محرم الحرام ست

شہید ذمی جاہ والا پایگاہ مولوی محمد سید ماہ فنصوری  
المدارس قدس سرہ

حیف و حیلے بود اسم با ستمے جمال آن جمیل در عالمے ضیائی بخشیدہ و از ماہ خصا الشلحہ تابا



منور گردیده فیضان علمش بجهانی تاریکی جهل را یکسر کافور ساخته و طالب علمان زمانه از وسع نصیبی برداشته و علم تعلیم و قابلیت در عالم برافراشته و دوران کثرت رشد و ارشادش نیز بر دلهای کافران تابی انداخته و اکثری را از کفر باسلام در کشیده - سعید ازل بود که بچندین سن و سال جمیع فضل و کمال بوی جمع گشته از بد و شحور رفتار و گفتارش دلپذیر خاطر هر بنا و پیر را تسخیر ساخته چنانچه آن یگانه روزگار بشوق طالب علمی از خانه خویش بیرون رفته و جهد بلیغ تحصیل علم نموده آخر بعد فراغ علم متوجه بوطن مالوت شد چنانچه بعد طی منازل متصل مکن پور رسید چون ناوقت گردیده بود ناچار در قصبه بلجور قیام ورزید که ناگاه حساد و قاحت کیش بر جوهر قابلیتش رشک و حسد بردند و عاقبت خود خراب کردند و زهر در طعامش کرده چنین اظهار کردند که والده شما این طعام فرستاده است نوش کردن بود که آن زهرکاری کارش تمام کرده پس ازین بهانه بتاریخ هفتمه رمضان المبارک شربت شهادت چشید و واصل بحق گردید انالله وانا الیه راجعون

### سید شاه ابوالفتح بانگی فصورى

اذان بالحانی میداد که مصلیان را از شنیدن ندای الله اکبر اضطرابی و اضطرابی پیدا می گشت لهذا باین لقب ملقب شد خوش الحن وى معروف است پادشاه دہلی عقیدتی می داشت و نیز از دیگر امرا و ثانیاتش معین بود چنانچه فرمان شاهی بنام وی است و از کواغذات امرا و امرا و رار یک معین بود و واضح و لایح است تاریخ وفات پنجم ربیع الاولی ۱۲۲۳ هجری -

### سید شاه عبدالحمید فصورى

بزرگی بود خلیق و حلیم یکی از پیرزادگان مکنپور بایام غدر شهید شد مزارش در مکتبہ تاریخ و فقا ۹ جمادی الاولی ۱۲۵۶

### سید شاه غلام سمره فصورى

خدمت آستانه در حیات خویش واجب دانسته و داد و بدر و ریاضت داده در هنگام غدر شربت شهادت



چشمه تاریخ وفات ۹ جمادی الاولی -

## سید شاه حاکم محمد بخش فنصور

خوش اوقالی بود جز تلاوت قرآن مجید کاری نداشت در توکل از مستغنی المزاجی و فارغ البالی عمر عزیزی بسر نمود  
جز آستانه پیر خود بجای نرفت بتاریخ هفتم ربیع الاول خت هستی از نیهمان برداشت انا لله وانا الیه راجعون -

## فصل ششم در ذکر مشایخ خادمان الطیفور

ذکر حضرت مقتدای من محبوب بخفور سید ابوالحسن خواجه طیفور قدس الله سره العزیز

ایشان را حضرت قطب المدار بر کوه بهالیه معتکف فرموده بودند تا عرصه دراز در آن جا  
عاکف ماند و قتی جماعه فقرا بحالت سیر و سیاحت در کوستان میرفتند که نظر ایشان  
بسمتی افتاد و در آن جا رونقی عجیب و فزای غریب و بچسب بنظر درآمد گویا انوار تجلیات  
یزدانی نازل می شد از سر و سرست متوجه آن سمت گشتند و در آن جا بزرگی را دیدند  
که بسجده افتاده و از عالم کن فکان بے خبر بحالت استغراق مستغرق ست سلام کردند  
چون جوابی نیامد مودب بنشستند و منتظر وقت شدند که کی از عالم بالا عنان توجه باین  
جانب منعطف خواهند ساخت که درین انتظار شب درآمد شخصی از غیب کوزه آب  
در دست گرفته پیامد و بر ایشان سلامی رسانید و طعامی پیش کرد ایشان را استعجالی و نمود  
پس آن همه تناول کردند و آن کس راهی شد روزی چند برین طریق بگذشت و در آنجا  
چشمه آب بود که از وی رفع ضروریات خویش میکردند و روزی ایشان نشسته بودند  
که آن بزرگ سر از سجده برداشت و دستوجه بغسل شد و بعد طهارت مشغول نماز گردید  
ایشان هم اقتدای وی کردند خوشا نصیب شان که مقتدی چنان مقتدا گشتند



وحلاوت الصلوۃ معراج المؤمنین دریافتند و کس از ان میان در عین صلوۃ کتاب  
تجلی جلال و جمال ایزد بهمال نیاورده و اصل بحق گشتند زیر اچه ظرف قلب از وفور  
مسرت تجلی بتیاب شده شوق گردیده و روح بمرج خویش پروانه جمال احدیت گشت  
باقیمانندگان مدہوش افتادند صینی کہ حضرت از نماز فارغ شدند ایشان را بخود و بہوش  
یافتند چون در نظر فیض اثر نور نظارہ پر تو جمال محبوبی کہ مثل انوار ظاہری آفتاب  
عالمی را اثر گوناگون و منفعت بوستلمون دهد و اثر شمع قوی حاصل بود باطن ایشان را  
بعد اضطرار استقلالی بخشید پس آن ہر دو نصیحت را بہون جامد فون ساخت باقیمانندگان  
را حسب استدعای شان بتجدید بیعت از کمال مرحمت مشمول عواطف مربیانہ  
گردانید و گفت ایماں آقای نامدار حضرت جد امجد قطب المدار بنا بر حاضری آستانہ  
است پس برین تختہ سنگی کہ افتادہ است بیایید و بنشینید و چشمان خود بہ بندید  
چنانچہ این طائفہ اہل اللہ باہم جمع شدند و خود را در چشم زدن بر آستانہ اقدس  
حاضر یافتند و آداب آستانہ بوسی بجا آوردند سبحان اللہ این قسمتی است از لے و  
نعمتی است دہی ہر کرا نصیب شود و فضل و کرمش روی نماید لک فضل اللہ یؤتہ  
من یشاء و اللہ ذو الفضل العظیم پس حضرت خواجہ آن جامعہ را چند مدت در  
صحبت فیض بخش خویش داشتہ مرخص فرمود و خود بدولت حاضر  
آستانہ ماند روزی نظرش بر حباب دنیا افتاد و گردانیدہ متوجہ  
بہ عالم بقا شد اناللہ وانا الیہ راجعون سلسلہ کہ از  
ایشان تا نوز گشتہ بلقب خادمان نامی است قطعہ تاریخ وفاتش اینست  
خواجگاہ مکن پور۔



## قطعه تاریخ وفات

شهرواحسن شاه طیفور زیشان  
بگفتا بسال وصالش سرشی

زدنیا چو شد عزم فرمای عقبی  
شده زریبا فرای فردوس علی

## سید محمد بخش زاهد طیفوری المرداری

فی الواقع زاهدی بود همه عمر در زهد و ریاضت بسر برد خلف و خلیف پدر خویش بود یکی  
از اهل ارشاد گردید عزلت گزینی بود جز عرس میر شمس الدین حسن عرب و میر رکن الدین  
حسن عرب قدس سرها جای نیرفت ارادتمندانی که بوقت شب با وی میرفتند شیشه های گلاب  
همراه می بردند و در انجایی پاشیدند شخصی بر مزارات شان بر سید دید که جماعه بزرگان دین را  
مقدس مقام رونق افروزانند و ازین هدیه خیلی انبساط میدارند این کس شرمساری  
خورده یکی از ان میان ارشاد کرد که این بی ادب چرا آمده که لرزه بر اندامش افتاد  
و بچو دگر دید زاهد آن کس را علی حده ساخت از ان هیبت تپ بر وی مستولی شد بعد  
افاقه بخندش عرض کرد یا حضرت باعث خشمش چه بود گفت تو که بجناب اهل سد ضعیف  
العقیده بودی و شیشه های گلاب را که آورده بودند فعل عبث می پنداشتی ای عزیز  
بجناب ایشان غیر را دخلی نباشد پس از نا جنسی تو مکر شدند و آن طائفه بنظر ظاهر اعمی  
نیامند تو بجای فقر بودی همین انقباس گرامی او شان زیارت مشرف شدی ورنه این  
نعمت گرامی سر شود آنکس تائب شد و و بزمه ارادتمندانش در آمد و دوام شیشه گلاب  
با خودی برد و در ان جناب بحال ادب نذر سیکر و ایشان داد و در ریاضت داده و اصل  
بحق شد مزارش در مکن پور در سنه یک هزار و دویصد و هفتاد و چهار هجری -



فصل هفتم در ذکر مشایخ عاشقان

امام الطریقه حضرت سید عابد خاکسار  
قدس سره

امام الطریقه حضرت  
شاه ابان الله در پیش  
المعروف بعلی شاهان  
قدس سره

امام الطریقه حضرت  
شاه شاه ولی آبادی  
قدس سره

امام الطریقه حضرت سید شاه عبدالغفور  
گوالبیاری قدس سره

امام الطریقه حضرت  
بابا گوپال قدس سره

شاه عبدالغفور  
گوالبیاری قدس سره

امام الطریقه حضرت  
امام نوروز قدس سره

امام الطریقه حضرت  
مولانا شیخ کمال الدین قزوینی  
قدس سره

حضرت سید ارجی قدس سره

امام الطریقه حضرت  
امام کمال الدین

حضرت قاضی حمید الدین  
قدس سره العزیز

امام الطریقه حضرت  
امام احمد

حضرت شاه قاضی  
مزارش قدس سره

حضرت مولانا قاضی مظهر  
قله شیر قدس سره العزیز  
خلیفه الامام

از حضرت قاضی مظهر قله شیر  
معروف است یعنی در گروه عاشقان نه حضرات امام الطریقه بوده اند  
و از او شان سلسله ای صورت نفاذ یافته تفصیلش  
در این طریق است عاشقان امام نوروزی و عاشقان  
سوفیه شاهی و عاشقان کربیه و عاشقان  
علی شهبازی و عاشقان بابا گوپالی  
و عاشقان کما شاهی از حضرت  
قاضی مظهر قله شیر برآمده و  
عاشقان کما شاهی

خلیفه قاضی صاحب ممدوح بودند و خلیفه امام نوروز و او شان  
قمان درویش که مزارش در کراولی است سلسله  
نوروز جاریست و عاشقان کربیه شاهی از حضرت  
مولانا شیخ کمال الدین قادری و او شان  
قاضی صاحب بود و حضرت خلفای  
صاحب دو و از حضرت  
قاضی صاحب برآمده است  
این همه فضل شیخ  
است

حضرت سید  
بدیع الدین قطب الاقطاب  
موطب الممدار قدس سره



## ذکر حضرت مولانا قاضی مطہر قلع شیر قدس اللہ سرہ العزیز

ذکر ایشان در حصہ اول تذکرۃ المتقین رفتہ است چونکہ تذکرہ مریدان و خلفائش در نیجا کردن ست لہذا بہ سبیل تذکرہ نام نامی نبشتہ می آید کہ ایشان از خلفای اجل حضرت قطب الاقطاب قطب المدار قدس سرہ اند و گروہ عاشقان از ایشان نافذست خلیفہ و جانشینش قاضی حمید بود و در گروہ عاشقان نہ شعبہ معروفست عوام چنان میدانند کہ از قاضی صاحب برآمدہ است حالانکہ چنین نیست آن نہ شعبہ از بابا صاحب برآمدہ است کہ آیندہ در ذکر حضرت بابا کیور قدس سرہ بیان کردہ خواہد شد انشاء اللہ تعالیٰ مزارش در ماور شریف آستانہ اوزیارت گاہ خلایقست۔

### قطبہ تاریخ وفات

حامی دین و سراج العاشقین  
سال او گفتمہ خرد جنت نشین

آن شہر قاضی مطہر اہل حق  
عزم چون کردہ سوی اراجخان

## ذکر حضرت قاضی حمید الدین المعروف بہ قاضی حمید قدس سرہ

ایشان ہم حضرت قاضی مطہر قلع شیر بودند کہ ناگاہ شوق عشق ذات بخت دامنگیر حال وی گشت پس بغرض حصول شرف نعمت بیعت بخدمت اشرف حضرت قطب المدار حاضر گشت و متمنی بیعت شد آنحضرت فرمودند چرا آمدی و چه مدعا داری عرض کرد کہ در زمرہ غلامان خویش در آرید ارشاد کرد و در نیجا آمدن چه صنوبر بود برو و در سعادت کوش گفت کجا روم فرمود بخدمت قاضی مطہر حاضر شدہ شرف خدمت دریاب گفت آن خورد من است چگونه خواہد شد حضرت تبسم شدہ فرمود کہ ای قاضی در نیجا نفس را داخلی نیست بجز تو مانع این نعمتست کہ بخدمت برادر زادہ حاضر شدن را حجاب می آری کہ آداب مریدانہ



چون بجا آرم اگر طالب صادقی برود این تبحر که از شرف نفس ست بر طاق خاکساری گنای نه  
و در طائفه عاشقان نامی شوای قاضی **س** در کیش جان فروشان فضل و هنر نه زبید  
اینجا حسب نباشد اینجا نسب نه گنج پس اجازت گرفته بحضرت قاضی مظهر قدس سره  
پیوست و یکی از اولیای روزگار گردید مناصب و مناقبش چه سراییم و چه بنوک قلم سپارم  
صاحب خارق بود آخر بتوجه شیخ خود به اجازت بیعت خلافت مفتخر گردید۔

### ذکر حضرت سید الطائفه حضرت سید شاه راجی قدس سره

ایشان خلیفه و جانشین حضرت قاضی حمید بودند و قتی که از درس ظاہری فراغ یافتند  
بخدمت شریف حضرت مولانا قاضی حمید رسوخی دریافتند و از شرف بیعت ممتاز شدند  
ایشان از روز بیت مشقت شاقه و ریاضت و مجاہدہ بر خود چنان اختیار کرده کہ بتحریر  
نگینہ آخر بتوجه شیخ مبرات و ولایت ترقی گرفته و یکی از اولیای اجل گردیدہ روزی حضرت  
قاضی حمید از وی راضی و خوشنود شدہ اجازت و خلافت عنایت کردہ جانشین خویش  
ساختہ فی الواقع ہر کہ از ایشان پیوستہ در اندک مدت بجدار سیدہ و عالمی از ذات گرامیش  
مستفیض و کامران شدہ پس ایشان حضرت سید شاہ عبد الغفور المعروف بابا کیور را کہ بروک  
نظری میداشتند خلیفہ و جانشین خویش ساختہ و اجرای کار بہ است خلاق اسد بوی تفویض  
فرمودہ بحق پیوست انا لله وانا الیہ راجعون۔

### ذکر حضرت سید شاہ عبد الغفور عرف بابا کیور قدس سره

بابا صاحب مرید و خلیفہ سید شاہ راجی وی مرید و خلیفہ حضرت قاضی حمید دی مرید و خلیفہ  
حضرت سلطان التارکین برہان العاشقین مولانا قاضی مظهر وی مرید و خلیفہ اجل حضرت  
سید الموحیدین عمدة الاطہار سیدنا سید بدیع الدین قطب الاقطاب قطب المسدہ



قدس اللہ تعالیٰ اسرار ہم وطنش کاکپی ست در ایشان بعد تحصیل علم ظاہر آتش شوق  
 لقاء الہی بگوشہ خاطر کمون میداشت مشتعل شدن گرفت پس بتلاش پیر سر اختیار  
 کرد چون صیت فیض و کرم حضرت سید راجی قدس سرہ عالمگیر بود ایشان نیز بحضرت وی  
 برسیدند و از ان جناب حصہ از لی خویش کہ باوی سینہ بسینہ آمدہ بود در گرفتند و بعد  
 از حصول بیعت در اوایل حال ریاضت شاقہ بر خود اختیار کردہ و سالہا سال سقا  
 نمودہ و شبہا بخانہ ضعیفان و مسکینان می گشت و خنہا پر از آب میکرد صاحب جذبہ قویہ  
 بود و بحالت استغراق ماندی و از اکل و شرب اصلاً ملتفت نشدی و قتیکہ افاقہ رو نمود  
 از جنس غلہ چند دانہ تناول فرمودی عمرش طویل بود بر لباس ستر عورت اکتفا نمودہ بود  
 فی الواقع جامہ پوشانہ نظر بر گاذرست جامہ عریان را تجلی زیورست و  
 ایشان امر را بخود کمتر گذر میداد و از قسم نقد و جنس و ملبوسی کہ از اغنیاء میرسید  
 حوالہ فقر و مساکین می ساخت خوارق عادات بسیار از وی سر بر میزد آخر ازین  
 ترقی کہ دی گرفت حضرت سید شاہ راجی قدس سرہ محظوظ شدہ وی را خرقة خلافت پوشانیدہ  
 جانشین خویش ساختند وی قدس سرہ کار خلافت و جانشینی چنان بانجام داد کہ ہمہ مریدان  
 سید راجی قدس سرہ تاحیات پروانہ وار فدای وی ماندند و از ایشان ہفت خلفای اجل صاحب سلسلہ  
 و اہل رشاد گشتند و از ہر یکی از ایشان گروہی جدا گانہ جاری شد ببقی ملقب شدہ مگر دو سلسلہ دیگر کہ  
 از خلفائشیم آمدہ وی نیز در شمار خلفائش می آید پس ازین حساب شعبہ گشتند تفصیل ایشان بدین طور

|                              |                              |                           |
|------------------------------|------------------------------|---------------------------|
| گروہ اول عاشقان امام نوروزی  | گروہ دوم عاشقان سوختہ شاہی   | گروہ سوم عاشقان کر بستہ   |
| گروہ چہارم عاشقان لعل شہبازی | گروہ پنجم عاشقان بابا گوپالے | گروہ ششم عاشقان مکہ انشا  |
| گروہ ہفتم عاشقان کلانے       | گروہ ہشتم عاشقان کمال قادری  | گروہ نهم عاشقان کریم شاہی |



## حضرت امام نوروز

ایشان در هند بعزم جهاد مسه تزک احتشام شاه‌ی با کرو فرجام غیر آمده بودند چون بشرف زیارت بابا صاحب مشرف شدند از خیال خویش درگذشتند و آن تزک و احتشام اسلام نذر پیر کردند و ی نقد و جنس حواله مسکینان کرد و سکه شاه‌ی بمریدان بخشید پس از حضرت امام نوروز آنانکه منسلک شدند بلقب امام نوروزی معروف اند بتجربید و تفرید حیات میگذرانند.

## عاشقان سوخته شاه‌ی

نام نامی سید عابد خاکسار خاکنه مالی را غلبه سکر عشق الهی وحدت جذب ناقصا بهی از بابا صاحب (عاشقان سوخته شاه‌ی) خطاب بود اکثر اوقات بحالت جذب نوبت بسوختن میرسد آفتشانی و گلاب پاشی و خوشبو و عطر و تلخه بیج کارگر نمی شد و مردمان دانستند که کیسه جسد از نقد حیات تهی گشت البته خود بخود بعد مدت محمودا فاقه رونودی و اکثر از مریدان سید عابد قدس سره در همین حالت جان بحق تسلیم گردیدند و مریدانش از آتش دنیا باکی ندارند بلکه انبار گل می انکارند زیرا چه ظاهریست که هنوز ایشانرا سوختن نمی تواند اکثر آتش افروخته را پامال میکنند و بیج اثری و ضرری بر جسد ایشان نمی رسد حالانکه این ادنی وصف در جمله ملنگان این خاندان است نه تخصیص بر ایشان **وقتی** حضرت سید شاه عبدالغفور قدس سره در گوالیار رونق افروز بودند چون بلال ماه جمادی الاول رونود از مریدان خویش متوجه شده ارشاد کرد که حاضریم در عرض حضرت قبله و کعبه امسال بهرامی شما نخواهد شد پس بروید و حاضر عرض شریف بشوید بکلی تهیه سفر کردند و علما الفب کز و نزارشاد شد که قلم و اوت بیارید تا بخدمت صاحبزادگان عرضیه نگارم دیگران جستجو کردند ایشان قلمدان و کاغذ پیش کردند و بر انگشت شهادت خویش دم آتشین بزدند معاروشن شد حضرت تبسم شده عرضیه بنشته حواله ایشان کرد و بر انگشتش دم سر و عاشقانه که از آب حم شسته بود



بزدن گل مشد و اثری از سورش نماند اکثر میفرمودند که اگر بر فلان نظر کریمانه پیران طریقت نمودی  
و ابر رحمت شان که هر دم بروی مترشح میشود بناریدی از کمال جذبه عشق الهی که میدارد سوخت شدی  
و فقره آن گروه میگویند که در آن حالت جذب اگر آتش سوزان بدست آمدی بخورد و  
اثری و ضرری نرساندی و این خطاب سوخته عشق الهی از عنایات پیران بود هر که با و سوسل  
بسته بقلب سوخته شاهی نامور گردیده -

### عاشقان کمر بسته

حضرت شاه عبدالحی الملقب به شاه درگاه کمر بسته یکی از جانبازان حضرت سید شاه عبدالغفور بود  
از جنین بیعت جز طاعت معبود مطلق و سنیاسود و کمر بست بر میان جان بسته در بارگاه محبوب  
حقیقی اختصاصی دریافته و بروج منازل ولایت سر کشیده از خواب و خور و دیگر حوائج ضروریه  
بی تعلق فرشته نصاب بود و خرق عادات از و سوسل کردن گرفت و قتیکه حضرت بابا صاحب از  
مقربان درگاه ویرا پرسی که درگاه به چه میکند جواب یافتی که در ریاضت اوقات عزیز میگذارد  
و کسی ویرا غافل نمی یابد که بوسه همکلام شود و جز شیخ خود پس و قتی بابا صاحب فرمود که آن عاشق  
کجا است بیاید حضار سکوت کردند گفت درگاه کمر بسته است چون بیاید و روند و حاضر کردند  
و آن دم ایشان را خرقه خلافت بخشیدند و اجازت خلافت عنایت کردند پس ازان روز این لقب  
بوسی مقرر گشت آنانکه در علقه ارادت و خلافتش برآمدند بقلب عاشقان کمر بسته ملقب شدند

### عاشقان لعل شهبازی

شهباز بلندی پرواز صحرای الوهیت یکی تاز جولا نگاه بیدای اقربا لا قرب شاه امان الله درویش طریقی  
یکی از خلفای بابا صاحب بود (لعل شهباز) خطابش بود بعنایت پیر خود چنانکه شاه امان الله خود  
میفرماید چنانکه از انداختن اکثر مس خالص طلا شود و از نظر آفتاب رنگ لعل بی بها گردد و همچنین



از تقوی شیخ مرید یک منظر نظر شیخ گردیده باشد لعل شهباز بود آری نظری باید آن جنس جمادات است  
و این از جنس بلا که آن به پستی مانند و این بصحرای توحید شهبازی بلند پروازی نماید و مریدی را عروجی که  
دست میدهد به طفیل شیخ میسر گردد و جانم فدای شیخ با و خطابی بود که اکسیر نظرش مس وجود امان الله  
راطلا ساخته و نظر آفتاب مثالش سنگ وجودم را لعل برده و اگر دانیده و از زبان فیض ترجمان لعل را  
که از جمادات بود و شهباز فرموده چه لطافت بے پایانه باین بقدر مبذول داشته مگر چه بعید

نه آنانکه چشم مست بصدد حیل و اکنند || سنگ را ولی کنند و مگس را هما کنند ||

پس گردد همیکه از ایشان نافذ شده بلقب لعل شهبازی ملقب گردیده -

### عاشقان بابا گوپالی

بابا گوپال یکی از امرای هند بود همه ثروت و حکومت را بشوق فقر ترک نموده یکی از فقراء هند  
اهل استدراج گردید چون از بابا صاحب دو چار شد استدراش را مسلوب فرموده بقدمش در افتاد و  
داخل اسلام شد حضرت صلاحیتش را معاینه فرموده از کمال عنایت در آغوش عاطفت گرفت  
و از نظر فیض تربیانه مرادش لبریز فرمود و در تقاضایش که پیله دی بودند در تعلیم شان بطریق اسلام  
ترمیم فرموده یعنی حبس دم او شان که میگردند و س که ترمیم فرمودند و اجازت دادند که باقی  
ریاضت بحالت اصلی بماند آخر بتوجه اش چنان پسندیده تر آمد که بخرقه خلافت مفتخر گردید  
بسیار صاحب تصرف بوده است سلسله که از وی نافذ شده بلقب عاشقان بابا گوپالی نامور  
گردیده حضرت شاه علاء الدین وصال رحمة الله علیه می فرمایند **ع** برترین عالمی است گردانی  
عاشقان را بر دین عالم -

### عاشقان مکاشفای

میران مکاشفای ولی قدس سره مرید و خلیفه شیخ عبد الغفور بود یکی از اولیای روزگار بوده است



خرق عاداتش در دیار حیدر آباد معروف است مزارش در شاندریاست حیدر آباد دکن آستانه او زیارتگاه خلایق است گروهیکه از وی جاری گشته بلقب عاشقان کھا شاہی نامور گردیده -

### عاشقان کلامی

از حضرت شاه معروف کلامی کہ ایشان خلیفہ امام نوروز بودند و خلیفہ ثانی حضرت شاه نستان در ویش کہ مزارش در کراولی است سلسلہ دوزجاری است حضرت شاه معروف یکی از علماء تکلمین بود بوجہ تبحر در علم منطق کلام این لقب لقب گشتہ روزی بغرض مباحثہ بخدمت حضرت امام نوروز کہ امام الوقت بود حاضر گردید و گفتگوی آغاز کرد حضرت ممدوح فرمودند کہ ای کلامی اگر بزبانست نقصی واقع شود و گویائی نماید چگونه سخن کنی ای کلامی این ہمہ از فضل منضل حقیقی است کہ ترا قوت نطق و کلام بخشید پس اگر در معرفتش رسائی حاصل کنی چہ خوب باشد کلامی ازین کلام موثر شد و بجلقہ مریدانش داخل گردید و بنایت شیخ گویای زاید الوصف حاصل گردید و باندک زمانہ بوجہ شیخ یکی از اولیاء جلیل القدر نامی گردید شیخ را با وی نظری بود روزی فرمود کہ ای کلامی سلسلہ کہ از تو جاری خواهد شد بالقاب در نام بلقب خواهد ماند چنانچہ در نہ متعصب عاشقان این نیز داخل است این فضل شیخ است -

### عاشقان کمال قادری

این گروه از حضرت مولانا شیخ کمال الدین قرظی مشعب گردیدہ ایشان اول از خاندان عالیہ قادریہ بودند چون بحضرت شاه عبدالغفور پیوستند ہمہ تعلقات خود را ترک نموده بیعت کردند و تجرید و تفرید ظاہری و باطنی مدت العمر بسر بردند آخر از عنایت بابا صاحب اجازت خلافت نیز حاصل کردند و یکی از کلا اعصر شدند از ایشان گروهیکه جاری شدہ بلقب (کمال قادری) نامیست سیر الفت را در ریاض الفقا از تقویت اوست میان تہور شاه سجادہ نشین میان دھولہ شاه ازین سلسلہ اند و برادرش کہ نسبت پیراہ دارد میان جمیم شاه و مریدش جہانگیر مرزا تیموری نیز اہل کمال است -



## عاشقان کریم شاهی

این شعبه از شیخ کریم الدین خلیفه مولانا شیخ کمال الدین جاری ست فقرا این سلسله کریم شاهی مگویند و آنچه که در ذکر این شعبه مذکور شد تحقیقات لفظی بودند حالات شان اگر حالات درجات هر یکی منبسط آید دفتر می طویل گردد این همه از اهل بخت بریده اند متاثر نبوده اند صاحب تذکره الفقرا احمد اختر گورگانی نیز ذکر ایشان کرده است پس حضرت سید راجی باره از مریدان خویش فرموده که هر چه از شرف ماست آن از خدمت سید عبدالغفور است هر که بوی راه جست گویا بمن رسید و هر که از وی تخلف ورزید مرا در بنجانیدن چه باشم وی را همه پیران سلاسل پسندیده و بجناب حضرت قبله و عبده مقبول افتاده حق جل و علا ترقی دهد و سبحان الله چه قدر نظر الطاف و کرم با وی میداشت که چنان فرمود پس مدتی رسم تلقین و ارشاد جاری داشته در گواکیار آسوده خالقش نور علی نور بهارات عالی پخته سنگی اساس بنا یافته آستانه اوزیارت گاه خلایق ست بتاریخ ۱۳ ذیقعد عکس میشود در ۹۸۹ هجری قمری و هشتاد و نه هجری و اصل بحق گردید اکثر شعرا قطعات تاریخ مخفانش گفته اند در اینجا بر دو قطعه اکتفا نموده می آید -

### قطعه تاریخ وفات

|                            |                            |
|----------------------------|----------------------------|
| رفت از دنیا چو در حسد برین | مسترافت عاشق صادق کپور     |
| سال تاریخ وصال آنجناب      | هست صادق پاک بین عاشق کپور |

### قطعه شانه

|                        |                        |
|------------------------|------------------------|
| شاه عالم کپور مجذوب ست | ماه عالم کپور مجذوب ست |
| سال تلقین حسن و خوب ست | گفت بالق کپور مجذوب ست |



## ذکر حضرت پادشاه نوش نخلخانه الست میران حاجی لاغر مست حتمه الله علیه

ایشان خلیفه و جانشین حضرت سید محمد عارف سلطان بزرگ شاه اندر حتمه الله علیه شجره وی به پنج واسطه از برهان العاشقین مولانا قاضی مطهر قله شیرازی پیوند و از معمولاتش بود که بلا اذان گاهی نماز بخوانده بود چنانچه وقتی حسب الامر شیخ الطریقت خویش در قصبه سرشته واقع ملک پنجاب تشریف فرما شد و حسب عادت در آن جا هم اذان داده مشغول به نماز شد چون باشندگان آن مقام مانند بیهوش بودند از سر تعصب صدای اذان شنیده برایشان یورش کرده حمله آور گشتند مگر وقتی که اذان گروه پر خاش جوهر کس که پیشش رفتی از هوشش جرأت باضارارش نیافتی پس از هیبت آئی که از تاصیه وی لامع بود همگی ترسان و هراسان افس گشتند و ایشان بعد فراغ نماز در ذکر آئی مصروف شدند خبر این واقعه به راجای آن مقام بر سید وی بخیاں آنکه چنان نشود که هیبت فقیر ایشان را در گیرد و معتقدش شده بذهب خویش فتوری پیدا کنند پس حاجی را راجه در چاهی انداخته بجاک و گل نپاشت بکیفر این کردار ناپسندیده را با مجذوم شد هر چند اطباء حاذق سرگرم معالجه بودند مگر سودمند نمی شد آخر تنگ آمده اندیشه کرد که این علامت قهر آئی است که آن درویش را در چاه انداخته ام این نتیجه همون بی ادبی است اتفاقا در همون شب خوابی دید که آن درویش می فرماید که ای نا اهل بجزای کردار خویش رسیدی و آنچه نادیدی بود دیدی - و من بفضلہ تعالی مع انجیر باد حق مصروف ام مرا ضرری نرسیده پس راجه علی الصبح برخاسته آن چاه را صاف کنانیده و خاک و گل را با احتیاط کماینبغی بر آورده دیدند که در آن چاه جانب شمال طاقی است ایشان روکش نشسته بیاد حق مصروف اند ملازمان راجه بحال تعظیم و تکریم بیرون آوردند راجه از شنیدن این خبر بجنونش رفت و عفو تقصیر خواست و ملتجی حصول شفا گردید ایشان ازان چاه که صاف شده بود آبی طلبیده و بروی دم کرده اندکی بخورانیده و باقی بجمش مس کنانیده راجه صحت یافت بچنین تصرفات



از وی معروف است -

## قطعه تاریخ وفات

چو حاجی مست لاغزی کرامت

ازین عالم سوسه دار البت

از دنیا اسوه دین کرد در حلیت

ز روی درد با تفت گفت سالت

ذکر حاجی مداری شاه کمر بسته رحمة الله علیه

ایشان خلیفه و جانشین سید عنایت شاه کمر بسته اندازنده واسطه بحضرت برهان العاشقین مولانا قاضی مطهر قله شیر نسبت دارند در اوایل سیاحت و رزیده و از زیارت مزارت اهل الله مشرف گردیده در کشته از حج بیت الله شریف مراجعت فرمودند در آن زمان رام را چودھری سکنه موضع بدن پور از علاقه بگرام بخاوص و نیاز مندی یکصد سیکه آراضی در موضع محمد پور نذر کرد و در باره قیامش اصراری بلیغ کرد چون از اندام عوام در او تقاضای بهر چیزی واقع شدن گرفت پس از انجا متوجه به موضع آوزنگ آباد گشتند مگر آب و هوای اسلام آباد پسند خاطر نشد و همچو خاکسکوت و رزید نوآب سید خرم و راجه سعد الله خان برای مصارف وی خواستند که یک موضع نذر کنند مگر منظور نداشت از اصرار نوآب مرحوم یک صد سیکه آراضی قبول فرمود صاحب مقامات بود و وفاتش در ساله هجری بمآه رجب بتاریخ بیست و ششمین گردید ان الله وانا الیه راجعون -

## قطعه تاریخ وفات

سوسه ملک بقا بحکم آنکه

رفت چون زین بهمان مداری شاه

عدن شد منزل مداری شاه

سال نقلش شد از سر الهام

ذکر حضرت قادر علی شاه شاد رحمة الله علیه



ایشان غوث وقت بودند از خاندان عاشقان ظاهر السبب حسن اعتقاد رئیس تجو پال در موضع  
چچین پور باڑی قیام می داشتند چونکه این طائفه راجع نقالی بهر جا میخواستند میگمارد و اجراء کارخانه  
بهستی تابع ایشان می سازد پس جائیکه قیام سازند از امر او نقالی مقیم میشوند در سلسله هجری  
ازین جهان رخت بهستی بر سبت مزارش در چچین پور باڑی است.

### قطعه تاریخ وفات

ازین عالم بحکم حق چو عازم

بگشتا مصرعه تاریخ با تفت

سوی خلد برین قادر علی شد

به جنت جاگزین قادر علی شد

### تذکر حضرت شاه چاند نایب نوروز رحمة الله علیه

ایشان مرید شاه چچین ابدال بودند رحمة الله علیه بمیانش از حضرت میران حاجی لاغرست  
مداری طبقاتی گردید اول ایشان در ناگپور بودند از آنجا به امر باطن که مکرر رسیده بود  
عازم بهنده واقع ملک پنجاب گشتند براراده وی باشندگان ناگ پور واقف شده چه وضع  
و چه شریف اصراری بلیغ کردند که ازینجا حضرت بجای تشریف نبرد ایشان همه را تسلی و تسفی  
فرموده مع رفقای با وقار در بهنده تشریف از زانی فرمودند و بر لب تالابی که حالا از آبادی  
جانب جنوب است قیام فرمودند و در همون ایام آباد هم گشت و از دایم خلایق در عرس حاجی ناتن  
رحمة الله علیه از تاریخ نهم ماه ذی الحجه تا دهم ماه مذکور شدن گرفت رفته رفته این خبر شایع  
گشت یکی از نزد پو شان فقر آهنو آمده دعوی کرد که بآبارتن ناهه از بزرگان ماست مسلمان  
نیست این گفتگو از رفقای ایشان درازی کشید پس ایشان فرمودند که این امر از بحث و مباحثه طی  
خواهد شد از اهل مزار رجوع باید کرد آنچه آن فرماید هر دو فرقی بران کار بند شوند چنانچه فریقین  
این ارشاد را به پسندیدند و قفل مقبره اسن بکشادند و از جوگی گفتند که اندر رفته به بنید که مزار است



یا استخوان رتن ناتحه - باز از شاد کرد که اگر رتن ناتحه در بزرگان شما از اهل کمال ست دریافت ننماید  
 ایشان چند بار ند کردند مگر جوابی نیافتند بعد از آن بایمای ایشان شخصی پرسید که ای بابا رتن  
 چونی و چرالی جواب داد که من یکی از فدائیان نبی آخر الزمان صلی الله علیه وسلم رتن ناتحه نیستم  
 ازین جوابش حاضرین وقت را حیرتی پدید آمد و مدعیان را خجالت نصیب شد از آن روز چه  
 هند و وجه مسلمانان بھندہ و چه نواح آن گلی حاجی بابا رتن میگویند رحمة الله علیه -  
 و شریک عرس می شوند و از حضرت چاند شاه نایب نوروز کمال عقیدت می دارند سنہ وفات  
 حضرت چاند شاه سنوز بنظر نیامده مزارش در بھندہ است -

### ذکر حضرت وزیران علی شاه رحمة الله علیه

ایشان خلیفه و جانشین فخر علی شاه عاشقان کمر بسته اند رحمة الله علیه از بهشت واسطه بحضرت  
 سید شاه عبدالغفور المعروف بہ بابا کیو رمی پیوند خلیقی و جلیبی بود که از خلق عاشق چه  
 اہل غرض و چه اہل عرض را مسخر ساخته بود ہر کہ با وی ملاقی تشدد مدت العمر باشتیاق حصول  
 شرف نیازش مانده رؤسای بلگرام با وی خلوص میداشتند و بخاطر و تواضع پیش آمدند چنانچہ  
 سید یاد علی و سید چراغ علی رئیس بلگرام یک صد و ہفتاد و پنج بیگہ بچہ اراضی از موضع  
 برگانوں متصل گجرلیہ برای مصارف وی نذر کردند ایشان آباد کردہ نامش آمام نگر ہماوہ  
 گاہی در امام نگر مشغول بحق می ماند و گاہی بر فسیرونی الارض عمل مینوودہ بہدایت خلق الله  
 سیاحی اختیار می فرمود از محمولات وی بود کہ در سفر و حضر و فتیکہ رفقا و صنادید و وارد و طعما  
 تناول کردہ فراغت می یافتند در آن دم اندکی و مختصری نوشتن جان می سرمودند  
 اکثر تصرفاتش معروف ست در شہ ہجری بتاریخ ہفتدہم جمادی الاولی بمقام مکن پور  
 واصل بحق گردید در گاہی شاہ در آن دم حاضر آستانہ بودند تا بولتش در امام نگر برودہ



دفن نمودند و مقبره نیز مغه مسجد و باغ تیار ساختند قطعات و فاقش بسیارست مگر درین جا  
بریک قطعه اکتفا نموده می آید -

### قطعه تاریخ و قات

راهی سوی فردوس چو زین ارالم شد

قربان علی شاه کمر بسته حق آگاه

قربان علی جای گزین محال رزم شد

سالش شد عیان از القار الهام

### تذکر حضرت ولایت علی شاه طبقاتی مداری رحمة الله علیه

ایشان کریم النفس سلیم الطبع بودند وقتی در عرس شریف حضرت سید بدیع الدین قطب الاقطان  
قطب المدار قدس سره حاضر بودند و بر تکیه صفدر علی شاه عزت شیر علی شاه فروکش شدند  
شبی دزدان موقع یافته اسب سواری وی که بیش قیمت بود دزدیده بردند و خواستند  
که شباشب بجای ببرند که کسی پی نبرد و آن مرکب تند باد را هر چند گرم می ساختند مگر جز  
سواد مکن پور خود را نمی یافتند چون شب با خر رسید بخيال گرفتار شدن آن اسب را  
گذاشته خواستند که راهی پیمایند مگر ترکان چنان گرفت که قدم برداشتن نتوانستند و نابینا  
شدند آخر اندیشیدند که این نتیجه آنست که اسب آن جناب دزدیده ایم پس آن اسب  
شایسته را بجمله گرفته افتان و خیزان بخدتش برسانیدند و بقدش در افتادند و غفو تقصیر  
خواستند ایشان از آن همه توبه گرفتند که گاهی دزدی نخواهند کرد بعد از توبه سر نمودند  
که این اسب حواله شماست زیرا چه کلفت بسیار باعث وی برداشته اید. میرید  
ازین ارشادش بنیائی یافتند مگر در گرفتن اسب عذر را نمودند الا قبولش نیامد  
و حواله تسلیم او نشان سر نمودن از رخ در تبمهره واقع ملک میوات آستانه وی  
زیارت گاه خلایق است -



## ذکر سید حیدر علی شاہ طبقاتی مداری رحمۃ اللہ علیہ

ایشان شب بیدار تہجد گزار خلیفہ حضرت قطب علی شاہ بودند رحمۃ اللہ علیہ در تہجد و تفرید عمر عزیز بسرده سلسلہ وی از تئیزدہ واسطہ بحضرت مصباح العاشقین شیخ الاسلام والمسلمین مولانا قاضی مطہر قلعہ شیر قدس سرہ می پیوند مولدش پنجاب ست ایشان پیادہ پا حج بیت اللہ شریف نموده و بسیار سیاحت و رزیدہ بعد و ایسی سفر در جامع مسجد مکن پور مقیم نشد اکثر اقام السطور دیدہ کہ ہر چہ بخود میداشت ہر سال بذل مسکینان میکرد و جز لباس بدن هیچ نمی داشت و مہانداری و مسافر نواری ملحوظ میداشت عمرش از صد سال متجاوز بود در ۱۲۹۹ ہجری واصل بحق گردید قبرش در زیر مینار جامع مسجد عالمگیری جانب جنوب واقع است

### قطبہ تاریخ وفات

رفت از دار البقا چون جانب خلد برین

شد ز دنیا اہل باطن اہل دین حلت گزین

آشنای قلزم فقر و فنا حیدر علی

با تہ غیبی گجفتا مصرعہ تاریخ او

## ذکر شایخانی کہ در سلسلہ عالیہ مدار یہ از پیران خود مجاز اند چون

شیخ محب اللہ آلہ آبادی قدس سرہ سید محمد قنوجی را خلیفہ خود گردانید شجرہ بیج حنا نوادہ عنایت فرمود منہا شجرہ مدار یہ بدین وسایط شیخ محب اللہ آلہ آبادی شاہ موسیٰ خدا دوست شیخ عبد القادر مینی شاہ معتمد سرست معرفت شاہ فتح اللہ شاہ اسمعیل خاکسار شاہ ابو القاسم قدوۃ العارفین حضرت قاضی مطہر قطب الاقطاب حضرت سید بدیع الدین قطب المدار قدس اللہ تعالیٰ سرہ شیخ عبد اللہ مکی شیخ ابو الرزح مقدسی شیخ یحییٰ الدین شامی حضرت امیر المومنین علی ابن ابی طالب کرم اللہ تعالیٰ وجہہ حضرت سالت شاہ احمد مجتبیٰ محمد مصطفیٰ صلی اللہ علیہ وآلہ واصحابہ وسلم۔







ذکر شمس الملک والدین حضرت سید جمال الدین جامن بختی  
 خلیفه اجل حضرت سید بدیع الدین قطب الاقطاب قطب المدار  
 قدس الله سره العزیز

ایشان از مشاهیر اولیای مهند بوده اند صاحب مقامات عالیہ و حالات سنیہ میداشتند  
 خوارق عادات بسیار از وی سر بر میزد از خلفای اجل حضرت قطب المدار است طولی  
 بود اکثر سواری وی شیرمانده است وقتی حضرت سید جمال الدین جان من بختی قدس سره  
 بر شیر سوار و تازیانه مار سیاه بکف گرفته سیرکنان در عرصه رود بار بر رسید و در آن حساب از  
 سعدی شیرازی دو چار شد و گفت ای سعدی از کجائی و چرا ای که لرزه بر اندامش افتاد  
 و سید قدس سره وی را تسلی و تشفی فرموده و گفت ای سعدی ازین درنده حیوان که در  
 سواری ماست ترا عجبی پدید گشته که چگونه در اطاعت انسان ست مقام حیرت نیست  
 هر آنکه از جناب رب العزت خلوص بدرجه حاصل کند که جز رضای وی تقالی خواهش خویش  
 ندارد این کیست جمله عالم مطیع و منقادش گردد اکثر سید قدس سره در سواری خویش شیر را  
 گرفته و مار را تازیانه می ساخت کیفیتش این بود که وقتیکه در بیابان بر سیدی همه درندگان صحرا  
 پروانه دار گرد و پیش حلقه بزدندی و بهمراهی وی ماندی و بر کسی از حضار و رفقاء نظری نماند اختی  
 و قتیکه حکم دادی راه صحرا پیش رفتی چنانچه وقتی در بلده قنوج بر سیدند و از حضرت محمد دوم  
 بهمانیان ملاقی شدند در آن وقت هم در سواری وی قدس سره شیر را بود و تازیانه مار سیاه  
 بکف غمزنش طول بود قصه ملاقاتش سعدی علیه الرحمه خود مذکور ساخته است

|                          |                           |
|--------------------------|---------------------------|
| یکی دیدم از عرصه رود بار | که پیش آمدم بر پانگی سوار |
|--------------------------|---------------------------|



|                                                                                                                                                                                                   |                                                                                                                                                                                                        |
|---------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------|--------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------|
| چنان هول زان حال برنشست<br>تبسم کنان دست بر لب گرفت<br>تو هم گردن از حکم داور پیچ<br>چو خسرو بفرمان داور بود<br>محال است چون دوست دارد ترا<br>ره اینست روا از طریقت متاب<br>نصیحت کسی سودمند آیدش | که تر سیدم پای رفتن بست<br>که سعدی مدار آنچه دیدی گفت<br>که گردن نه پیچد ز حکم تو پیچ<br>خدایش نگهبان و یاور بود<br>که در دست دشمن گذارد ترا<br>بنه گام و کامیکه خواهی بیاب<br>که گفتار سعدی پسند آیدش |
|---------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------|--------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------|

در عهد سلطنت شیر شاه نیز بقید حیات بودند وقتی بزیارت وی قدس سره شیر شاه حاضر گردید  
در اثنای راه بخاطرش خطره راه یافته که آن جناب اگر ولی کامل خواهند بود مرا انبه عنایت  
خواهند کرد چنانچه بوقت حصول نیازش انبه نیم خورده بدست مبارک میداشت حواله وی  
ساخت چون ششیت ایزدی نبود که سلطنتش به اعقاب وی رسد پس آن انبه بوجه پس خورده  
بودن حواله خدمتگار کرد و در خوردنش تساهل نمود و قایل ولایتش گردیده و کمال ادب  
حاضر مانده بحصول اجازت بدولت سرای خویش واپس شد آن حضرت از یاران همدم  
ارشاد فرمودند که بادشاه اگر انبه خوردی سلطنت بر اولادش قایم ماندی مگر از شیت ایزدی  
چاره نیست گروه دیوانگان از وی جاری گشته و از ایشان پنجاه و دو شعبه و بروایتی هفتاد  
و دو معروف اند مثل دیوانگان حسینی و دیوانگان سلطانی و دیوانگان رشیدی و غیره  
دیوانگان رشیدی از حضرت خواجه محمد رشید که وی مرید و خلیفه حضرت خواجه سید محمد تقی  
وی مرید و خلیفه سید بدرالدین محمد الحسین البخاری وی مرید حاجی اکرمین الشریفین خواجه  
ابانزید وی مرید و خلیفه شاه فخرالدین زنده دل وی مرید و خلیفه حضرت سید جانن جنبی



عرف جمن جنبی وی مرید و خلیفه حضرت قطب المدار و دیوانگان آتشی از حضرت سید شاه آکه داد  
آتشی است آخر و دیوانگان سده شاهی از حضرت سده من سرست رحمة الله علیه است آخر  
دیوانگان جمشیدی از حضرت فخر الدین جمشید رحمة الله علیه است آخر - و غیره و غیره  
چنانچه ذکر بعضی از خلفا و مریدانش درین جا نقل کرده می آید مزار مقدس در جعی نگر متصل  
بهلسه از توابع بهار زیارت گاه خلایق است بتاریخ چهاردهم سه نصد و پنجاه و یک رحمت  
حق پیوست قطعه وفاتش این است -

### قطعه تاریخ وفات

|                           |                           |
|---------------------------|---------------------------|
| اهل حق سید جمال الدین حسن | عازم عقبی چو گشته ناگهان  |
| سال او از انتهای ریج شد   | اهل باطن حیف رفته از جهان |

تذکر حضرت شاه فخر الدین جمشید رحمة الله علیه

ایشان منجمه نهاده و دو شعبهای حضرت شیخ الاسلام و المسلمین سید جمال الدین جامن جنبی  
یکی از عرفا کامل و سالکان و اصل صاحب مکاشفه و مجاهده بودند صاحب تذکره الصالحین  
می نگارند که ایشان اول بیعت از او ستاد خود شیخ الهندی و الصالح و السرمندی پیدا نشدند  
و اکتساب بعض علوم متداوله از حضرت شیخ حسام الدین تقی نیز کردند آخر در حلقه بیعت و  
خلافت حضرت جامن جنبی درآمدند و بعزالت و انزاد اکو شدند بر روز جمعه مجمع صوفیان  
با صفادر خاقان می شد و از انقاس متبرکه که اش حاضرین را استفاده میکردید بار بار بآب  
عبدالرحیم خان خاننجان معاصحاب و اصحاب خویش نماز مسجدش ادا میکرد و از صحبتش  
فیوض نا تنهایی دست می داد در عمر شریفش اختلاف است بعضی بر آنند که یک صد و چهل  
و نه سال درین عالم رونق بخشید و بعضی بر یک صد و سب و پنج سال متفق اند و العلیهم بالصواب



وفاتش در سنه نهصد و هفتاد و هجری گردید مزارش در اکبر آباد متصل مدار در وازه است.

### قطعه تاریخ وفات

|                        |                           |
|------------------------|---------------------------|
| فخرزاد شاه محمد الدین  | رفت چون سوی حضرت خلاق     |
| گفت با تفت اسبالت حلیش | اهل باطن برفت از آیت نایق |

تذکر حضرت بابایان دریای رحمة الله علیہ

ایشان اجازت خلافت حضرت سدره سرست کجراتی پیدا شدند و وی خلیفه حضرت شیخ الاسلام و المسلمین سید جمال الدین جالینا من جنتی ست قدس الله سرار هم ایشان گاه گاهی نقل روح میکردند باری بابایان و غیره اصحاب را برای حفاظت جسم خویش تاکید اکید فرموده خود نقل روح کردند و ایشان باین خیال تغافل ورزیدند که قالب مبارکش را کدام کس قدرت دارد که ضرر خواهد رسانید و همها در مشغله مشغول شدند و آن جسم بی روح تنها افتاده مانده مویشی از سوراخی برآمده برزخ انداخت بگریزید روح آن حضرت برین حال مطلع شده مراجعت بجای خود خویش فرموده از کمال طیش اسفند گرفته سمت بابایان و غیره رفتند و ایشان خالیف شده روح بفرار نهادند الا بابایان کمال عجز و الحاح معذرت کنان ایستاده ماند و بر غفلت خویش منفعیل گشت آن عذر خواهی بجای آمد که غنیش فرو شد و از آن روز منظور نظر و الا گشت آخر از نعمت عرفان مالا مال گردید اکثر کرامتش در رج کتب و زبان زد خلایق ست وقتی جوگی که از اهل استدراج بود بدربار راجا بڑ و ده در آمد راجه مطیع و منقادش گردید جوگی کا نوری میداشت و در آن بلده میگرددانید و جز کا نور خویش در یوزه گری و سوال فقر را اسلامیہ یک قلم سدد ساخت درین اثنا با اتفاق وقت ایشان همه چند فقر اهل تجرید در آن شهر رسیدند ملازمان راجا بیاس خاطر فقر التماس کردند که در شهر مانعت قطعیست



کہ کسے از فقرا اہل اسلام سوال نکند آئندہ اسے سامی اگرچہ ایشان را احتیاج نبود  
مگر از شنیدن این ماجرا بدر بار را جابر سیدند و گفتند ای را جاباب خیر چرا مسرود کردی  
و دردی می پیمایستی دیدی آن جوگی را طلبید پس را جاوی را طلب کرد بیامد ایشان از و  
گفتند کہ کافور تو کجاست وے حاضر کرد و ایشان نزدیک کافور خویش پیش را جہ بنادند  
و گفتند کافور یکہ بلا استعانت غیری خود بخود برود و در یوزہ گری کند و الکہ گوید و توحید  
سراید مستحق در یوزہ گری است این کافور پس حسب ایمای آنجناب بلا اعانت غیرے  
خود بخود روان گردید بمشاہدہ این حال آن مانع انحراف خفتہ روداد و را جامع اراکین از  
کمال عبرت دست بستہ متمسک گشت کہ خطایم عفو فرمایند و آنچه منشاء آنجناب باشد  
تعمیل آن عین ذریعہ سعادت و ہیو دی ماست پس ارشاد شد کہ فقیر بفضل خدایتعالی  
مسیح در کار نیست البتہ ازین تاریخ اجازت سوال کردن فقرا را سلامیہ شود و این  
شہر ملقب بہ ناظم گرد و را جہ ہوندم منادی کنانید کہ ازین تاریخ کسی جز بہ بڑودہ بابامان  
برزبان نراند ورنہ معتبوب خواہد شد چنانچہ الی الآن بڑودہ بابامان معروفست و فاشش  
در سالہ ہجری گردید مدغش در بڑودہ زیارت گاہ خلافتیست

### قطعہ تاریخ وفات

شد چو از دار الفنا رحلت گزین

شاہ بابامان مرد و با حندا

مان بابا شد یزدوس برین

سال نقاش بے سہ اتھان شد

ذکر حضرت شیخ کرم اللہ رحمۃ اللہ علیہ

ایشان از مریدان حضرت سید جمال الدین جامنن جنتیست رحمۃ اللہ علیہ مولد سن  
سوئے سو پڑ والدہ ایشان اول عقیقہ بود و روزے بجناب حضرت سید جمال الدین



قدس سرہ در خواست اولاد نمود فرمودند کہ حق تعالی ترا مہفت پسر عطا خواہد کرد مگر ہفتے  
پسر مرا بہی الغرض ببرکت دعاے ایشان مہفت پسر تولد شدند و بے بنظر ایفای وعدہ  
پسر ہفتے نذر جناب کرد حضرت مدوح نام نامی شاہ کرم السردینماوندی برائے تحصیل علم  
با و ستادی تفویض فرمودند و بعد فراغ علم بحلقہ ارادت در آوردند و خرقہ خلافت  
مرحمت کیا کردند و بہ مرشد خویش یکے از اہل کمال نامے شد صاحب تذکرۃ الصالحین  
نے نگار کہ طبع اشرف خلوت پسند واقع شدہ بود از کثرت غلایق متغیر شدہ در سنہ  
نہصد و شصت و چہار ہجری بعہد سلطنت عرش آشیانے جلال الدین محمد اکبر بادشاہ غازی  
ہمقام مندو الشریف ارزانے فرمود در انجا خلوت بہ پسندید کم و بیش بچہل سال فراغ  
ظلم مشغول بیا د حق ماند و فاش در سنہ یکہزار و چار ہجری گردید

### قطعة تاریخ وفات

|                           |                           |
|---------------------------|---------------------------|
| عازم فردوس شد چون زہنجہان | عمدہ زہاد کرم السردشاہ    |
| گفت ہاقت مصرعہ تاریخ او   | شاہ کرم السردخان آرام گاہ |

شجرہ طیفوری مدار می - نقل از کتاب مطلع الطالبین و طریق السالکین  
مولفہ جامع مشرف محمد قادری (مثنوی آزادشان ست)

|                           |                           |
|---------------------------|---------------------------|
| اول آن شیخ کامل مرتاض     | آنکہ او کرد از جہان اعراض |
| در شرافت چو بہت مرد تمام  | شد محمد شریف اورا تمام    |
| داد اجازت بوی ز لطف وودود | مرشد او چون کرم السرد بود |
| کرد عطا خرقہ با و سبے سخن | بندگی حضرت سید جمین       |



بستگی حضرت شاہ مدار  
کاروی از فضل خدا شد تمام  
زوشده او را همه عالم مطیع  
یافت چو کارش بتامع نظام  
خرقه از لطف که پیر هست  
خرقه بوی چون بے تحقیق بود  
شد بکمالش همه عالم گواه

خرقه با و کرد عطا شاہ وار  
داد با و خرقه چو طیفور شام  
داد با و خرقه ابی ر بیع  
داد با و شنج یمن پیر شام  
داد علمدار که عبد الستار است  
داده آبا بکر که صدیق بود  
داد بآن خرقه رسالت پناه

شجرہ اولیسیہ عالیہ طبقاتیہ المداریہ نقل از خزینۃ الاصفیاء جلد  
دوم صفحہ ۳۱۰ مولفہ غلام سرور خلف مفتی غلام محمد لاہوری مطبوعہ نئی دہلی

و خواجہ محمد رشید رحمۃ اللہ علیہ در سلسلہ مداریہ خود میفرماید کہ میگوید بندہ امیدوار هست  
کردگار محمد رشید مصطفیٰ جانے کہ من درین سلسلہ اجازت یافتہ از برادر خود محمد نفی  
دوے از سید شمس الدین محمد الحسینی البخاری دوے از حاجی اکرمین الشریفین بازید  
دوے از شاہ فخر الدین زندہ دل دوے از سید جن ووی از قطب الارشاد مریح الدین  
مدار ووی از حضرت رسالت پناه صلی اللہ علیہ وآلہ واصحابہ وسلم اجازت یافت

شجرہ مبارکہ عالیہ مداریہ فضل محمد شاہ سجادہ نشین بنگاہ انور علی شاہ  
دیوانگان المداری سہرامی (محمد الرسول صلی اللہ علیہ وآلہ واصحابہ وسلم)

حضرت سید بدیع الدین قطب الاقطاب قطب المدار حضرت سید جمال الدین جانم منقبتی



حضرت سید شاہ الہ داد آتشی بہ حضرت شاہ شہباز حضرت شاہ پیر محمد ماسی پوت شاہ  
 مع ملک شاہ قاسم منبری شاہ سید مداری تجری شاہ نور محمد شاہ مینا شاہ سید شاہ  
 نور علی شاہ سید شاہ قائم علی شاہ فتح علی شاہ منگلی شاہ ہاشم شاہ محمد شاہ  
 فقیر فضل محمد شاہ دیوانگان المدارس

## فصل نهم در ذکر مشایخ طالبان

ذکر حضرت قاضی محمود گرگ دانشمندان تیغ برہنہ خلیفہ اجل حضرت  
 سید بدیع الدین قطب الاقطاب المدار قدس سرہ العزیز

شیخ الطریقیت برہان الحقیقت خلاصہ در گاہ معبود معدن فتوت وجود حضرت قاضی محمود  
 گرگ دانشمندان تیغ برہنہ یکے از خلفائے اجل حضرت سید بدیع الحق والدین قطب الاقطاب  
 قطب المدار قدس سرہ العزیز اند زاد گاہ و خواہ گاہش کنویر است صاحب خوارق  
 بود ذکرش در حصہ اول تذکرۃ المتقین گذشتہ است تصنیفاتش ہم است احوالش  
 در بحر ذخار و تحفۃ الابرار وغیرہ کتب سیر مع اولاد اجداد حضرت سید ابوالحسن المعروف  
 بہ شاہ مٹھدار کہ یکے از علمای متبحر بودہ اند و براتب ولایت فائز شدہ اند مندرج است

علی التواتر منقول است کہ در حیات خویش باین لقب کہ زبان زوہل آندیار است  
 مشہور شد اند ازین جهت کہ ایشان مع والدہ خویش از یک مرشد بیعت کردہ بودند و در فقر  
 وفت اکمال لائے اند و خستہ مادر ایشان دوسے از مشاہیر اند عجیب اتفاق ماند کہ گاہے  
 ہمدیگر تاز نیست ترک رفاقت نشد پس باین لقب در زمانہ معرفت گشتند وفات ایشان  
 در یک تاریخ و یک روز گردید و اندر علم بالصواب



از ایشان سلسله که نافذ گشته ملقب طالبان ملقب گردید چنانچه درین سطور ذکر بعضی  
از ایشان نقل کرده ام آید آستانه وی مرجع خلائق است

### قطعه تاریخ و فات

|                           |                          |
|---------------------------|--------------------------|
| جناب قاضی محمود ذیشان     | فروزان آفتابے اوج جاہے   |
| چو عازم جانب ملک بقا شد   | ز دنیا آن معارف دستگاہے  |
| نوشتم از سیر آہ و بکا سال | ز دنیا آہ رفته وین پیاہے |

ذکر حضرت سید محمد و عم زمین سید ابوالحسن المعروف بشاہ مسیحی مدار حرم علیہ

ایشان خلف و خلیف پدر بزرگوار خویش حضرت قاضی محمود گرگ دانشمند ان شیخ برہنہ اند  
از مشایخ کبار و عرفا روزگار بوده اند چونکہ نام نامی و سہ حضرت قطب المدار خادہ بودند  
و بیاس خاطر عاطش تنویدے ہم نگاشته کہ بہین آن تعوید و دعا سہ آنحضرت آنمہ اہل سلسلہ  
اش کہ در اولاد احفادش بوده اند از علما متبحر شدہ اند زہد و ریاضتیش چہ سہرایم و چہ بقلم  
سپارم مدت شش سال در مسجدے کہ نہ بیاد حق مشغول ماند کرامات باہر ایش درج صحیف  
است چنانچہ صاحب بحر فوار و مؤلف تحفۃ الابرار فی مناقب قطب المدار مولانا شاہ  
عزیز السہر کنٹوری نگاشته پس آن محبوب رب و دود و اوزہد و ریاضت دادہ بتاریخ  
دہم جادی الاول سنہ ہند و ٹچہل و دو بر حمت حق پیوست خواہا ہش در کنٹور  
شریف من مضافات لکھنؤ مرجع اہل بصیرت است

### قطعه تاریخ و فات

|                          |                         |
|--------------------------|-------------------------|
| شاہ مسیحی مدار قبلہ دین  | عزم فرمود چون بخلد برین |
| سال نقلش شد از سیر الدام | رفت ہادی دین بہ علیین   |



## ذکر حضرت سید شاہ عطاء السرداری رحمۃ اللہ علیہ

ایشان عالمی بود با عمل و فاضلے بود اجل در اولاد انجاد حضرت سید ابوالحسن عرف مٹھی مدار رحمۃ اللہ علیہ و خلف و خلیف والد ماجد خویش حضرت محمد شریف قدس سرہ است تصرفاتش صاحب تحریر و خوار و غیرہ نبشتہ و فائش بتاریخ نسبت و دو ذلیقہ در سنہ یک ہزار و یک صد ہجری گردید مزار شریف در کنتور پائین مزار جید خویش۔

### قطعہ تاریخ و فائ

رفت زوار الفنا چون سوئی اربابا

سالک راہ خدا آن شہ سید عطا

آہ ز آفاق رفت زبدہ اہل صفہ

ہاتفی تاریخ او گفت بگو شمع خرد

## ذکر حضرت سید غلام بلع الدین مداری المعروف بہ شاہ میان

ایشان یکے از اہل تقویٰ بودہ اند خلیفہ و جانشین والد ماجد خویش سید عطاء السردین سید محمد شریف مداری قدس سرہماست جوہ و کرمش غایتی ندارد باسداری مسافرین و مساکین منظور نظر داشتی و ہر چہ از تحف و تحایف کہ پیشش رسیدے در مہانداری صرف نمودی حتی کہ اکثر اہل و عیال را طعام نرسیدی بغرض حصول اکل حلال چندے خدمت کتبخانہ شاہزادہ عظیم الشان ابن بہادر شاہ بن حضرت خلد مکا نے محمد محی الدین اورنگ زیب عالمگیر بادشاہ انار سدر برہانہ و مضجع قبول فرمودہ بودند در آخر آنرا ترک فرمودہ بہ کنتور شریف تشریف ارا نے فرمودہ در عزلت و انزو و اکوشید و فائش چہارم شعبان المعظم در سنہ یک ہزار و یک صد و شصت و یک ہجری گردید مزارش در کنتور است

### قطعہ تاریخ و فائ

کرد در حلت جو آن جنید زمان

اہل عرفان جناب شاہ میان



|                      |                         |
|----------------------|-------------------------|
| هافت گفت از سر افسوس | از جهان رفت آه شاه میان |
|----------------------|-------------------------|

۹۱ هـ

|                            |                |
|----------------------------|----------------|
| ذکر حضرت سید احمد علی مدار | رحمة الله علیه |
|----------------------------|----------------|

الیشان صاحب کشف و کرامات اهل زهد و ریاضت در اولاد اجداد حضرت شیخ المشایخ متقی مدار رحمة الله علیه در سلسله عالیہ طبقاتیہ مداریه خلیفہ وجانشین والد ماجد حضرت سید علی اکبر قدس سره العزیز اند مر تاضی بود و در سن چهارده سال دوازده چله کشیده و حینیکہ از چله برآمدے بروی ضعف و بی طاقتی طاری نشدی بلکه چهره منور بنظر در آمدی و قتی بر فراز حضرت سید سالار مسعود غازی رحمة الله علیه چله کشید بعد از انقراض چله معا بر فرس سوار شده بوطن خویش آهونا که از تبرک چهل کرده است منزل بمنزل تشریف آورد و مگر مطلق آتیا ضعف و ناطاقتی از لیشره اش یافته تشد مدام در ذکر نفی و اثبات مصروف ماندی اکثر حالاتش و کشف و کرامتش درج صحایف اند صاحب بحر ذخار مینویسد که شانزده سال قبل از انتقال ثواب شجاع الدوله بهرامر کیه نسبت آن ریاست آبخوابا رشاد فرموده در آن ریاست بمون گردید و فالتش در سینه یک هزار و یکصد و هشتاد و پنج هجری گردید مزار پر انوار در موضع آهونا در ملک اوده واقع است

### قطعه تاریخ وفات

|                           |                           |
|---------------------------|---------------------------|
| احمد علی آن معین دین متین | شد ز دنیا چو سوی خلد برین |
| گفت هفت بسال ترحیلش       | و اصل حق بگشت اسوه دین    |

|                  |                |
|------------------|----------------|
| ذکر حضرت شیخ حسن | رحمة الله علیه |
|------------------|----------------|

الیشان خلیفہ وجانشین حضرت شیخ حمید قدس سره اند شجره مرشدیه اسبق بدین مسایط بحفرت سید برج الدین قطب المدار سے پیوند که شیخ حسن مرید و خلیفہ شیخ حمید اری و سے مرید



و خلیفه شیخ محمد مداری و سید مرید و خلیفه حضرت شیخ عین الدین مداری و سید مرید و خلیفه  
 حضرت سید قاضی محمود گرگ دانشمندان تیغ برهنه و سید مرید و خلیفه حضرت سید بیچ الدین  
 قطب المدار ایشان نشو و نما در شهر بطرایح یافته در محمولات و سبک بود که بعد فراغت  
 تلاوت در پشتن قرآن مجید مصروف شد و در صحت آن سعی بلیغ فرمودی چنانچه  
 اکثر مساجد و وقف نموده بود و قاتش در سنه یک هزار و ده باه و آنچه گردید

### قطعه تاریخ و وفات

|                               |                                |
|-------------------------------|--------------------------------|
| بدین شیخ حسن قدوه مشایخ بود   | سوی نیت بشد از حکم عالم دولتمن |
| چو سال حلت شان عقل من دل پرید | سه باره آه کشید و گفت شیخ حسن  |

### ذکر حضرت شیخ محمود رحمه الله علیه

ایشان خلیفه و جانشین حضرت شیخ حسین بودند رحمه الله علیه شجره مرشدیه و سید بن سالیبا  
 بحضرت سید بیچ الدین قطب المدار می پیوند که شیخ محمود خلیفه و جانشین شیخ حسین  
 و سید خلیفه و جانشین شیخ حمید و سید خلیفه و جانشین حضرت شیخ محمد مداری و سید خلیفه  
 و جانشین حضرت عین الدین مداری و سید خلیفه حضرت شیخ الطریقیت برهان الحقیقت محبوب  
 رب و دود قاضی محمود گرگ دانشمندان تیغ برهنه کننوری رحمه الله علیه ایشان بعد چهل سالگی  
 بتاریخ هشتم جمادی الاول سنه یک هزار و بیست و دو بجزار رحمت حق پیوست

### قطعه تاریخ و وفات

|                             |                            |
|-----------------------------|----------------------------|
| ملازمی شیخ محمود آنکه داریم | علوم فقه و عرفان درس فرمود |
| چو شد دل تنگ از دنیای دنی   | طریق عالم جاوید پیو و      |
| بسوی اصل راجع گشت انبرع     | ندای ارجی از حق چو بشنود   |



چو سال رحلت آہ از دل من  
قلم نزدست خود افکند آنکہ

طلب از کاتبی افلاک نمود  
بزاری گفت او از شیخ محمود

## فصل دہم در ذکر مشائخ حسامیہ

ذکر حضرت عمدة الکاملین زبدۃ الواصلین حضرت مولانا  
حسام الدین سلماسی قدس سرہ

ایشان از علماء و فخر رہند بودہ است اصفہانیست در عهد سلطنت جنت آشیانی فردوس  
مکمل نے سلطان ابراہیم شرقی جو بنوری بود چون غلبہ شوق الہی فرار سید بحضرت سید بیچ الدین  
قطب المدار پیوست و باندک مدت بمعارج عالی فایز گردیدیکے از مقربان حضرت ممدوح  
لانام گشت و بہ اجازت خلافت ممتاز فرمودند تذکرہ مولانا در حصہ اول تذکرۃ المتقین رفتہ  
است صاحب خارق بود و صاحب سلسلہ گشت در نیجا ذکر بعضی از خلفاء و مریدانش  
بقلم مے آید و فائش در سنہ ہشتصد و چہل و شصتیلختم بیچ الاول گردید مزارش جو بنوریست

## قطعہ تاریخ و فاست

قطب فلک جہان جبروت  
پیش قطب المدار عالم  
آن شاہ حسام دین و دنیا  
پیش حسن است حسین الاصل  
القصہ نہم ربیع الاول

لاہوت معارف ضیعہ  
دادش ز سلماسی ذریعہ  
کش ہست مناقب رفیعہ  
او بودہ در اصفہان ضیعہ  
چون رفت بجنت وسیعہ



تاریخش را خرد چنین گفت

اول بوده خلیفه بر عیبه

ذکر حضرت مولانا وجیه الدین ثانی کجرا لى رحمه الله علیه

الیشان یکے از زبده النقیاء علماء عصر و مشایخ و هر یو دند از چهار واسطه بحضرت

اسوة المحققین شیخ الاسلام و المسلمین مولانا حسام الدین روح الله و حه خلیفه

حضرت سید الموحدین عمدة الاطهار سید بدیع الدین قطب المدار رضی الله عنه

نسبت میدارند اکثر حکایات از وی معروفست و فائش در سنه نهصد و نو و هجری گردید

## قطعه تاریخ و فاست

چو سوی خلد برین رفت از جهان خراب

و حیدر عصر عبید زمان و حبه الدین

چو جست سالصالش دلم سر و ش عیب

گفت رفت بجل جهان حبه الدین

شجره حافظ علی انور قلندر خلف شاه علی کبر قلندر خلیفه و جانشین

شاه ترا ب علی قلندر کا کوری ابن شاه محمد کاظم قلندر را نه

اصول المقصود که مؤلفه شاه ترا ب علی است

## نظم

بعد حمد خالق ارض و سما

هم پس از نعت محمد مصطفی

می کشم در سلک نظم و لپیذیر

حجلاً نام همه پیران پیر

کادران جمله ز لطیف کار ساز

از دو شاخه شاه گردیدیم حجاز

اولاً از والد خود با لیقین

آن شیر کاظم رئیس العارفین



کوز طفلی کرد ما را تربیت  
بعد از آن از شاه مسعود ولی  
کومرا از لطف خود گرفت دست  
فیضیاب از باسط اندر آن هر شاه  
ابتدا از نام باسط زین سبب  
حاجت تکرار نام پاک شان  
نام ہر یک را بتربیل از تراب

در شریعت ہم طریقت معرفت  
جانشین سید باسط علی  
بیعتش کردم کہ او شیرین است  
یک خلیفہ یک خلف بی اشتباه  
گویم اندر جلد شجرہ بے تعب  
نیست در ہر سلسلہ من بعد آن  
یاد گیر و درج کن اندر کتاب

شجرہ مدار یہ

شاه باسط شیخ الہدیہ امام  
عبدالقدوس است و ہم حاجی بدین  
شیخ قاضی ہم حسام الدین امام  
بعد از آن صدیق اکبر را بہر  
این اصول سلبہ را کردم بیان  
جملہا را والد و پیرم مجاز  
دیگر از اولاد شاہ سبب  
نیز ہر یک را اجازت یافتہ  
اوز عم خویش رحمان نامور

شیخ فتح و مجتبی پیر ہمام  
ہم ابو الفتح است و مسکین در سخن  
ہم بدر لعل و ہم علمبردار نام  
ہم امام دوسرا خیر البشر  
شعبہ و فرزند دیگر غیر از آن  
گشتہ ام من ہم ہر یک سرفراز  
شاه عبداللہ نامے پیشوا  
از پے تلقین خلافت یافتہ  
از الہدیہ شدہ او شہر

بزرگوار و بزرگوار سلطان زمان یہ

ذکر حضرت شاہ عبدالقدوس قلندر چو نیوری قدس سرہ  
ایشان خلف رشید و خلیفہ را سنین پیر بزرگوار خود حضرت شاہ عبدالسلام قلندر



قدس سرهما انداوصاف و کمالات ایشان زیاده از آنست که بجز تحریر و آید لیکن با وجود  
آن کمالات همیشه در خمول و کمناحی میگوشتیدند و حالات خود را از نظر خلق می پوشیدند  
چنانچه منقول است که در اوایل خدمت هندوی متصدی بر خود لازم گرفته بودند هرگاه  
و سه در قلعه میرفت آنحضرت دفترش می بردند مدتی بدین طور بسر بردند و کسی  
بر حال ایشان مطلع نشد گویند روزی بزرگی از شاهجهان آباد از خدمت شیخ خود  
خصرت شده عزیمت لواحه جوینور می نمود آن شیخ فرمود که در جوینور شیخ عبدالقدوس  
بزرگ صاحب کمال است چون در آنجا برستی ملازمتش کن و او را از آن شیخ نشان سپرد  
گفت معاش او شان از نوکر متصدیست در قلعه ملاقات خواهد شد چون آن بزرگ  
در جوینور رسید بهمان نشان لبناخت و با ادب تمام پیش آمد پس آن متصدی بزرگ  
ایشان مطلع شده عذر خواست و تعلق نوکری موقوف ساخت از آن روز مردم بر مناقب  
ایشان مطلع شدند بعد از آن حضرت شیخ کشتکاری میکرد از دست خود همچنین است در مراد  
المریدین و در فصول مسعودیه و مناقب الاصفیاء مذکور است که آنحضرت نوکر دیوان بدو تنگ  
یومی بود در آن قوت اهل و عیال خود میساختار و روزی ضعیفه برای کار می نزد  
آن دیوان آمد و چند بار عرض کرد دیوان متوجه نشد چون آنحضرت دیدند که دیوان بحال  
این ضعیفه متوجه نیست بحالت جلالت و غیرت آبی آمده دیوان را بلفظی سخت و درشت  
خطاب نموده گفتند که چرا بجا جت این ضعیفه تاخیر میکنی همین وقت چپھی نوشته ده و از باطن  
خود عالم وقت را جذب نمودند فوراً حاکم سروپا برهنه نزد دیوان خود آمده بر چپھی آن ضعیفه  
دستخط نمود و بجای خود رفت پس ایشان چپھی آن ضعیفه را نویسانده دادند و خود بخانه  
تشریف بردند مردم خانه گفتند که شما امروز وجه قوت خود را بآید و آنحضرت متوجه



بعالم غیب شدند معلوم شد کہ این مدت شما اخفای کمالات خود نمودید بحال اظہار نماید  
 و طالبان بر تربیت و تلقین کنیذانتہی و در حجتہ العارفین ست کہ شیخ عبدالقدوس  
 بن شیخ عبدالسلام قطب روزگار بودند پدر بزرگوار و ۷۰ سالہا پیش از وفات خود  
 فرمودہ بودند کہ بعد از من بخدمت قطب جہان یعنی شاہ عبدالرحمن جانباز خواہے رفت  
 پس آنحضرت بعد از وفات والد خود بخدمت قطب جہان بشتافت و در ظل صحبت و  
 یافت و ابواب علوم باطنی بر وی مکشوف شد احوال و مقامات عالیہ ارباب ولایت  
 اورا میگزشت و وزیر طاس فلک مثل وی کسے را نمیدانم ہر گاہ شیخ عبدالقدوس با جازت  
 شیخ عبدالرحمن جانباز قصد وطن خود نمود چون نزدیک لکھنؤ رسید شیخ محمود قلندر باستقبال  
 او بیرون آمد و اورا دریافت با کرام و اہتمام تمام در منزل خویش برود و بوظایف ضیافت  
 قیام نمود بعد از آن و ۷۰ متوجہ قصبہ امیٹی شد شیخ عبدالرزاق بن خاصہ خدا پیشتر رفتہ  
 اورا دریافت و با کرام و اہتمام بمقام خویش آورد و شیخ نظام الدین کہ اہل مقامات  
 و کرامات بود و ۷۰ را در منزل شیخ عبدالرزاق دریافت و تا دیر با یک دیگر صحبت داشتند  
 و مفارقت نمودند پس شیخ عبدالقدوس بخونپور آمد و بگننامے خود سعی بلین نمود کم کسے دست  
 کہ و ۷۰ قطب و زگارست مگر چندے از مشایخ خونپور و در آنوقت کہ من بخدمت و ۷۰  
 مشرف شدم صد و دہ سالہ بودہ باشند انتہی و در مکتوبات حضرت شاہ مجاہد کورست  
 کہ شیخ عبدالقدوس خونپوری در یک ساعت بخارق عادت کعبہ رفتہ و حج گذاردہ است  
 و حاجیان ایشان را مبارکباد گفتہ اند و بہر ساعت بخانہ رسیدہ است بلے آنکہ  
 یک دو قدم بر زمین نہ دیادر گردش افلاک تغیرے پدید آید انتہی الغرض تربیت و تعلیم  
 ایشان ہمہ از حضرت والد بزرگوار بودہ است و اجازت و خلافت سلسلہ قلندریہ و شیعہ



و قادیانیه و سمر و رومیه و قزوینیه و طیفوریه از والد بزرگوار خود داشتند و سلسله مداریه  
از طراح الحرمین بطن یافتند و در فصول مسعودیه که این همه سلاسل سبعة را بقدر وسعیه می نامند  
یعنی کل واحدین هذه السبع قدوسیه منتهی الی القدوس السلام او بر تبطبعید القدوس بن  
عبد السلام چنانچه مولوی معنوی در منظومه مختصره بدین معنی اشارت کرده گفته اند **و**

از بطن حاجی از حسام بهام  
انچه قطب المدار روی داشت  
بد و پیوسته چون دلب با شیم

نیز عبد القدوس عبد السلام  
اوز بوالفتح اوز قاضی داشت  
بامداریه روز و شب با شیم

سلسله مداریه در خاندان قلندریه باین ترتیب از تحریر و تقریر حضرت عمید الرشید  
جوینوری قدس سره که از خلفاء شیخ الاسلام شاه عبد القدوس قلندر قدس سره است  
ثابت میشود و از جاهای دیگر معلوم شده است و آنچه نقل میکنند که حضرت قطب المذنبین و  
قدس سره را توسط این چهار واسطه مذکوره از حضرت شاه مدار باشد بعید مینماید که زمانه  
این هر دو بزرگوار متحد یا متقارب است و هر دو بجز جوینوری تشریف آورده اند پس با وجود  
قرب مکان و زمان چهار واسطه در میان مستبعد است و در حاشیه مولوی معنوی است  
که هذه السلسلة المداریه بلغت شیخ الاسلام شاه عبد القدوس من مشایخنا و فی  
بعض الروایات بلغت اباه شیخ المسلمین قطب الدین بنیاد دل قلندر فلاح الصبح انتهى بدانکه  
در مثال صاحب مراد المریدین نوشته دیده ام که شیخ عبد السلام را رسیده از حاجی  
بطعن و وی را از شیخ حسام الدین و وی را از شیخ ابوالفتح و وی را از پدر خود شیخ قاضی  
و وی را از شیخ بدیع الدین مدار پس بهر کیف حضرت قطب الدین بنیاد دل را رسیدن  
خیله خلاف قیاس ثابت میشود و مخفی مباد که سلسله مداریه در فصول مسعودیه به پنج قسم

حسامه عبد السلام فلذلك ذكرته مع ائمة الصوفية  
سبح الله و الحمد لله و رب العالمین  
قطب الدین بنیاد دل قلندر



مرقوم ست مداریہ طیفور جعفریہ و مداریہ بصریہ و مداریہ صدیقیہ و مداریہ اولسیہ و مداریہ  
 ہمدویہ و شجرات آن تفصیل در آن مرقوم است و فات حضرت ایشان در یکشنبہ دوازدهم  
 شوال سنہ یکہزار و پنجاہ و دو بہ تحقیق رسیدہ چنانچہ دیوان عبدالرشید جونپوری کہ از خلفا  
 و لیست و درین لفظ تاریخ یافتہ بر روز یکشنبہ دوازدهم ماہ شوال و قبر وی در علن پور  
 نزد قبر پیر و جد وے ست و در ہر او المہریدین ست کہ حضرت شیخ عبدالقدوس قدس  
 سرہ را پیرے بود و در دختر بودند یکے لشیخ فیض السہ کتخدا بود کہ خادم و جانشین آنحضرت  
 بودند چنانچہ احوال ایشان در مکتوب حضرت شاہ مجاہد قلندر مذکور ست و ولی لشیخ قطب الدین  
 ساکن منڈیا ہو کتخدا بود از ایشان اولاد اند و در جونپور سکونت دارند و از دختر اول اولاد  
 نشد انتہی اصول المقصود سلسلہ مداریہ بحضرت صدیق اکبر میر سید بدین طریق حضرت  
 شیخ بدیع الدین عرف شاہدار از حضرت طیفور شامی و وے از امین الدین شامی و وے  
 از شیخ عبدالسدر علی علمدار رسول صلی اللہ علیہ و آلہ و اصحابہ وسلم و وے از ابوبکر صدیق  
 و اول کسیکہ در ہند کتاب عوارف و فصول حکم دین گفتہ شاہدار اند از جو اہر غلیبی  
 مولفہ سید مظفر علی شاہ و نیز سلسلہ مداریہ و نقشبندیہ ہر دو با میر سید و نیز بابا بکر صدیق  
 انتہی از جو اہر غلیبی شجرہ ہذا کہ نوشتہ مے آید از او را و عنون ثانیہ مولفہ حضرت  
 محمد عنون شاہ گوالیاری نقل برداشتہ شد

## شجرہ مداریہ

شجرہ خلافت پیران طیفوری و سید سرہم المصنوع و مداری



نسبت فقیر حاجی حمید علی شریعہ شیخ محمد غوث بحضرت  
سلطان الموحیدین شیخ ظہور حلبی حضورت قدس سرہ  
نسبت ایشان بحضرت شیخ ہدایت اللہ سر مست قدس اللہ سرہ  
نسبت ایشان قاضی مدارسی قدس اللہ سرہ  
نسبت ایشان بحضرت شیخ حسام الدین سلامتی مداری قدس اللہ سرہ  
نسبت ایشان بحضرت شیخ بدیع الدین شاہدار قدس اللہ سرہ  
نسبت ایشان بحضرت شیخ طیفور شامی قدس اللہ سرہ  
نسبت ایشان بحضرت شیخ یحییٰ الدین شامی قدس اللہ سرہ  
نسبت ایشان بحضرت شیخ عبداللہ علمبردار قدس اللہ سرہ  
نسبت ایشان بحضرت امیر المومنین ابابکر صدیق رضی اللہ عنہ  
نسبت ایشان بحضرت رسالت پناہ احمد مجتبیٰ محمد مصطفیٰ صلی اللہ علیہ وآلہ واصحابہ وسلم

## شجرہ شیخ عیسیٰ فقیہ محدث گوپاموی - علامہ وجیہ الدین گجراتی - شیخ محمد غوث گوپاموی بین وسایط است

شیخ عیسیٰ فقیہ محدث گوپاموی - علامہ وجیہ الدین گجراتی - شیخ محمد غوث گوپاموی  
حضرت حاجی ظہور حضور حضرت ابوالفتح ہدایت اللہ سر مست - حضرت قاضی قاضی  
حضرت مولانا حسام الدین سلامتی - حضرت قطب الاقطاب حمید بدیع الدین قطب المدا  
قدس سرہ - حضرت طیفور شامی - حضرت امین الدین شامی - حضرت بہاؤ الدین شامی -  
حضرت عبدالعزیز ملی - حضرت احمد مجتبیٰ محمد مصطفیٰ صلی اللہ علیہ وآلہ واصحابہ وسلم







## شجره مداریه

|                                                                                                                                                                                                                                                                                   |                                                                                                                                                                                                                                                                                                 |
|-----------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------|-------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------|
| جو احمد فیض خود صدیق را داد<br>مرید او یمن الدین شامیست<br>بدیع الدین از دلس فیضها یافت<br>مریدش شیخ قاضی پیرست<br>مرید او محمد غوث باستان<br>از و شاه رضا و هم عنایت<br>از ان فیض رسید امجد علی را<br>بلطف بیکران شاه امجد<br>زنورالدین احمد فیض کامل<br>خداوند اطفال این بزرگان | بعبدالد رسید آن علم ارشاد<br>از و طیفور هم بانیک نامیست<br>حسام الدین از و نوربایافت<br>وز و حاجی ظهور آمد بر دست<br>از و عارف از و عیسی و برهان<br>ضیا و الدین از و هم یافت دلوت<br>محبت هر نبی و هر ولی را<br>شده مشمول نورالدین احمد<br>پس سید مهر علی گردید حاصل<br>بکن رسته بحال زار قربان |
|-----------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------|-------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------|

## فصل یازدهم در ذکر مشایخ اجل

شجره شاه ابوالحسن احمد نورانی ملقب بمیانصاحب کاتی ماره

نقل از کتاب النور والبهانی اسانید الحدیث و سلسله الاولیاء مؤلف شاه صاحب  
موصوف مطبوعه مطبع و کتوبریه پریس بدائون صفحه (۷۲)

## شجره عالمیه مداریه

الحمد لله رب العالمین والصلوة والسلام علی رسوله وآله وصحبه أجمعین



اما بعد فيقول الفقير ابو الحسين عفا عنه اجازتي بالسلسلة السيد  
يعية المدارية جدي ومرشدي السيد ال الرسول الاحمدى قدس  
عن الحضرة اچھے میان صاحب عن ابيه السيد حمزة عن جده سيد آل محمد  
صاحب عن صاحب البركات المار هو عن السيد فضل الله الكالفي  
عن ابيه السيد احمد عن جده السيد محمد صاحب عن جمال الاوليا  
عن الشيخ قيام الدين عن الشيخ قطب الدين عن السيد جلال عبد لقا  
عن السيد مبارك عن السيد اجل عن العارف الاجل الكامل الاكمل مولانا  
بدیع الحق والدين المدا المكنفوري راحة الله عليه  
عن الشيخ عبد الله شامی عن الشيخ عبد الاول عن الشيخ امين الدين  
عن امير المؤمنين علي رضي الله تعالى عنه عن سيد المرسلين  
محمد صلى الله عليه وسلم

مولوی سلامت المرمید و خلیفہ شاہ اچھے میان صاحب انخ مولوی عبد لقا  
برایونی مرید و خلیفہ مولوی فضل رسول و ایشان مرید و خلیفہ مولوی شاہ عبد المجید  
و ایشان مرید و خلیفہ شاہ اچھے میان صاحب مارہروی انخ شجرہ صوفی محمد حسین  
مراد آبادی ایشان خلیفہ حافظ علی حسین و وے خلیفہ محمد محمود شاہ وے خلیفہ شاہ  
غلام حسین خلف شیخ عبد الکریم معروف بصاحب جی وے خلیفہ سید شاہ آل حسن عرف  
شاہ اچھے میان صاحب مارہروے انخ شجرہ مولوی محمد عادل کانپوری مرید و خلیفہ

۱۳ حضرت محمد الرسول صلی اللہ علیہ وآلہ واصحابہ وسلم حضرت ابابکر صدیق حضرت سلمان فارسی حضرت  
محمد قاسم بن حضرت محمد بن ابابکر صدیق حضرت امام جعفر صادق حضرت بائزید بسطامی حضرت امام محمد غزالی  
عبد اسد کی حضرت شاہ بدیع الدین مدار حسام الدین بنار سے ۱۴

۱۵  
۱۶  
۱۷  
۱۸  
۱۹  
۲۰  
۲۱  
۲۲  
۲۳  
۲۴  
۲۵  
۲۶  
۲۷  
۲۸  
۲۹  
۳۰  
۳۱  
۳۲  
۳۳  
۳۴  
۳۵  
۳۶  
۳۷  
۳۸  
۳۹  
۴۰  
۴۱  
۴۲  
۴۳  
۴۴  
۴۵  
۴۶  
۴۷  
۴۸  
۴۹  
۵۰  
۵۱  
۵۲  
۵۳  
۵۴  
۵۵  
۵۶  
۵۷  
۵۸  
۵۹  
۶۰  
۶۱  
۶۲  
۶۳  
۶۴  
۶۵  
۶۶  
۶۷  
۶۸  
۶۹  
۷۰  
۷۱  
۷۲  
۷۳  
۷۴  
۷۵  
۷۶  
۷۷  
۷۸  
۷۹  
۸۰  
۸۱  
۸۲  
۸۳  
۸۴  
۸۵  
۸۶  
۸۷  
۸۸  
۸۹  
۹۰  
۹۱  
۹۲  
۹۳  
۹۴  
۹۵  
۹۶  
۹۷  
۹۸  
۹۹  
۱۰۰



حافظ محمد عبدالعزیز دہلوی الملقب بہ شاہ مقبول احمد دے از شاہ محمد غوث شہید  
دے از سید شاہ آل محمد المعروف بشاہ اسچھے میان آنھ

### شجرہ صاحبان چورہ

نقل از کتاب سید امیر احمد داعی پوری خلیفہ سید شاہ خیرات علی کالپو سے  
منہا الطريقة البنی اجازت حضرت میر سیدی حضرت شاہ ابوسعید محمدی عرف سید شاہ  
فضل الدین احمد ایشان از والد ماجد حافظ سلطان احمد شاہ خیرات علی عن ابیہ سید  
حسین علی و ہو عن ابیہ حضرت شاہ احمد سعید و ہو عن ابیہ حضرت شاہ سلطان ابوسعید  
و ہو عن ابیہ حضرت شاہ فضل الدین و ہو عن ابیہ حضرت شاہ سید احمد و ہو عن ابیہ  
قطب الاقطاب حضرت شاہ سید محمد رضوان و ہو عن مجاز حضرت شاہ جمال الاولیا  
و ہو عن سید قیام الدین و ہو مجاز عن شیخ قطب الدین و ہو مجاز عن سید السادات سید  
جلال الدین عبدالقادر و ہو مجاز عن سید المبارک و ہو مجاز عن سید السادات سید اجل  
و ہو مجاز عن شیخ المشایخ حضرت سید شاہ بدیع الدین الملقب بقطب المدار  
حضرت شاہ مدار و ہو مجاز عن عبداللہ شامی و ہو مجاز عن شیخ عبدالاول و ہو مجاز عن  
شیخ امین الدین و ہو مجاز عن شمس المشرق والمغرب حضرت علی ابن ابی طالب  
کرم اللہ وجہہ و ہو مجاز عن ختم الانبیاء احمد مجتبیٰ محمد مصطفیٰ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم

شجرہ سید محمد اسمعیل کالپوی احوال سکونت  
اترولے ضلع علی گڑھ

سید شاہ محمد اسمعیل ایشان خلف و خلیف حضرت حبیب اللہ شاہ ایشان حضرت



شاه نامدار ایشان باباجی نور محمد ایشان را از والد ماجد محمد فیض الدین ایشان را حضرت  
شاه محمد عیسیٰ ایشان را از حضرت شاه جمال اسرار امپوری بن سید شاه محمد روشن آن

شجرہ سید محمد بشیر فرزند و جانشین سید کبیر علیہ السلام شاہ میر حبان

پیر و پدرش سید علی جعفر و پیرش شاه محمد اجل عباسی و پیر و پدرش شاه محمد ناصر  
و پیر و پدرش شیخ محمد یحییٰ المعروف بہ شاه خوب الدین آبادی آن۔ دیگر  
محمد علی حسین نوری و مرشدش سید باقر علی و پیر پیرش سید نور احمد و پیر و پدرش  
سید ابوسعید و پیر و پدرش سید حسین علی و پیر و پدرش سید سلطان ابوسعید و پیر و پدرش  
سید احمد سعید و پیر و پدرش سید فضل اسد و پیر و پدرش سید احمد کاشفی و پیر و پدرش  
سید محمد کالپوے و پیرش شاه جمال اولیا کروے و پیرش شیخ قطب الدین و پیرش  
سید جلال عبدالقادر و پیرش سید مبارک ابن محمد و پیرش سید اجل محمد بن امجد و پیرش  
شاه بدیع الدین مدار و پیرش شیخ عبدالرشادے و پیرش شیخ عبدالاول و پیرش شیخ  
امین الدین و امام علی ابن ابی طالب کرم السروجہ و پیرش سید المسلمین شفیع المذنبین  
احمد مجتبیٰ محمد مصطفیٰ علیہ الصلوٰۃ والسلام و این طریقہ بصیرت اکبر رضی اللہ عنہ نیز میرسد

نقل خلافت نامہ و تولیت نامہ ہدی علی شاه ولد شاه حسین شاه  
بنام پسر خود علی نقی شاه بنجر موی

بسم اللہ الرحمن الرحیم

الحمد لله الذی نور قلوب الاولیاء بنور العرفان والصلوٰۃ والسلام علی رسولہ محمد بن مصطفیٰ  
صاحب قوی الحجۃ و علی البرہان و علی آلہ واصحابہ و اہل بیتہ ذوے المجرب والاحسان



اما بعد فقیر سید محمد مد علی بر مرآت ضمیر قدسی تخمیر مشایخ عظام و صوفیای عالی مقام غفر  
 خاص و عام کافه انام مشہود مطلع میگردد اند کہ ہر گاہ فرزند جگر بند سید محمد علی نقی را متوجہ  
 الی السرد و مستگیرہ مما سومی السرد یافتہ خرقة خلافت و دستار امامت با و ازانی داشتہ و سجادہ نشینی  
 خانقاہ عالم پناہ غمغم سید محمد سلیم عرف سید شاہ ہدی قدس السرد سرہ عز امتیاز بخشیدہ بہ بحیث  
 گرفتن ارباب ارادت بسلسلہ جلیلہ قادریہ و چشتیہ و سہروردیہ و نقشبندیہ و شطاریہ  
 و نزاریہ اجازت و بہ تعلیم و تلقین اصحاب طریقت از اذکار و اشغال و مجاہدات و مراقبات  
 چہ از حقایق معارف ہر طریقہ کہ از پیران خرقة پوش سراپا پوش رسیدہ و انچہ حق سبحانہ تعالی  
 از فصل خویش مراد بان مخصوص فرمود مامور و مختار گردانیدم کہ متحمل تکمیل مستکملان و مصروف  
 ارشاد مسترشدان گردیدہ مصدر خشتوی فقر مستہام و پیران عظام شود و اگر مرار و زجزا  
 نرود خدا جل و علی اذنی شفاعت باشد شفاعت او نمایم و اگر او را منزلتی بر من افزاید بیخ  
 شفاعت از من ندارد پس ہر کہ با فقیر حسن ظن و نیک عقیدت داشته باشد فرزند عزیز  
 بجای فقیر دانستہ رجوع نماید و ہر مرید و طالب کہ از قید اطاعت و پیرویش بیرون رود  
 و مردود طریقت و سلسلہ ارادت ماگشتہ باشد فرزند لبند خلیفہ ما و جانشین در گاہ موصوفہ  
 بالاستقلال است دیگر یا دعوی صاحب سجادگی مقام مقدسہ مدوحہ نیست اللہم و فقہ  
 بتوفیق العظیم وثبتہ علی صراط المستقیم نور قلبہ بنور معرفتک و ارفع درجہ بر رفعت غیرتک  
 این امین تحریر فی التایخ چہارم شہر جمادی الثانی ۱۲۷۵ھ مہر محمد علی شاہ

شجرہ طایفہ شرف کاملہ عالم مداریم سید علی نقی شاہ نجف

بسم اللہ الرحمن الرحیم حضرت محمد مصطفیٰ صلی اللہ علیہ وآلہ و اصحابہ وسلم حضرت علی



کرم السروجہ حضرت خواجہ حسن بصری حضرت خواجہ حبیب عجمی حضرت خواجہ بایزید بسطامی  
 حضرت عین الدین ابو محمد طیفور شامی حضرت شاہ بدیع الدین مدار بن سید علی  
 حلبی حضرت شاہ درویش محمد بانوار مدار ثانی حضرت سید شاہ حاجی عنایت السمرست  
 حضرت بندگی شاہ عظمت السراکبر آبادی حضرت شاہ نصیر الدین محمد بانو حضرت عشق السراکبر  
 شاہ حضرت شاہ اہل السمر حضرت سید شاہ حسین حضرت سید محمدی علی شاہ سید  
 شاہ علی نقی بنجر موے

### نسبت دیگر

حضرت محمد مصطفیٰ صلی اللہ علیہ وآلہ واصحابہ وسلم حضرت علی مرتضیٰ حضرت امام حسین  
 شہید کربلا حضرت شاہ ربیع المقدس حضرت شاہ طیفور شامی حضرت شاہ رفیع الدین شامی  
 حضرت شاہ یحییٰ الدین شامی حضرت شاہ عبدالملک حضرت شاہ بدیع الدین  
 قطب الملدار قدس اسرار ہم حضرت شاہ درویش محمد بانو اردار ثانی  
 حضرت سید حاجی عنایت السمرست اکرم

### نسبت ثالث

حضرت محمد مصطفیٰ صلی اللہ علیہ وآلہ واصحابہ وسلم حضرت علی حضرت ابابکر صدیق رضی اللہ  
 عنہم حضرت عبدالملک دار حضرت یحییٰ الدین شامی حضرت عین الدین شامی  
 حضرت طیفور شامی حضرت بدیع الدین شاہمدار حضرت سید شاہ اجل بڑائی  
 حضرت سید بڑھن بڑائی حضرت درویش محمد قاسم اودھی حضرت قطب العالم شیخ  
 عبدالقدوس گنگوہی حضرت جلال الدین تقانی سیری حضرت شیخ نظام الدین بلخی حضرت  
 شیخ ابوسعید گنگوہی حضرت شیخ محمد صادق گنگوہی حضرت شیخ داؤد گنگوہی حضرت شاہ



سید ابوالمعانی امینطوی حضرت میران سید شاه بهیکها حضرت محمد سالم حضرت سید  
محمد اعظم حضرت حافظ محمد موسی حضرت محمد حسین عرف حافظ بانکه - شاه علی نقی بنگر

## نقل انتخابی از کتابت و تالیفات سید ابوالحسن حافظ بانکه

دلیوی بحق ناصرالدین شاه فیروز آبادی از بستان معرفت مطبوعه لکهنو انوری برپایه علم  
و صیانت میکنم جمیع مریدان و خلفای خود را بهر کرا بعد من حاجت دریافت اسرار  
و واردات اقتدار صا جزا ده من بیان نماید تا حل مشکلات خود کند و در دیار مستقر الخلافت  
اکبر آباد شاه ناصرالدین خلیفه اول است در جمیع طرق حلقه قادریه و سهروردیه و نقشبندی  
و مداریه و غیر هم رضوان الله علیه اسمعین - دستخط حافظ صاحب

### شجره مولوی محمد حسین الہ آبادی

ایشان مرید و خلیفه رہنمای عباد السراجی امداد السرفاروقی چشتی تھانوی فاروقی  
نسباً چشتی منتسباً و حنفی مذہباً و تھانوی و طنائاً جرمک معطر اند حاجی موصوف کلیات  
امدادیه که از تصنیف اوست نسبت بحجت و اجازت خویش چنان بقلم سپرده که باید  
دانست که فقیر حقیر تنگ خاندان و بدنام کننده بزرگان طریقه و سیاه امداد السرفعی است  
عنه النسب بحجت و ارتباط صحبت و اجازت و خرقه از حضور پدایت گنخور  
قطب و ویران پیشوا سے عارفان نور الاسلام حضرت مولانا و مرشدنا و بادیانا  
مایا نجو شاه مجنجانو سے چشتی است قدس سراره و ایشا نرا از شیخ المشایخ  
حاجے شاہ عبد الرحیم شہید ولایتی رحمہ



# در طایفہ کاملہ علیہ مدار یہ عنوان سر تعالیٰ علیہم ابو معین فقیر حسین

الہ آبادی نسبت بہیت وارتباط صحبت و اجازت از حضرت ہادینا و مرشدنا و سلیۃ الوصو  
الی السرحاجی امداد السرحشتی المداری ادا ام السرفیوضہ است و آیشا نرا از حضرت  
سیا بنو شاہ نور محمد جہنجا بنوے و آیشا نرا از شیخ المشائخ حاجی شاہ عبدالرحیم شہید  
ولایت و آیشا نرا از شاہ عبدلیاری مروہی و آیشا نرا از شاہ عبدالہادی امر وہی و آیشا نرا  
از شاہ عضد الدین و آیشا نرا از شاہ محمد مکی و آیشا نرا از شاہ محمدی و آیشا نرا از  
شیخ محب السدالہ آبادی و آیشا نرا از شیخ ابوسعید گنگوہی و آیشا نرا از شیخ نظام الدین  
بلخی و آیشا نرا از شیخ جلال الدین تھانی سرے و آیشا نرا از شیخ عبدالقدوس گنگوہی  
و آیشا نرا از درویش محمد بن قاسم اودھی و آیشا نرا از سید طہن بھراچی و آیشا نرا  
از سید اجل بھراچی و آیشا نرا از سیدنا شیخ المشائخ حضرت سید یریع الدین قطب الاقطاب  
قطب المدار رضی اللہ تعالیٰ عنہ و آیشا نرا از طیفور شامی و آیشا نرا از عین الدین  
شامی و آیشا نرا از زمین الدین شامی و آیشا نرا از حضرت عبدالعزیز دار و آیشا نرا  
از امیر المؤمنین حضرت علی کرم اللہ وجہہ و آیشا نرا از حضرت سرور عالم صلی اللہ علیہ و آلہ و صحابہ

شیخ مولوے احمد حسن مدرس مدرسہ اسلامیہ واقع

کان پور مرید حابجے امداد اللہ

مہاجر مکر مغلہ حاجی صاحب موصوف نسبت مد نظر خویش از کمال توجہ یہ کلیات



امدادیہ مریدین خویش را مخاطب ساخته میفرمایند و نیز هر کس که ازین فقیر محبت و عقیدت  
 و ارادت دارد مولوے رشید احمد صاحب سلمہ و مولوی محمد قاسم صاحب سلمہ را کہ جامع  
 جمیع کمالات علوم ظاہری و باطنی اند بجائے من و من بمقام او شان شدم و محبت  
 او شانرا غنیمت دانند کہ اینچنین کسان درین زمانہ نایاب و از خدمت بابرکت  
 ایشان فیضیاب بوده باشند و طریق سلوک کہ درین رسالہ نوشته شد در نظرشان تحصیل  
 نمایند انشاء اللہ تعالیٰ بے بہرہ نخواہند ماند اللہ تعالیٰ در عمرشان برکت دہد  
 و از تاملے نعمائے عرفانی و کمالات قربت خود مشرف گرداناد و بر اثبات عالیات  
 رساناد و از نور ہدایت شان عالم را منور گرداناد و تا قیامت فیض او شان جاری  
 دارد و بحرمت النبی والہ الامجاد و ہمچنین عزیزم مولوے محمد یعقوب صاحب نانالوے  
 و حافظ محمد یوسف صاحب تھانوی و مولوی کرامت علی صاحب ساکن ضلع اثبالہ  
 و مولوی محمد ابراہیم صاحب ساکن موضع اجرا در رادانند کہ او شان نیز مجاز اند نیز  
 عزیزم حکیم ضیاء الدین کہ خلیفہ خاص حضرت قطب الاقطاب مولانا حافظ محمد ضامن  
 شہید رحمۃ اللہ علیہ اند ہم مجاز اند ۱۲ منہ پس ایشان اجازت بہجت خاندان عالیہ  
 مداریہ از شیخ خود دارند لہذا شجر نیکہ بذیل نوشته می آید اکتفا نموده شد پد انکہ فقیر  
 احمد حسن عفی عنہ را نسبت بہجت از حاجی البحرین حاجی امداد اللہ حشمتی المذاری  
 و ایشانرا از مولانا و مرشدنا حضرت میا نجوہ محمد جہنجا نوی و ایشانرا از شیخ المشایخ  
 حاجی شاہ عبدالرحیم ولایتی و ایشانرا از شاہ عبدالباری و ایشانرا از شاہ عبداللہ  
 و ایشانرا از شاہ عبدالدین و ایشانرا از شاہ محمد ملی و ایشانرا از شاہ محمدی  
 و ایشانرا از شیخ محب اللہ آبادی و ایشانرا از شیخ ابوسعید و ایشانرا از شیخ



نظام الدین و آیشا نرا از شیخ جلال الدین و آیشا نرا از شیخ عبدالقدوس گنگوہی و آیشا نرا  
 از شیخ درویش محمد بن قاسم اودھی و آیشا نرا از سید بھمن بھراہی و آیشا نرا سید اجل بھراہی و آیشا  
 نرا امام الطریقیت برہان الخفیت حضرت شیخ بیچ الدین قطب القطب و آیشا نرا  
 از طیفور شامی و آیشا نرا از عین الدین شامی و آیشا نرا از عین الدین و آیشا نرا از حضرت عبداللہ علمدار  
 و آیشا نرا از امیر المؤمنین حضرت علی کرم اللہ وجہہ و آیشا نرا از حضرت سرور عالم صلی اللہ علیہ وآلہ و صحابہ  
 مولوی عبدالسلام ساکن ہمسوہ ضلع فتحپور اسم تاریخی دی ریاض الحسن <sup>۱۲۳۲</sup> ھ  
 آیشا نرا ابتداءً از مولوی سید سراج الدین عم خولیت تحصیل علم نموده پس از ان در لکھنؤ  
 رسیدہ از مولوی عین الحق متوطن ننگی محل غیر حصول علم فرمود و تکمیل علم حدیث از مولوی شاہ عبدالغنی  
 محدث دہلوی نموده و نیز از احمد دہلان کی سند حاصل کرد بعد فراغ علم بخداست شاہ احمد سعید حاکم  
 فیوض برکات بیت و خلافت حاصل فرمود و یکے از عرفاء زمانہ گردید خلفائش از وی مانند مثل  
 حکیم امین الدین سکندر کنتھوا پرگنہ کراچی شاہ عبدالغنی و خلیفہ آیشا نرا و مولوی سکندر خان  
 ساکن خالد پور ضلع لکھنؤ و مرید مولوی شاہ محمد مظہر خلیفہ آیشا نرا و شاہ نجم الدین سکندر بھاگل پور  
 خلیفہ آیشا نرا و شاہ قدرت علی ساکن بیت پرگنہ ہمسوہ ضلع فتحپور خلیفہ آیشا نرا و مولوی ابوالقاسم  
 خلیفہ امین الدین مذکورہ بالا برادر زادہ مولوی عبدالسلام خلف مولوی عبدالعزیز برادر شاہ  
 عبدالسلام اسم تاریخی (سید اظہار الدین) شاہ محمد بخش کاکوروی خلیفہ آیشا نرا

### سجدہ عالیہ مدار یہ

محمد رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ و صحابہ وسلم حضرت بابا صدیق حضرت عبداللہ علمدار حضرت  
 شیخ عین الدین شامی حضرت عین الدین شامی حضرت شیخ طیفور شامی حضرت بیچ الدین شاہدا  
 حضرت سید اجل بھراہی حضرت سید بھمن بھراہی حضرت شیخ درویش محمد بن قاسم اودھی حضرت

عبدالقدوس گنگوہی حضرت شیخ گنگوہی حضرت شیخ عبداللہ علمدار حضرت شیخ احمد بھراہی



حضرت خواجہ محمد سعید حضرت عبدالاحد شاہ گل حضرت شیخ محمد عابد حضرت مرزا مظہر جانجانی حضرت  
عبدالسد المعروف بگرام علی شاہ حضرت شاہ ابوسعید حضرت شاہ احمد سعید مولوی عبدالسلام  
عبدالسلام بود بدار السلام رفتہ ازین مصرعہ تاریخ وفاتش پیداست مولوی میر حسن علی فتح پوری  
میر حسان علی مرید و خلیفہ شاہ احمد سعید دہلوی موصوف الصدرا تاریخ وفاتش پیداست نہ محرم الحرام بروز جمعہ ۱۲۰۰

### قطر تاریخ وفات

در گلشن زمانہ ہوا سے خزان وزید

گر دید خلد باغ و بہار حسن علی

تاریخ وصلی شد بے روستے اشتباہ

نور تدریم شمع مزار حسن علی

مولوی ظلہوالاسلام خلیفہ جانشین میر مرحوم بکمال زہد و ورع اوقات عزیزی سرمدینا شجرہ ایشان بہت کمال  
شجرہ ہمدانیہ مولوی ریاست علی شاہ بھانپوری چنان بنو لیسند کہ فقیر محمد ریاست علی شاہ بھانپوری اباد  
انحضرت مرشدی و مولائی مولانا محمد ارشاد حسین دوی از حضرت محبوب سبحانی شاہ احمد سعید دوی از  
حضرت شاہ عبدالمعروف بشاہ غلام علی شاہ دار و اسلے آخرہ

شجرہ شاہ حافظ علی لواحد خان خلیفہ مولوی ناصر علی خان رئیس شاہ بھانپور شاہ  
عبدالواحد خان دوی مرید و خلیفہ مولوی عبدالرحمن دوی مرید و خلیفہ شاہ عبدالسد المعروف بشاہ غلام علی خان  
شجرہ طیبہ اریہ شاہ عبدالرزاق خلیفہ جانشین شاہ عبدالسد گورکھپوری بدینو سائطانی گارہ  
فقیر عبدالرزاق حضرت شاہ عبدالسد گورکھپوری حضرت شاہ عباد الدین خولوی حضرت شاہ محمد طرہ کشنوی  
حضرت مولوی سید ابوالحسن نصیر آبادی حضرت مولوی مراد الدین تھانیسری حضرت مولوی نسیم الدین بٹرائچی  
حضرت مرزا مظہر جانجانی حضرت شیخ محمد عابد حضرت شیخ عبدالاحد شاہ گل و حضرت خواجہ محمد سعید  
حضرت شیخ احمد مجدد الف ثانی حضرت شیخ عبدالاحد حضرت شیخ رکن الدین گنگوہی حضرت عبدالقدوس  
گنگوہی حضرت شیخ ہر ویش محمد قاسم اودھی حضرت شاہ بدین بٹرائچی حضرت سید اجل بٹرائچی حضرت



بدیع الدین شاہ ہمدانی حضرت شیخ طیفو شامی حضرت شیخ عین الدین شامی حضرت شیخ عین الدین شامی  
حضرت عبدسدر علیہ السلام حضرت ابابکر صدیق حضرت محمد رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ و اصحابہ وسلم

### شجرہ محمد شیر شاہ ساکن پبلی بھیت

وقتی از او تہا بحسن اتفاق در پبلی بھیت رسیدیم و بالیشان ملاقی شدیم و باز مولوی وصی احمد صاحب  
مرا بخانہ خود بردند و مرا اسم ہمانداری چنانکہ باید بجا آوردند و راجا پانزدہ یا شانزدہ یوم اتفاق قیام افتاد  
فی الواقع شاہ موصوف مردست مجرد و عمر کی از مر تا صان زمانہ عمرش از صد سال متجاوزست روزی  
بسبیل تذکرہ گفت کہ من نیز اجازت از خاندان عالیہ مدار یہ دارم چنانکہ شجرہ بیکہ بذیل نشستہ می آید  
بغرض درج تذکرہ ہذا مرا عنایت فرمود

شجرہ بدیع الدین ہمدانی فقیر محمد شیر نسبت بیعت و ارتباط صحبت اجازت حضرت قبلہ علی شاہ ہمدانی  
وایشانرا از حضرت قبلہ در گاہی شاہ صاحب رامپوری وایشانرا از حضرت قبلہ شاہ عافظ جمال رامپوری  
رامپوری وایشانرا از حضرت قبلہ قطب الدین صاحب فون مدینہ منورہ وایشانرا از حضرت قبلہ خواجہ  
زبیر وایشانرا از حضرت قبلہ محمد نقشبند وایشانرا از حضرت قبلہ خواجہ معصوم وایشانرا از حضرت قبلہ شیخ  
احمد مجدد الف ثانی وایشانرا از حضرت قبلہ شیخ عبدالحق وایشانرا از حضرت قبلہ شیخ رکن الدین گنگوہی  
وایشانرا از حضرت قبلہ عبد القدوس گنگوہی وایشانرا از حضرت قبلہ شیخ درویش بن قاسم اودھ  
وایشانرا از حضرت قبلہ سید شاہ بھمن بھرائی وایشانرا از حضرت قبلہ سید حمل بھرائی وایشانرا از حضرت  
بدیع الدین شاہ ہمدانی رامپوری وایشانرا از حضرت طیفو شامی وایشانرا از حضرت عین الدین شامی وایشانرا  
از حضرت شیخ عین الدین شامی وایشانرا از حضرت عبدسدر علیہ السلام وایشانرا از حضرت ابابکر صدیق وایشانرا  
از خاتم النبیین سید المرسلین صلی اللہ علیہ وآلہ و اصحابہ وسلم از اجازت شیخ امیر شہنا حضرت قبلہ محمد شیر صاحب  
بقلم محمد کلاخان عفی عنہ ساکن موضع شمس پور ضلع فیض آباد تحصیل اکبر پور وادھال مقام آستانہ حضرت محمد پبلی بھیت



شجره شاه پیر صدر غنی پور مفت غزنی مولابخش ساکن بویه بدست آمده اند اورینجا نقل کرده می آید -  
 مولانا آلهی بحرت راز و نیاز حضرت مخدوم الانام شاه امیر المصطفوی قدس سره آلهی بحرت راز و نیاز  
 حضرت مخدوم قطب الدین حضرت شاه حفیظ الدین قدس سره آلهی بحرت راز و نیاز حضرت مخدوم شاه محمدی عرف شاه  
 غلام پیر قدس سره آلهی بحرت راز و نیاز حضرت مخدوم شاه افهام الدین قدس سره آلهی بحرت  
 راز و نیاز حضرت مخدوم شاه عبدالقدس سره آلهی بحرت راز و نیاز حضرت مخدوم شاه یونس  
 قدس سره آلهی بحرت راز و نیاز حضرت مخدوم شاه زاهد قدس سره آلهی بحرت راز و نیاز  
 حضرت مخدوم شاه عبدالرحمن قدس سره آلهی بحرت راز و نیاز حضرت مخدوم شاه اکرم قدس سره  
 سره آلهی بحرت راز و نیاز حضرت مخدوم شاه بندگی مبارک قدس سره آلهی بحرت راز و نیاز حضرت  
 مخدوم شاه صفی قدس سره آلهی بحرت راز و نیاز حضرت مخدوم شیخ سعد قدس سره آلهی بحرت  
 راز و نیاز حضرت مخدوم سید بطن بطنی قدس سره آلهی بحرت راز و نیاز حضرت مخدوم سید  
 اجل بطنی قدس سره آلهی بحرت راز و نیاز حضرت مخدوم سید بدیع الدین قطب الدین قدس سره  
 شجره مدار حضرت مجدد الف ثانی شیخ احمد فاروقی سمرقندی بدین و سالیط  
 شیخ احمد الفاروقی السمرقندی ایشانرا از پدر خود شیخ عبدالاحد بن زین العابدین ایشانرا از پدر خود شیخ  
 رکن الدین ایشانرا از پدر خود شیخ عبدالقدوس گنگوهری ایشانرا از دوش محمد بن قاسم او ده  
 ایشانرا از سید بطن بطنی ایشانرا از پدر خود سید اجل بطنی ایشانرا از حضرت قطب الاقطاب  
 سید بدیع الدین قطب الدین قدس سره تعالی سره

### ذکر مقبول نزد منان مولانا فضل رحمن مراد آبادی

مولانا فضل رحمن مدنی المصباحی نسباً نقشبندی القادری طریقه در سنه یک هزار و صد و هشت هجری تولد  
 شدند و در اوایل طلب علم سعی فرمودند و بعد تحصیل علم مدتی سلسله تعلیم و تعلم نامقد داشته و در طریقت از یگانه آقا



شاه محمداً فاق توکل حبسه و اجازت خلافت دریافته و مدتی خلق السد را برهنه می نمود و بتاریخ بسط و  
ربیع الاول بروز جمعه رحلت فرمودند از اجل مشایخ هند بودند مزارش در گنج مراد آباد.

### قطعه تاریخ وفات

|                                    |                                   |
|------------------------------------|-----------------------------------|
| شد چو وصلش بخدا فضل ز تن پر رسیدم  | سال پن فصل وصالش ز خرد چون سایل   |
| گفت از فضل و وصال است که (فضل حین) | از سر جسم چو بر خاست بحق شد و اصل |

یاد دارم که بایام طالبی در شب هفتم ربیع الاول یعنی بتاریخ عرس شریف حضرت سید برلیع الدین  
قطب الاقطاب قطب المدار قدس سره بخانه حاضر بودم و بعد ختم قل نماز فجر ادا نموده از عزیزی مولا  
منظر الحق مرحوم گفتگوی بیان آمد که با وجود چنین تقارنت گاهی از مولانا فضل الرحمن ملاقاتی نشدم و لطف  
ملاقاتش نبرد استم از منته ماضیه به امروز و فردا گذشته حیات مستعار محضی اعتبار است شاید باز ملاقاتش میسر  
یاباید پس همون ساعت عزم مراد آباد که از کمپور بفاصله کرده است نمودیم و عبودریای گنگ کرده قدم  
چند رفته بودیم که راه گم کردیم و تمام یوم و یک پاس از شب یا اندکی زاید گذشته بود که آن قدر مسافت طی  
کرده در مراد آباد رسیدیم و بر مکان هندوی که از قوم کالیست بود انتظام خورد و نوش خود و اکتساب خفته بجا  
رفته نماز عشا ادا نمودیم در آن حین از مولانا ملاقاتی بهم نرسید با مداد آن نزدش رسیدیم و سلام گفتیم گفت کدام  
جواب داده شد که طالب علم هستیم گفت چرا آمدید و چه خواهید گفتیم که باشتیاق حصول شرف نیاز آمده ایم و شنیده  
ایم که زیارت جناب سرور عالم صلی الله علیه و آله و صحابه و سلم میکنانی گفت که ام گوید غلط است باز گفتیم که این  
چگونه بدست آید گفت محبتی پیدا کنی الواقع به شوق در هر دل که باشد بهی در کار نیست به شوق خود هر چه  
کنند چنانچه و لیس انصیب رحمة الله علیه نسبت حضوری قلبی در صلوة باشد عرض کردم فرمود بسم الله گفتن  
در آغاز مهر کار عادت کنی اگر چه ظاهراً از حضوری مناسبتی معلوم نمیشود مگر ایای بسم الله نیز معنی دارد یعنی جنب  
نوبت اجازت بسم الله میبایم شده مگر بران عملی ننموده پس بران تاکید می فرمود پدر و امده ام شاه محمداً



مداری عامل لبم بود پس بمن نگریست و گفت شما مولوی ایست چگونه و این شعر بر زبان آورد  
 شراب عشق چون خوردن حلال است || در می بی یاد او بودن حرام است  
 از خواندن این شعر در من اثری پیدا شد و فی الحقیقت بر غفله متنبه ساخته و گفت بنشین و تا ویر گفتگوی  
 بمانم مانند صبح تا نصف النهار در اینجا ماندم گفت در رفتنت چه توقف است گفتم که طعام نخیت و پزمیشود  
 تناول کرده خواهم رفت گفت طعام خورده رفتن موجب کم نخیت است عرض کردم بی مگر این کم نخیت حضرت آدم  
 علیه السلام بمن رسانیده گفت فقیه من از ملاوان بگرد آیدم خود بریان در دامن گرفته می خورم  
 و میرفتم گفتم چگونه عادت بستن نان بر شکم ندارم فرمود فیهما بخور و برو و باز بیایید عرض کردم انشاء الله تعالی  
 و مصافحه نموده مرخص شدیم لایب بزرگی بود و عمر و درین مدت العمر اکثر از اهل اسلام ملاقاتی شده و فیض صحبت  
 پر داشته و بخاندانها اجازت بیعت گرفته رسم تلقین و ارشاد جاری داشته رحمت حق بر تربش باد و فقیه که تریب  
 رساله هزار پرده ختم و شجرات مشایخ زمانه فراهم کردم در اندیشه بودم که کسی از مریدانش یا صاحبزاده اش احوال میان را  
 مکلف سازم که مولانا هم اجازت از خاندان عالیه مداریه میداشتند لهذا شجره مداریه عنایت کنند تا درج تذکره  
 کنم شبی خفته بودم که از کمال عاطفت بعد از وفات بعالم خواب بمن رسید و گفت چرا مشوشی شجره عالیه بجزیه  
 که از بیران فقیر رسیده هم نیست که تو نقل کرده متحیر شدم که خدا یا کدام جان نوشته ام گفت شجره من مجدد است  
 که نبشته باقی اسما از فقیر تا مجدد در حقه الله علیه از شجره منظومه گرفته درج تذکره کن گفتم که ام شجره منظومه پس شری  
 خواندم مصرعه یاد ماند **نک** ریز جراحت های عشاق بتلاش نمودم دستیاب گردید از وی نقل گرفته  
 درج رساله نهادم ازین عاطفت که بر حال فقیر میندول فرمود مشکور شدم شجره و سبب اینست  
**شجره عالیة الطبقاتیه** المداریه مولوی فضل الرحمن آیشا نرا اجازت از حضرت شاه محمد آفاق و  
 آیشا نرا از حضرت خواجہ ضیاء الدین و آیشا نرا از حضرت قبله عالم خواجہ محمد ریم و آیشا نرا از حضرت حجة الله  
 محمد نقشبند ثانی و آیشا نرا از حضرت خواجہ محمد معصوم و آیشا نرا از حضرت امام ربانی محمد الف ثانی شیخ احمد سهروردی الخ



## فصل دوازدہم در متفرقات

شجرہ صوفی با صفا میدان تسلیم رضا احمد اختر گورگانے نبیرہ  
اکبر ابو ظفر

جنت مکانے سکونت الحال قصبہ کرانہ محلی خیل ضلع مظفرنگر ایشان شجرہ پیران طریقت خوش  
در تذکرۃ الفقرا بدین طریق تحریر فرمودہ سلسلہ مدار یہ کاتب الحروف مکرین کو خرقہ مرزا روشن بخت  
گورگانے سے پہونچا و نکو حضرت میر محمدی دہلوی سے پہونچا و نکو انکے مامون سید فتح علی شاہ دہلوی  
سے و نکو سید عیوض خان شہید سے و نکو سید عبدالکریم محقق سے و نکو سید تاج سے و نکو سید  
شرف الدین سے و نکو شاہ مصطفیٰ صوفی سے و نکو شاہ داؤد عارف سے و نکو بندگی شاہ  
پیر سلطان سے و نکو شیخ حامد منجھن گوشہ نشین سے و نکو داؤد دست و نکو سید صدر الدین  
و نکو مخدوم جہانیاں جہان گشت سے و نکو حضرت سید مریح الدین شاہدار سے و نکو حضرت  
طیفور شاہ سے و نکو خواجہ حبیب غمی سے آن

ذکر پیل راے - مدارے - مکینورے -

پیل راے کی از قوم ہنود بود در موضع کردامو متصل دیوہہ از مضافات فوج سکونت  
میداشت و مفرج الحال بود - مگر بوجہ لا ولد بودن خاک کو فت لا ولدی در خاطر نشے خلید چون  
صیت فیض و کرم حضرت قطب الدار بگوشش رسید و از ان کسان کہ فایز مبرام شدہ بودند ملاقی  
شد در ہنادش جوشے و اشتیاقی پیدا گشت و ہمہ ثروت خویش را ایشار کردہ مع زوجہ خود بحضرت  
مکینور رسید و خود بحضرت اقدس حاضر شدہ متمننا و لاؤ گشت چنانچہ ہمین دعا سے حضرت



ال راسے تولد شد۔ مگر تحقیق عجیب یعنی محض مضغہ گوشت بود۔ راسے مذکور حضرت خوردہ  
 اول قصد دفن کرد مگر زوجه اش کہ عقیدہ بود گفت کہ مضغہ را بحضور شیخ برو گوی که از شومی طالع  
 بجای فرزندین تولد شده است و سے بچان کرد و بحضرت عرض کرد بر بی نصیبی خویش گریه و بکا آغاز  
 نهاد چون حضرت بان مضغہ نگریستند و سے در پارچہ کہ غلطیدہ بود بختیش آیدہ بگیرد و دست و پا زدن  
 آغاز کرد حضرت قسم شدہ فرمودند اے رای این بگریه چیست حق تعالی ترا فرزند عطا فرمود بگیر  
 و برو النشاء اللہ تعالی بقاسم نسل تو ازین کو دک خواهد گردید مگر تاد و از دہ پشت متواتر جزہ کی  
 دیگری نخواهد شد چنانچہ ہمون شد۔

پس راسے مذکور چون آن واحد این مضغہ را بصورت فرزند خوبصورت یافت فی البدیہ  
 این کسبت معروض داشت کسبت پل کوتا رلیو چین مان لٹھر استھر اگر آپ دکھائیو بی بی  
 بہو رکو ڈھانک لیمو اور راسے مامل کو پتر و بالو اندھرن آنکھیں کو رحن کا یا نروحن سکھ  
 سپنت پالو کجھت گار کے طالع بڑی دو جگ مان شاہدار کھائیو و کمال لٹاشت ویرادر بر  
 گرفتہ بجائے خود برد و ورا غوش ماورش بداد۔ و گفت اے زن نیک اختر اگر بر فاقم ماندن  
 میخواستے غلامن نکتنے یعنی معبود حضرت قطب مدار حق است کہ بطرفہ العین چنین نعمت بداد  
 پس شکر یہ آن بر من واجب است چنانچہ بر دست مبارک مشرف باسلام شد و زن خود را

نیک کسبت بی بی بہو رکے از مجاذیہ روزگار بود برہنہ میگشت مردمان از وے میگفتند اے بی بی  
 بہو پردہ چرا نمی میگفت پردہ از کہ کنم این مردمان نتیجہ چنیکہ حضرت ہر ہند قدم نہادند وے  
 چادر گرفتہ پردہ ساخت باز مردمان استفسار کردند اے بی بی چه ضرورت افتاد کہ پردہ نمودے  
 میگفت مردے آمدہ از وے حجاب دامنگیر شدہ میگفتند کہ ام مرد آمدہ است میفرمود حضرت سید  
 بدیع الدین قطب المدار سے آیند۔ مزارش در دیوہہ ضلع کان پور است۔ رائے مامل کے از عقیدہ بود  
 برکت دعاے گرامی صاحب ولد شد چون پل راسے این گونہ تصرفاتش بسیار بختہ خود معائنہ میکرد پس رائے  
 در کسبت خویش نمودہ ۱۲



نیز مسلمان کرد۔ و آن پسر را برادری نام خویش آل را سے نام نهاد و سے یکی از کبیران زمانہ گردید و درین خانہ در فن کبیری بکیتا سے وقت خویش بگذرانید مگر جز تو صیفت و تعریف حضرت آقا زاد مدار خویش منقبت دیگر سے نہ برآیدہ و اکثر حکایات از او شان معروفست جز حاضری آستانہ جائے دیگر نداشتہ چنانچہ در نسل آل را سے الی الآن چشم رای و نعمت رای موجود اند و ز سے مداری را سے بجناب قطب المدار عرض کرد کہ دوازہ پست گردیدہ حالا چه قطع نسل خواہد شد کہ هنوز اولاد من نیست این عرض داشت بحضرت اقدس مقبول افتاد و سه پسر و دختری تولد شدند۔ و الی الآن موجود اند۔

### ذکر حضرت سید صدر الدین محمد

امایس عالم و مدرس بودند و را ابتدا سے اسلام بدہلی در تدریس میگذشتہ و نہ پدرش سید رکن الدین ساکن جوین پور گشت صاحب املاک و مسجد و خانقاہ بودند پسرش صدر الدین محمد بعد از حصول کمال علم و وصال پدر پورا شت تعلیم و تعلم نشست آخر از راہ مطالعہ کتب صوفیہ دل بحصول علم باطن لبست شبے در خواب دید مردی نورانی آمدہ ہنگامہ درس او در ششم شکست و در پیش او نشسته لب لبش بیوست از راہ نفس و میدن آتش سراسر پا او زد و شعلہ آن کلاہ سرش بسوخت و بدنش از ان آتش تمام فروخت ہولناک از خواب نخست بیدار شد شاہ کالو نام در جوین معروف بخارق عادت بود بدیدنش رفت در برابرش نشست گفت مولانا آنکہ در خواب دیدہ آتش نفس در تو دمیدہ یا و شاہ فقیر را بن عہد است در کالپی انتظار تو میکنند سید آوازہ قطب المدار شنیدہ بودند بدیدنش عزم کالپی نمود تا بحضورش رسید تیری تمام در جوین دید ناگاہ شاہ برقع انداخت تا حاضران ہم بسجده افتاد و دل بخدمتش نهاد و ارادت آورد و در وقت عہد بیعت قطب المدار گفت انچہ خواندہ فراموش کن گفت بر حضرت معلوم است کہ دانستہ



نداستن از لواحق دانای بیرون است چنانکه دیده کشاده را ندیدن متعذر فرمود که صورت  
کلمه لا جاروب قلب کن و گرد و غبار معلومات همی روب چند روز چنان کرد و معلوماتش  
همه نامعلوم شد و ذوقی تمام یافت آنگاه بخلوتش طلبید و نفسی برود و سید تجلیات افعالی بر دماغ  
گرفت فرمود برود ملازم خلوت باش در سنه اربعین سلوکش تمام شد و در تجلی ذاتی عقلش متجذّب  
گشت از حجره بیرون آمد قطب المدار فرمود سید اکنون کلاه غفلت سو ختم و باقی عشق تمام بدست  
افرو ختم و ترا از مذہب امام اعظم بر آوردیم و بندهب الہی آوردیم از قیود شرعیات برین  
رد و ساکن سلسلے اطلاق شویس او را همراه خود بجوینور آورد و چون بکینور میرفت ہما بخاکدشت  
برہنہ در کوچه و بازار گشتی و باطفال شہر بازی شستہ و خوارق بشمار از دوسرزدی و نذر  
بسیارے از نقد و جنس آمدی ہمہ صرف خدام و اطفال حضار و سازندگان بازار شدی بہت  
سال ہمیرین منوال ہنگامہ نمود کرامت گرم داشت پس ازین خاکدان برداشت شیخ  
محمد لاہوری عالم و حافظ و واعظ لاہور بود ذوق خدا طلبی او را بمسافرت انداخت بہت  
ادراک جج لہو بکجرات شافت قطب المدار دران ایام از حرمین آمدہ مرجع خواص و عوام  
شدہ بود چون او ملازمت نمود و شاہ برقع برکشود بسجود افتادہ عاشق جمال و گشت ہرچہ داشت بفقرا گدا  
و در حلقہ صوفیہ شاہ شست لیکن بمقتضای علم مدام بخاطرش میگذاشت کہ نیست جج دہشتم و بطبی مرحلہ چندین  
راہ قدم نیز برداشتہ فرضیت جج دوبارہ برین ثابت شدہ بنا برین نرویی ماندن بخدمت آن عزیز  
و نراہ رفتن از ملازمتش بشماریم روزی شاہ بخلوت طلبید گفت ترا علم بوسوسہ انداختہ و راہ جمعیت مسدود  
ساختہ مرا طواف نماید و از عمدہ اداسے فرض برایی بفرمودہ عمل کرد و در بطواف آورد شاہ را  
بصورت کعبہ یافت لا جرم بطواف سبع شافت و جمعے کثیر در اداسے جج دید چون فارغ گردید  
باز در و سوسہ بود کہ آیا بدین صورت جج قبول باشد یا نہ روز دیگر طلبید و دست بر روش کشید



فی الحال خود را در حجاز دید و آواز از شاه شنید کہ ہما نجا باش تا ایام رسد لا جرم پنج ماہ کہ توقف کرد و حج بجا آورد بعد از فراغ خود را بہلازمست شاه دید بیا رسید و بعد از ہفت سال منصب خلافت رسید و ہمہ عمر در خدمت حضور بگذرانید و بعد از وصال او سیزدہ سال استین از حیات فانی افشانہ روزی از شاہ پرسید موحّد کیست فرمود موحّد واحد یکے است و وقتی قطب المدار میگفت جمعی از اولیاء را نہ ہمدین راہ کشتہ شدہ اند و از انجملہ منصور بود شیخ محمد گفت در کدام مقام ہلاک گشت فرمود در مقامیکہ معشوق را در جامہ خود یافت و آنجامہ حجاب خود دید برورید شیخ فولا د از علمائے کاپی بود چون سلوک اوتام شد از لباس شریعت بیرون آمد روزی گفت سرا باطن من محبت تو آراستہ و ظاہر از شریعت کاستہ حال من چہ خواہد بود فرمود بحال خود باش کہ ترا زیان نمیکنند بعد از پیر ہفت سال مجاورت و خدمت او کرد پس رو بہ عالم آخرۃ آورد و در مکنور مدفون شدہ و دو شیخ بھکاری مجذوب ہر دو مغلوب بحال بودند در قلعہ قنوج آسودہ اند و شیخ محمد کہ در بدایون فرو رفتہ شیخ الہیاس در گجرات بشیوہ تجارت مشغول بود اوقاتش بتقوی گذشتہ بکی از صاحب دعوت اخلاص محمد و زید در جلاس دعوتی دید کہ بدان ملاقات خضر علیہ السلام رومے نماید با جازت صاحب او دعوتش باتمام رساند و بمقصود رسید خضر علیہ السلام مطلوبش پرسید گفت علیکہ ہو علیہ السلام آموستہ خواہم کہ مرا آموزی فرمود من بے اجازت حق تعالی کاری نتوانم کرد و نمیدشد خضر گفت اگر خواہی علم ظاہر بتو دہم قبول نکرد و فرمود علم باطن بتعلیم متقدّر است اقل علم درسی بہ دست آید پس عنقریب غوث عہد گجرات مے آید رجوع بوی کن تا چہیزے حاصل کنی کہ بخاطرت رسیدہ و علامات قطب المدار بوی گفت و کاسہ شیر گرم از زمبیل بر آورد گفت علم است بنوش و روزی چند از روی ظاہر تحصیل کوش چنان کرد کہ دو و ہجڑمہ علم شہر آورد و در دو سال



هنوزده علم خواند و بر کتب فقه و کلام و حواشی نوشت و عنقریب شیخ الاسلام ملکشت  
 بعد از آن به پنجسال قطب المدار آمد از علامات دریافت که اوست اکثر بخدمتش آمد  
 اما دل ترک و تخرید در خود نمی دید چه رجوع دنیا و هجوم لوازم آن بر و شیرین شده بود  
 روزی شاه بوی گفت سخن بیاد آر و این دنیا گذشتنی به اجبا بگذار قبول کرد و بخانه رفته  
 پایشان گشت و راه آمد و شد خدمت قطب المدار فردیست صباحتی بر فراست و سراپا  
 خود را بر وضو و پیر و انست از کجاست توبه کرد و بخدمت شاه آورد آب دهن  
 در سجود انداخت و فرمود غسل کن چنان کرد صحت یافت و اختیار تجرید و تفرید نمود  
 بمراسمیش عمری گذراند سخت قوی حال و بلند مقام شد و بعد از پیر مریم خاص و عام  
 گشت مدام خوارق عادات از دستورات و متوالی سرزد کتابی در مناقب پیر خود  
 نوشته زبان مرغان ست و فهم آن کار سلیمان در مکنیور مدفون شد میر صدر جهان  
 سید حسینی است جدش از ترمد در تفرقه قتل عام چنگیز خان بدلی آمده بتدریس پرداخت  
 پدرش نیز از علم ظاهر بهره کامل داشت بچونپور رحل اقامت انداخت و معلمی سلطان ابراهیم  
 شاه شرقی ساخت چون سلطان سلطنت رسید میر صدر جهان که صاحب دبیرستان و  
 نظیفه او بود و از انواع فضایل بخشی کامل داشت بوزارت مقرر گشت و تمام عمر بران  
 مسند نشست در اول حال اعتقاد و ارادت و نیت بهیت بمیر سید اشرف جهانگیر داشت  
 فرمود نصیب تو پیش یکی از نوادراین طایفه است و من مامورم که او را از عربستان  
 هندوستان کشمیران ایام سید و بسفر حجاز نهد و میر سید صدر جهان سالها در انتظار  
 مقدم قطب المدار بود و بعد از آنکه از حج معاودت فرمود و بمیر سید صدر جهان مژده قدم  
 شاههرازد و او بخدمتش عرض نمود که کای فرستاده نوشته بود که بر عایت سلطان ابراهیم در شهر که



قادر شاه است نمیتوانم رسید اگر حکم شود از امارت و وزارت بگذرم و این راه بسیریم  
 در جویش حضرت شاه نوشت مرا برای تربیت جماعتی به بندوستان فرستاده اند و طوباک  
 داده اند که نام همه در دست خاطر جمع دار که در آن صحیفه تو نیز مذکور است اکنون بحال خویش  
 در جای خود باش نزدیک است که من خود آنجا بیایم و ترا هدایت نمایم بذوق این مفرده سید  
 رحمة الله علیه هر چه از عین زینسلوک و اقسامه غیر مقلوع در خزانه و خانه داشت در کار  
 مستحقان کرد و متعلقان را صد هزار تن که سیاه بخشید از آن پس رقایم و عراض میر صدر جهان  
 بخدمت قطب المدار متواصل و متوالی می آید بالسنی که در ذکر حضرت شاه گذشت قطب المبدأ  
 بکونپور رسید بسیر عتقی که میر صدر جهان را از برآمدن کالیسی تا در آمدن بسوا و شهر جوینور خبر  
 بود چون خادم شاه پیاده حاکم را گشت و پس از خوفا پیاده گشت زن را بصورت سبک  
 یافتند اکثر اکابر شهر همراه حاکم بدین شاه شافقت میر صدر جهان یکی از ایشان بود انیمه  
 مردم بیرون خلوت شاه صفت صفت بسته و نشسته و استاده بودند آتشرف خان برادر  
 سلطان ابراهیم شرقی و اکابر بسوا سینه میر صدر جهان با رسال دعا طلب اجازت دخول  
 نمودند خادمی آمد و جواب آورد که درین گوشه جایی چندین مردم نیست میر سید صدر جهان  
 دعا برسد و او تنها بماند دیگران انتظار بر آمدن من بر آید چون میر که بر صفا که شاه بود  
 بر آمد فرمود بهما نجانیشین که بوی طعام و گوشت و مرغ مرا ناخوش ساخت لیکن بوسه  
 محبتی که از دل تو بر من آید بران رواج محیه غلبه نماید پس پرده برقع بر افروخت میر  
 صدر جهان خود را بسجده انداخت چون سر برداشت و نظرش بر چهره شاه افتاد باز سر بسجده  
 نهاد شاه رخساره بوسید و گفت سید سر بردار که امروز حال موسوی یافتی و قتی که بخوابی  
 بر کلیم السلام شد روح من با او در آن مقام حاضر بود کلام الهی می شنود



حالتیکہ در انحال بر موسیٰ صلوٰۃ اللہ علیہ مشاہد شد ظل آنحال در روح تو دیده شد سید  
 بکر یہ افتاد فرمود قطرات اشک تو ہمہ در خندہ اند برو کہ نعمت ہا ترا بتو آمادہ کردہ ایم  
 او موقوف بوقت داشتہ اکنون مردم کہ انتظار مے کشند ہمہ را تربیت و تلمن جلوس فرمای  
 تا من بر آیم میر صدر جهان پیش اشرف خان آمدہ از انچہ شنیدہ سچ نگفت و فرمود متصل  
 بسا ندما یہائی اشرف خان سایہ بانہا سرکار میر صدر جہانے بر پا کردہ فرش گشتہ  
 آمدند پس قطب المدار بیرون آمد و بر کرسی کہ آراستہ بود بہ نشست و تعلیم میر  
 صدر جہان اشرف خان وغیرہ از دور تربیت و تلمن نبشتند از صد نہرا آدے پیش  
 بود شاہ برقع برافکند جملہ بسجود افتادند و چون سر برداشتند برقع فرو ہشتہ بود پس رو  
 بمردم آورد آغاز حکایتے از دید ہا خود کرد چون باتام رساند در ان ضمن جواب مطالب متقاض  
 جمیع اکابر و اہل گفتمہ شدہ بود بر چنین خارق عادے تا در جملہ بکیا ر فرقیہ شدند و  
 شیفتہ ارادت و خدمت شاہ گشتند روزیکہ میر صدر جہان مرید شد و رای اسپ و پل  
 و انچہ سنگاہ متعلقانش بود و ہرچہ داشت بفقرا گذاشت و خواست کہ ترک کند  
 گفت کار بند ہا خدا باش تا خدای تعالی و کار تو باشد انچہ یاران ترا در رسیدہ و کلیم  
 میدہند دولت بر مسند و دیہیم مے ننند متواصل در جو پنود خدمت شاہ بود و مکنیور  
 ہر ماہ یکبار شدی و سہ روز ماندی چون شاہ رحمۃ اللہ علیہ رحلت کرد تا سہمین طریقہ  
 در زیارتش میدہشت بعد از سہ سال بوصول حضرت پیر خود رسید و در زیر قدمش آریستہ  
 چون سلطان ابراہیم شرقی جوینوری نور اللہ مرقدہ یکے از مریدان حضرت قطب المدار  
 بود و مقبرہ شریفیش کہ نقشہ وی مندرج رسالہ ہذاست تعمیر کنا نیدہ اوست لہذا ذکرش  
 از تاریخ فرشتہ مقالہ ہفتم صفحہ ۲۰۵ ورنجیا نقل کردہ مے آید۔



# فصل سیزدهم در ذکر شاهان امرا و مرقع درگاه

## ذکر سلطنت شاه ابراهیم شرقی جوپوری

بحکم آفریننده انس و جان چون شاه مبارک شاه بعالم بیز و ال شتافت و برادر کثیر و خطا  
شاه ابراهیم شاه شرقی یافته برادر ننگ فرمانروای جلوس فرمود اما شاه بی بود متصف بعقل و دانش  
و تدبیر و عسری فضیلهای ممالک هندوستان و دانشمندان ایران و توران که از آشوب  
جهان پریشان خاطر بودند بدارالامان جوپور آمده در حیدر امن و امان غنودند و از خوان  
احسان او ذلها برداشته بنام نامه او چنان بزبان قلم خواهد آمد چندین کتب و رسائل  
برداشتند امرا و وزراء صاحب عقل و گیاست و شجاعت در دولت خانه او جمع  
شده مثل درگاه سلاطین ایران رنگین گردید پیت

جهان آفرین تاجان آفرید | چو او مرز باسی نیامد پدید

و در غزه ایام شاه بی او اقبال خان پادشاه محمود و ملوی را بر داشته بقصد تسخیر جوپور بقنوج  
آمد و سلطان ابراهیم شرقی بالشکر مستعد رزم و پیکار تا کنار آب گنگ با استقبال شتافته  
چند گاه در مقابل بهم شستند و چون اقبال خان همات ملکی و مالی اصلا برای در دیت سلطان  
محمود رجوع نمی نمود سلطان محمود به بهانه شکار از اردوی خود بر آمده بی آنکه مقدمه بپادشاه  
ابراهیم شرقی در میان نهد خود را با و رسانید که او حق نمک و صاحبی را منظور داشته او را  
بیادشاهی بردارد و یا که مک او نموده دفع اقبال خان نماید قضا را چون سلطان ابراهیم  
شرقی لذت شاهی یافته بود و شاهی او نیز استحکام پیدانکرده هیچیک از آن و واراد بفعول نباید



بلکه در لوازم پرکشش و دلجویی چندان نهادن و تساهل در زید که سلطان محمود از آمدن خود  
پشیمان شده بخیر بجانب قنوج رفت و حاکم قنوج را که دست نشاندۀ سلطان ابراهیم  
شرقی بود و او را امیر زاده هر وی میگفتند بجز و قهر بیرون کرده آن بلده را متصرف شدند  
سلطان ابراهیم شرقی و اقبال خان چون دیدند که پادشاه محمود شاه بآن مملکت قنوج  
آمده است هر آینه قنوج را با وارزانی داشته هر کد ام بمقر حکومت خود شتافتند و در بعضی  
لوازم مستطورات که رفتن سلطان محمود پیش مبارک شاه شرقی بوده چون در همان چند  
ماه شاه مبارک شاه شرقی و ولایت حیات سپرده شاه ابراهیم شرقی بشاهی رسید و امیر  
اعلم بالصواب و در ششۀ ثمان و ثمانیۀ چنانکه در ضمن واقعات پادشاهان دہلی  
نوشته شد چون اقبال خان کشته شد و پادشاه محمود بدہلی رفت شاه ابراهیم شرقی فرجه دید  
در ششۀ تسع و ثمانیۀ عازم تسخیر قنوج گشت و پادشاه محمود شاه بالشکر دہلی بجنگ شاه  
ابراہیم شرقی روان گردید و هر دو لشکر بطریق اول باز در کنار آب گنگ برابر  
یک دیگر نزول نمودند و بعد از چند روز جنگ ناکرده یکے بجوینور و دیگرے بدہلی مراجعت  
نمودند و چون سلطان محمود شاه بدہلی رسیده امر را رخصت جاگیر فرمود و شاه ابراهیم شرقی  
باز آمده قنوج را محاصره کرد و بعد از چهار ماه چون از دہلی کوکب نرسید ملک محمود ترسنے  
حاکم قنوج امان خواسته قلعه را تسلیم شاه ابراهیم شاه نمود و او برسات در انجا بسر برد  
در ماه جمادی الاولی سنہ عشر و ثمانیۀ بقصد تسخیر دہلی روان شد و بنا بر آنکه شاه عاقل  
و عالی ہمت و بخشندہ بود بسیاری از امرایے کبار دہلی مانند تاتار خان و لہ سارنگ خان  
و ملک خان غلام اقبال خان و غیرہ بوی پیوستند و سلطان ابراهیم شرقی قوت و استقلال  
تمام گرفته متوجہ سنبل شد و آسہ خان لودی شہر سنبل را گذاشته گریخت پس شاه ابراهیم شرقی



سنبیل را بتاتارخان سپرده پیشتر شد و چون بکنار آب رسید میخواست که عبور نماید ناگهان  
 منشیان خبر آوردند که مظفر شاه گجراتی سلطان بهوشک را در جنگ اسیر ساخته مالوه را مسخر  
 کرد و حالا بهر محمود شاه می آید و روایتی آنکه داعیه گرفتن جوینپور و اردسلطان ابراهیم  
 شرقی از استماع این خبر فسخ عزیمت نموده بجوینپور رفت و محمود شاه از دلی برآمده خطه  
 سنبیل را مستخلص ساخت و تاتارخان گرجینه نزد شاه ابراهیم شرقی آمد و شاه ترتیب  
 خیل و حشم شده در ساله سته و عشت و ثماناته - بار دیگر بقصد تسخیر دلی از دارالملک  
 خود روان شد و بعد از کوچ چند از راه برگشته بدارالعلوم جوینپور آمد و بصحبت علما و مشایخ  
 و تعمیر ولایت و تکثیر زراعت مشغول شده سالها بهیچ طرف سواری نفرمود و مردم از اطراف  
 و اکناف هندوستان که مشغون از غفلت شده بودند وی بجوینپور آورده هر یک فراخور مرتبت  
 و حالت نوازش می یافتند و از خادم و مشایخ و علما و سادات و نویسندگان بهر حیثیت بجا  
 رسید که جوینپور را دلی ثانی میگفتند و کوچک و بزرگ آندیار و جود شاه ابراهیم شاه شرقی  
 را از جمله منتقامات شمرده دور و زده حیات را بنشاط و انبساط میگذرانیدند و از شاه گرفته تا گدا  
 بالتمام خوشوقت بودند و خزن و اندوه از آندیار بار بسته بود و در ساله سته احدی و تلمشین  
 و ثماناته محمدخان حاکم میوات نزد سلطان ابراهیم رفته چندان وسوسه نمود که شاه را بقصد  
 فتح بیانه بدان طرف برود و مبارک شاه بادشاه دلی بعزم مانعت روان شده در نواحه  
 بیانه بیک دیگر رسیدند و در چهار کردهی همدگر خندق کنده محکم شدند و بیست و دو روز  
 از طرفین طلاهای بیرون آمده جنگها میکردند و در جنگ سلطانی هیچکدام جرأت نمی نمودند آخر الامر  
 سلطان ابراهیم شرقی از میان خندق بیرون آمده صف جنگ بیا راست و مبارک شاه  
 نیز لا علاج شده بمیدان شتافت و از صبح تا شام جنگ کرده بقایای باز یکدیگر جدا شدند



و روز دیگر گریختی کرده سلطان ابراهیم بجوینپور و مبارک شاه بدلی مراجعت نمودند و در  
 لشکر سید و ثلثین و ثمانا ته سلطان ابراهیم شرقی با استعداد تمام رفته داعیه تسخیر کالی  
 نمود و راثنای راه خبر رسید که سلطان هوشنگ غوری نیز عزیمت تسخیر کالی دارد و چون به  
 فرمانروا قریب بیکدیگر رسیدند و کار جنگ با مروز و فردا رسید منہیان خبر آوردند که بادشاہ  
 مبارک شاه بن خضر خان از دہلی لشکر فراہم آورده عازم تسخیر جوینپور است سلطان ابراهیم  
 شرقی عنان اختیار از دست داده بجوینپور راہی شد و سلطان ہوشنگ بنی نزاع کالی را  
 کہ در تصرف سپہر عبدالقادر الموم بقادر شاہ نوکر بادشاہ مبارک شاہ بود بر آورد و در  
 لشکر اربع وارجین و ثمانا ته مزاج شریف و عنف لطیف شاہ ابراهیم شاہ شرقی  
 از چشم زخم زمانہ از طریق استقامت و اعتدال انحراف جستہ روح پاک آن شاہ عالم پناہ بہ  
 برین واصل شد پس ازین واقعہ جان سوز مردم جوینپور بغیر اٹھستہ جامہ ماتم در بر کردند  
 وزن و مرد شہر بر جنازہ او حاضر شدند از لوجہ و فریاد اثر روز رستاخیز پدید اندامیات

جم تاج بخش مالک ستان

در بخ آن شہنشاہ صاحبقران

بعد قرن شاہی بآن داد و دین

در بخ آئندہ دیگر نیار و زمین

مدت سلطنت او پیل سال و چند ماہ بود و بر وایت حاجی محمد قندھاری در ستم  
 ارجین و ثمانا ته فوت شد و برین تقدیر مدت شاہی او سی و ہشت سال خواہد بود و از جملہ  
 فضلاء عصر او یکے قاضی شہاب الدین جوینپور است اصل او از غزنین است و در دولت  
 و کرب نشو و نما یافت سلطان ابراهیم در تعظیم و توقیر او بسیار میکوشید و در روز ہائے متبرک  
 در مجلس او بیکر کسی فقرہ می نشست گویند وقتے مولانا را مرضی طاری شد سلطان ابراهیم  
 بچیا و بت اور رفتہ بعد از تفتیش احوال و اظہار لوازم صرانی قدحی را پر از آب کرد و بگرد مولانا



گردانید و خود نوشیده گفت بار خدایا هر بلائی که در راه او باشد نصیب من گردان و او را شفا بخش  
 و ازینجا عقیده آن صاحب تخت و تاج نسبت بعلمای شریعت محمدی صلی الله علیه و آله و صحابه  
 و سلم معلوم میتوان کرد تا چه غایت بود تصانیف مستحسنة مفیده آن بزرگوار شهرت تمام دارد  
 مثل حاشیه کافی که مشهور است بحاشیه هندی و مصلح و متن ارشاد در نحو که بصلح المثال است  
 و بدیع البیان و فتاوی ابراهیم شاهی و تفسیر فارسی که بحر الموانع نام دارد و رساله مناقب  
 سادات و رساله عقیده شهابیه نیز از مؤلفات دست قاضی شهاب الدین نیز با سلطان  
 عصر موافقت کرده چندان از فوت شاه ابراهیم شاه شرقی معصوم گشت که در همان سال یعنی ازین  
 و ثمانمائه لجام قدس اشرف برد و البقار للملک المعبود و بعضی گویند بدو سال بعد از فوت  
 سلطان ابراهیم طائر وحش در کشته اشنی وار لعین و ثمانمائه بروند و عنوان پرواز کرد آتی

## روضه شریف

این قبور پر نور تعمیر کنانیده سلطان ابراهیم شرقی جوینوری است - در اصل  
 درینجا تالابی بود و از دوسه صدای یا عزیز پیغمبر آمد - و قتی که حضرت قطب المدار قدس سره  
 با اشاره حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله و صحابه و سلم باین مقام رونق افروز شدند - آن  
 ندرا از رسیدن آنجناب سکون گرفت حضرت قدس سره - از همراهمیان و الاشان مخاطب شده  
 ارشاد فرمودند که مدفن خویش همین جا شد نیست - که تالاب از مشیت ایزدی خشک گردید -  
 پس همانجا حجره تیار ساخته گشت - و در آن حجره تاحیات آنجناب بیا و حق مصروف ماندند  
 همونجا مدفون هم شدند سلطان ابراهیم شرقی جوینوری موصوف که یکی از مریدان آنحضرت بود  
 بر مقدس نور حاضر گردیده بنا بر بنای گنبد و خانقاه عالی اجازتی دالیم گنبد آغاز شد و قتی که تقریب عرس آنحضرت عاظم



بر طایر زمان خویش غضبناک گردید. و گفت که حکم ما بنا بر گنبد عالی و عمارت بلند بود. اینچہ کرده است  
 باز از سر نو عمارت نفیس تیار کرده آید. متسم عمارت دست بسته عرض کرد که عجیب معاملہ السیت  
 کہ درین حضرت اجازت عمارت عالی نیست. از روی بشارت اینقدر تیار نموده شد.  
 چنانچہ سلطان را ہم بشارت شد. پس آنمہ از معرض عتاب شاہی خلاصی یافتند. ظاہرا  
 کار سنگ نیست مگر قبہ نور کہ سر امر نورست چنانکہ میفرمایند۔

|                                |                                    |
|--------------------------------|------------------------------------|
| مرقدش فیض مجسم قبہ اش نور جسیم | حضرتش خیر المراج عتبه اش حسن المآب |
| معنی نور علی نور بیاض گنبدش    | مصرعہ بالیش ز بیت برگشته انتخاب    |
| رضنای پنجرہ بگر کہ ہر اشنین آن | عینک نور خدا بینی ست نزد نکته باب  |

رنگ و رونق مرقدش و فضائے گنبدش بہ تحریر نیاید. و زبان قلم بحدت گرایش چہ سرا میدانی بحقیقت  
 جلای مردہک دیدہ الوالہ البصارہ پس از ان زمان تا عہد سلطنت اورنگ زیب عالمگیر غار  
 پادشاہ زیارت مقبرہ شریف می شد و درش مقفل می ماند. و قتیکہ عالمگیر پادشاہ برای زیارتش  
 حاضر گردید این قطعہ طبعزاد فی البدیہ خواند۔ بیا کہ اوج کمالات را ظہور اینجا ست. بیا کہ مرجع  
 ہر قصیر و قصور اینجا ست. بہ جناب اقدس شاہ ہنشداد جہان بہ بیای دیدہ بیا و بہین کہ نور اینجا  
 اسد خان وزیر سلطنت ہم حاضر بود قطعہ عرض کرد. و شیلو پست را پندت نیز چند کبت پیشکش  
 پادشاہ غازی منقبت حضرت قطب المدا سر و منقبت داشت. پس عالمگیر بعد از فراغ فاتحہ و زیارت  
 از صاحبزادگان کہ در آن زمانہ بودند متوجہ شد و گفت عجب کہ زوار زیارت چنین جناب از سعادت  
 دیدار مزار فاخر الالوار محرومی مانند بر حال و شان رحمی خوردن مناسبت اگر اجار تی باشد شباک  
 ہر چہ چار جانب مقبرہ شریف نصب کردہ آید تا از ایراظا رکیش دیدہ را نور می دل را سر در حال نمایند  
 پس اجازتی شد. این شباک مرمر تا هنوز قائم ست نصب کنانیدہ عالمگیر پادشاہ است از ان روز زیارت

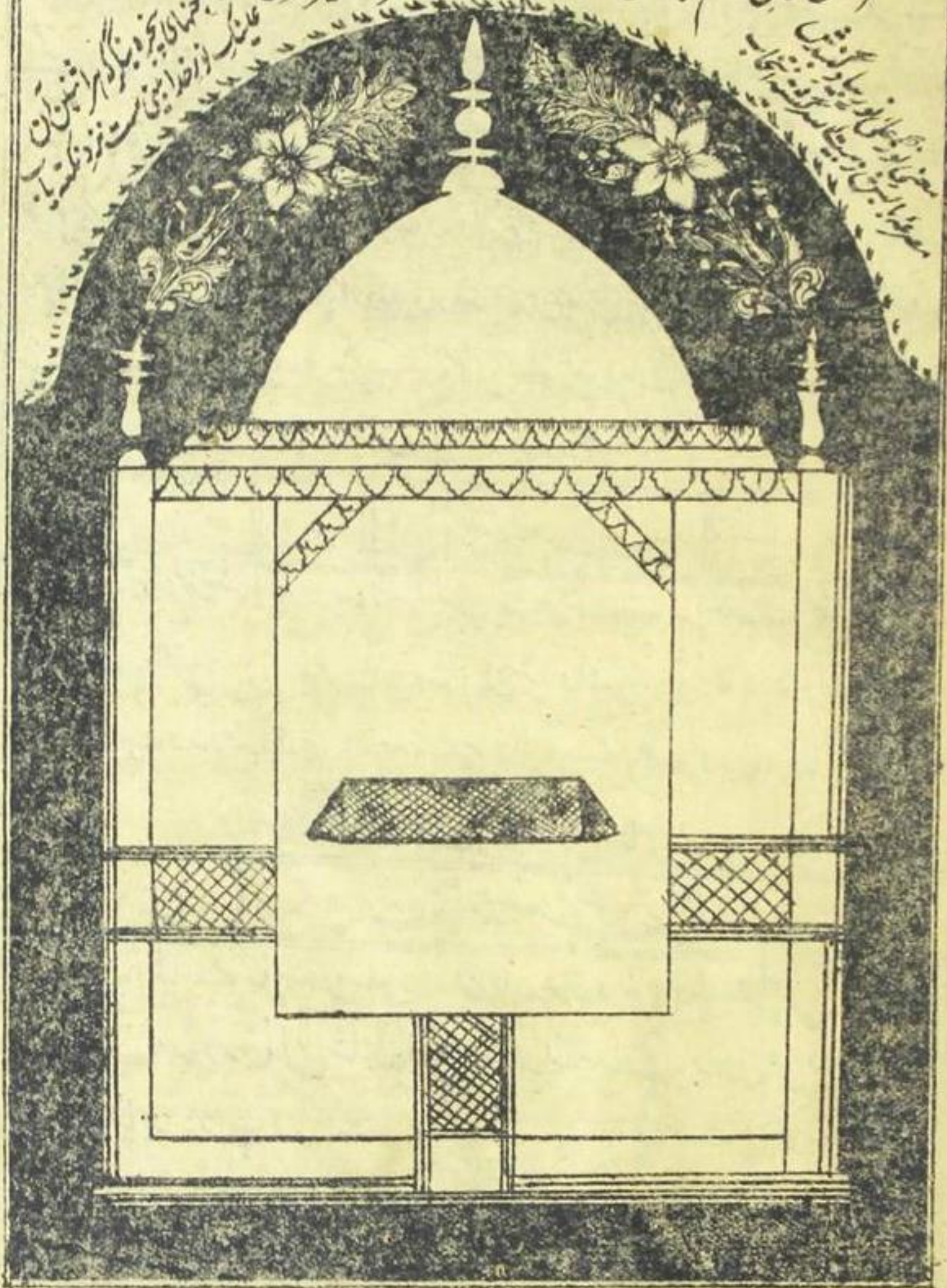


# روضہ پیر حضرت قطب المذہب

مرقدش فیض مجسم قبتہ اش نور جسیم حضرتش خیر المربع عتبہ اش حسن المآب

عبداللہ بن محمد بن اسماعیل بن ابی طالب  
علیہ السلام

مرقدش فیض مجسم قبتہ اش نور جسیم  
حضرتش خیر المربع عتبہ اش حسن المآب





### بهار دیواری نمبر ۱

که گرد روضه اطهر محامره است در زمانه حضرت قطب المدار بود مگر خام شمس بان بی  
تکیه بر عصا زده ایستاده می ماند بجز اوقات خمس نماز از جانبید  
کسے را بلا اجازتش مجالے نبود که اندر شدی این حصار نیز از اہتمام سید صدر جہان  
کہ یکے از مقربان سلطان ابراہیم مشرقی و از مریدان خصوصیت اختصاص آنحضرت  
قدس سرہ بود تعمیر شد و دروے یک دروازہ پختہ نصب ساخته گشت و در سہ ہشتصد  
و چہل مقبرہ شریف تعمیر گردید و چار دیواری روضہ اقدس ہمہ چون ایام باخجام رسید و دروازہ  
جدید جنوب رویہ بعہد مشرہر سین کلکتر بہادر مجبٹریٹ ضلع کانپور تیار نمودہ شد  
تا بآمد رفت زوار تنگھے نشود

### والان آئینہ نمبر ۲

این الان سنگے پختہ شمال رویہ از حسن عقیدت نواب رحمت علی خان  
کنوہ متوطن بالنس بریلی اساس یافت سنہ تعمیرت متیاب نشد چون آئینہ در طاق دیوارش  
نصب است و روضہ اقدس دروے بر تو نور سے افگند و دیدہ نظار گیان را  
نور سے بخشند۔ لہذا باین اسم موسوم گردید

### جمعیت خانہ نمبر ۳

بعہد حنت آشیانے شاہجہان بادشاہ نورالدین مرقدہ نواب دلیل خان  
برادر نواب بہادر خان شاہجہان پوری تعمیر کنانید کتبہ کہ بر طاق محرابش چسپانیدہ  
در خواندن نیاید۔ در چپ و راست (جمعیت خانہ) دو حجرہ است یکی موسوم بہ (سلج خانہ)  
و دیگری بہ (توشہ خانہ) و در جمعیت خانہ نشستگاہ معاصر ادگان است و نیز حضرت



قطب المدار قدس سره در حین حیات خویش در اینجا نشین از زانی می فرمودند لهذا  
 باین اعتبار آن مقام شرفی دارد - عزل و نصب هر گره فقرا و خاندان عالیه مداریه از اینجا  
 می شود و از زمره صاحبزادگان یعنی اولاد هر سه خواجگان که در اولاد برادر آنحضرت  
 و جانشینان و سیه قدس سره اند هر که استعداد قابلیت علمی و عملی و اتباع پیران طریقت  
 چنانکه معمول است داشته باشد و سیه را بران سجاد و راه دهند خصوصیت به یکی نیست  
 و اگر از اولادش لایق جانشینی باشد مضایقه ندارد - پس و سیه و نیز دیگر صاحبزادگان یک  
 جلسه متفق الرای شده بجای و موقوفی برای اهل منصب فقرا و مداریه می فرمایند و سند سیه  
 بنشسته از مواهیر و دستخط امیر بساخته حواله ابا لیا ن منصبی نمایند و تا وقتیکه از ایشان  
 بر آستانه اشرف حاضر شده سند حاصل نمایند بآن منصب فایز نشوند - خواه مجرد باشند  
 خواه متاهل همین قاعده از سلف صالحین نافذ است و نیز تقسیم آمدنی متعلقه و خانقاه شریف  
 بعد وضع خرج درگاه و الاجاه بر اولاد هر سه خواجگان علی السویه میشود - کسی را بر کسی  
 تفوق نیست تفصیل تقسیم بر اینمحوال است و ایشان هر پسر که تولد میشود تا وقتیکه  
 عقد نکاح نکرده و نصف حصه می یابد و بعد فوت از و جه اش از و سیه اوقات میناید  
 و بعد فوت مشکوحه آن حصه موقوف می شود - و بعد سلطنت شاهان و الا تبار ما و سیه  
 معافی و و از ده مواضعات دیگر معافیها در تمامی هندوستان بر مزارات بزرگان این  
 والا و دومان و غیر آن نیز بود و حالیم اثر سیه و نشان از ان جای باقیست دو ثانی  
 هر یک از صاحبزادگان نیز مقرر بود حالادر سیه پرستی حق تعالی است

### کوٹہ خزانہ نمبر ۶

این ذالان مع یک حجره تعمیر ساخته دولت خان است کتبه که بر دیوارش



انصب است در اینجا نبشته می آید

پیش در روضه تاج سر کمالان  
حضرت قطب المذافر فیض سان جهان  
دولت خان چون بنا مسجد زیبا نمود  
فیضی تاریخ گفت مسجد افضل مکان

## دالان پتو کھتری نمبر

(پتو) یکی از قوم کھتری بود و وقتی بمصایب و گرفتار شد و افلاس پریشان ساخت  
چار بر آستانه آنحضرت قدس سره حاضر شده عرض حال کرد و عهد و اثق بست که اگر  
مقصد براری من خواهر گردید یک دالان تعمیر ساخته نذر خواهم کرد از توجه حضرت حل شویا  
گردید پس والاسی پیش در دانه تعمیر کنانیده نذر کرد و بانگ مانه به عروج رسید چون  
از تمول در عقیدتش خلل پیدا آمد تباه و خوار شده آواره خانان شد  
مختی مباد که چار چیز ازین حرم سوم بحرم دوم نمیشود چراغ طعام پنجه زتن رقص و سرود و وقت  
اذان مغرب در اقدس بسته گردد و قبل نماز صبح کشاده شود و یک چراغ آهنی در جمعیت خانه میشود  
و جای دیگر چراغ روشن میشود و در سفته یکبار اهل خدمت از نوشته خانه نمبر پوشاک برآورده غلاف  
پوشی می کنند و سه روز جز یک پاؤ شیرینی خورد از زمانه حضرت قدس سره همون قاعده مقرر است  
و بر دوز عرس شریف نیز حسب معمول باب حرم دوم بسته میشود و درین حرم در دالان نمبر قرآن خوانی  
میشود و جانب شمال یعنی سمت ریگدانی در و خوانی و قل خوانی میشود و پیش جمعیت خانه یکی از صاحبزادگان  
و عظامیگوید و چندے تذکره آنحضرت قدس سره و بزرگان این خانواده میکنند تمام شب بن جمع می ماند  
و دیگر ممنوعات را در اینجا دخلی نباشد بعد ختم قل شیرینی تقسیم میشود و قبل از نماز فجر بنسبت دیگر ایام درین شب  
قدری از شب باقی ماند که در اقدس کشاده میشود که همون وقت زیارت مقرر است همه زوار شتافته

بوقت زیارت میشود و بوقت خواب میرود







## دالان ته خانه منساب

این عمارت سنگی مع ته خانه بعهد شاه جهان بادشاه تعمیر گشت. ایشان هم به تمنای زیارت  
آستانه فیض کاشانه حضرت سیدنا سید بریج الحق والدین حاضر شدند و مشرف زیارت  
گشتند و خواستند که خالقاه بعمارت شاهی تیار کرده آید. مگر اجازه تے بدست نیاوردن چار  
مجبور شدند و نیز بادشاه موصوف هر چند خواست که معافی علاقہ برای مصارف صاحبزادگان  
همیادار و در وقت خالقاه کند مگر کسی منظور نکرد و آنچه وثیقہ ایشان بود بر همان قناعت  
در زمین فرمان آرا منعی معافی که از جانب خود وے نذر کرده بود بنظر اقام السطور گذشت  
نواب بہادر خان شاہجہانپوری یکے از عقیدتمندان آنحضرت ممدوح الانام بود  
این عمارت تعمیر کنانیدہ اوست کتبہ بر طاق عمارت بدین قطعہ موزون و زیب است

## قطعہ تاریخ

مدار عالم علم و عمل بریج الدین  
کہ شد از لطف عیض جہانیاں بر آئین  
کشید بر فلک این عمارت سنگین  
کہ گفت حضرت عیسیٰ فلک بجل متین  
بود اردی

بر آستانہ ہر سپہر عین یقین  
بعہد شاہجہان بادشاہ دین پرور  
باعتماد دل نیت بہادر خان  
بچشم اہل یقین مقام محمود  
بلفظ و حال س

و دیگر مکانات کہ درین حرمست نیز تعمیر کنانیدہ نواب بہادر خان مذکورست  
کتبہ کہ بر طاقش چسبانست از کنگرے مسخ گردیدہ لهذا از اندراجش قاصدناہم



نواب بہادر خان مذکور بعد شاہجہان پادشاہ نورالدین مرقدہ صوبہ دار کابل و قنوج  
و بہادر گڑھ و شاہجہانپور و غنیمت و ملتان و صوبہ اودھ و غیرہ درخشندہ ہو  
و نیز سنہ و فاتحہ ہمینست منصب ایشان ہفت ہزاری و خطاب عمدۃ الملک چغتیا خان  
بہادر بود نام اصلے و سہ سر بہال خان ولد دریا خان سکونت بنواح پشاور رسیداشت  
طرح آبادی شاہجہانپور در سنہ ہجری انداخت و در سنہ ہجری ختم شدہ روسای شاہجہان  
افغان از بنواح کابل پشاور اند بعد شاہجہان پادشاہ بمعیت نواب بہادر خان و شاہجہانپور  
آباد شدند درین شہر پنجادہ دہ محلہ اند و ہر محلہ موسوم بہ قومےست بروقت آبادی نواب  
مذکور لحاظ این امر داشتہ بود کہ افغان یک خیل مع خان خویش آباد کردہ شوند احوال  
این شہر تاریخ شاہجہانپور مجبئی صلیح الدین میان رئیس لکڑہ عنقریب تالیف کردہ طبع  
خواہند کرد واضح خواہد شد پس سبیل تذکرہ بر ہمین قدر اکتفا نمودہ شد پس (مقبرہ نمبر ۲) کہ درین  
حرم است حضرت علاء خان رحمۃ اللہ علیہ دروے مدفون اند ایشان نیز یکے از مریدان  
حضرت قطب المدار بود سنہ تعمیرش در خواندن ثنی آید و (تہ قانہ مع یک حجرہ و دالان نمبر ۳) براسے  
مراضان چلہ کشان بکار آید و (مسجد نمبر ۴) ہم در یک سنہ طیار شد و (حجرہ نمبر ۵) کہ در گوشہ حایت است  
مختصر کہ عاکف بدقت مانند این حجرہ حضرت قاضی مطہر معروفست دروے اہل ریاضت معتکف مے شوند  
و در اندت تبرک غذا میفرمایند (و در یکہ شرقی رو بہ نمبر ۶) براسے زیارت مقبرہ حضرت ابو محمد خواجہ ارغون  
و دیگر عزارات کہ متصل خانقاہ است نصب است تانہ وار را از خانقاہ بجا فرشتن آستانہ اش آسانی  
افتد چاہ و یک مسجد و یک تکیہ بر قطب دروازہ واقع است این چاہ موسوم بہ جوت کنواں نمبر ۷) است  
ازین چاہ غسل حضرت مے میشود و بر تکیہ نمبر ۸) یک فقیر شاہ روز در بانی مے کند و متصل قطب دروازہ ۵-  
(چاہ نمبر ۹) حضرت سید شاہ بر مینہ است ایشان نیز یکے از مریدان حضرت قطب المدار

یوزن تذکرہ ایشان صاحب تحفہ الارباب و دیگر اہل سیرتست نفسہ در مذکورہ است







## نقارخانه نمبر

قبل ازین عمارت نقارخانه موجوده عمارت چوبی بود در زمانه مولانا شاه علی دین  
مداری بکنپوری رحمه الله علیه الماس علی خان بھاگل برای زیارت حضرت سید  
برج الدین قطب الاقطاب قطب المدار قدس سرہ بکنپور حاضر شد و بکمال نیاز مندی التجای  
بنای عمارت بغرض حصول شرف سعادت کہ در سر داشت عرض کرد این التجا بجناب اقدس  
پسند آمد و اجازت بجای عمارت چوبی کہ بود بنا بر تعمیر عمارت پختہ داده شد پس عمارت  
نقارخانه و یک باغ پختہ از حسن انتظام شاه عبدالکریم بحسن انجام رسید و کتبہ کہ بر طاق  
عمارث نبشته است درینجا نقل کردہ می آید سنہ تعمیر عمارت از وے آشکار است  
تا حال آن عمارت بکمال زیب و زین موجود است

## قطع تاریخ نقارخانه

منظر فیضان حق حاجت وای عالمین  
کرد نوبت خانه تعمیر از حسن یقین  
کوست چون اہل دیانت ہم معزو ہم معین  
تا بنای این مکان از ہجر ختم المسلمین  
مہست تاریخ بنای این مکان و نشین

بر در عالم پناہ قبلہ دنیا و دین  
نور چشم اخت الماس علی خان بھاگل  
شد تمام از اہتمام خالص عبدالکریم  
یک ہزار و دویست و دہ بود از روی شمار  
ہر بانی گفت تو بخانہ بازیب و زین

و دیگر عمارت این حرم متعلق مسجد عالمگیر نیست - نقشہ حرم مذکور اینست







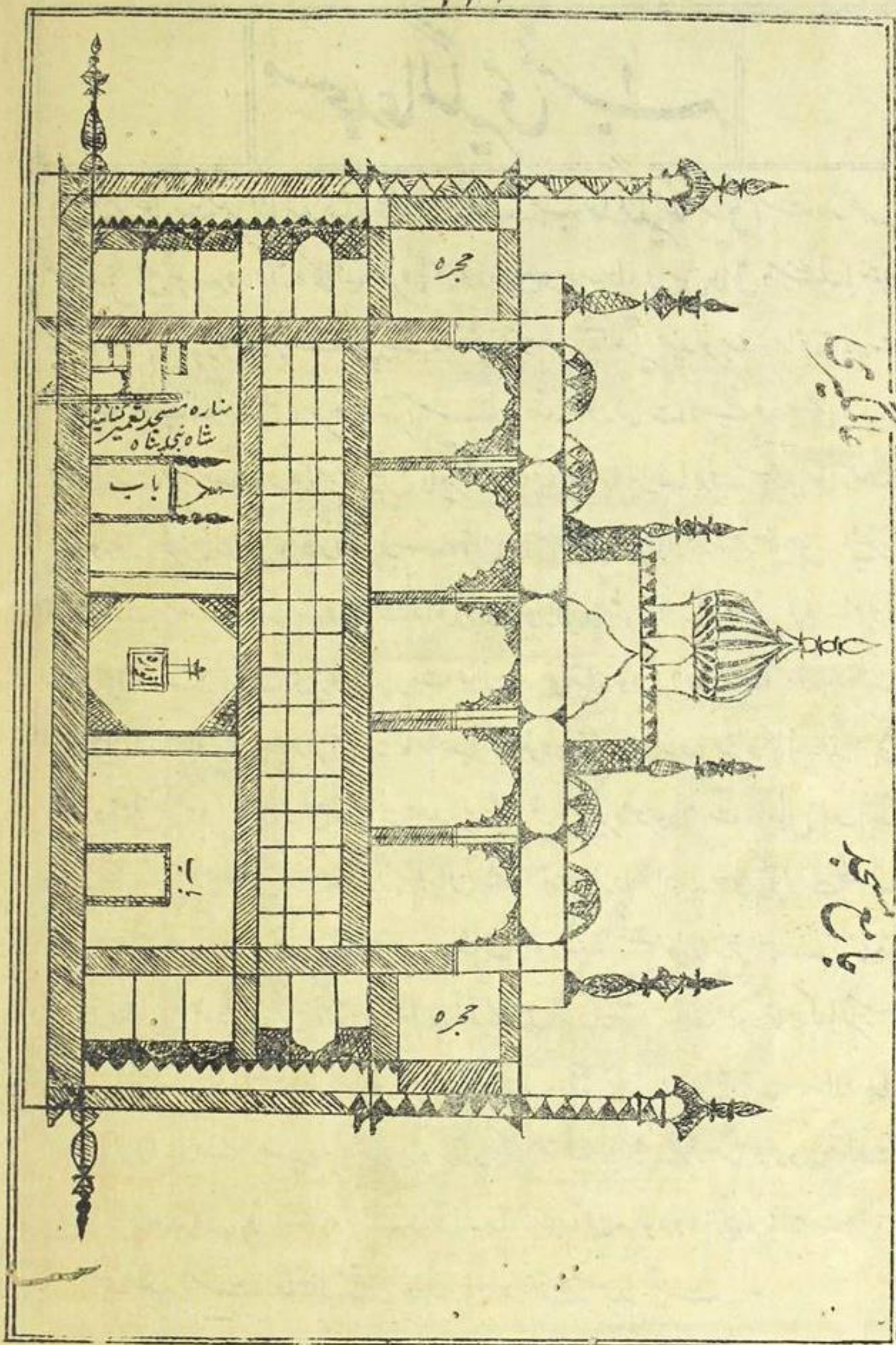
# مسجد عالمگیری

و این همه عمارت تعمیر کنانیده پادشاه اورنگ زیب عالمگیر غازی است در عهد سلطنتش مع هر سه دروازه کلان و کمره های و دالان و هر سه چاه و پیش طاق در شکله باهتمام حاجی خورم منصورى مدارى مكنپورى باختتام رسیده عالمگیر چند نوبت برای زیارت حضرت قطب المدار قدس سره حاضر آستانه شد و در مهمات دینیه و دنیوی امداد و اعانت خواست و بمرام خویش فایز گشت چنانچه بنا بر مصارف مسجد و خجسته وقف فرمود. در آخر زمانه بجهت سرکار انگریزى آن معافی ضبط شد حالادر سرپرستی حق رب العزت قائمست مرمت شکست و ریخت از آمدنی خالقاه و الایاه میشود. مشارع عالمگیر پادشاه بود که خالقاه از سنگ مرمر سنگ موی پر کلف بعمارست عالی در اینجا تیار شود مگر اجازت آنحضرت نشد تا چار بهمین مسجد و چاه و سراى و فرش بخته تمام قصبه اکتفا نموده در مكنپور بخانه صاحبزادگان فرامین شاهى دوازده مواضع و دیگر اسناد مع چھیات صدر بورڈ و غیره و غیره موجود است مگر خیال تلف شدن یا بصلحت دیگر از وجود آن از کسے تذکره ہم بمیان نمی آرند اکثر نزد اعزادیده بودم مگر بوقت طلب جزئیله و حواله بدست نیامده ناچار از مظنه او شان مجبور شده مشتے نمونه از خردارے آنچه که نزد بود پیش ناظرین نمودم و در اینجا ضرورت این تقریر بهمین بود که کسے چنان تصور ننماید که بالترتیب بموجب فهرست شاهان و دیگر امرا چرا تسطیر نموده. راقم آخر راجعین ترتیب رساله و هذا بجز نزد خود امدادے نرسیده. و نیز دیده شد که اکثر کتب خاندانے که هماغورده و تبلیغ آمده مگر جز صندوق هواسے هم نداده و اظهار و اعلان آن نه نموده و آنچه که باقیست در همین قید مقید است. حافظ حقیقه حافظ آباد. نقش مسجد نیست.

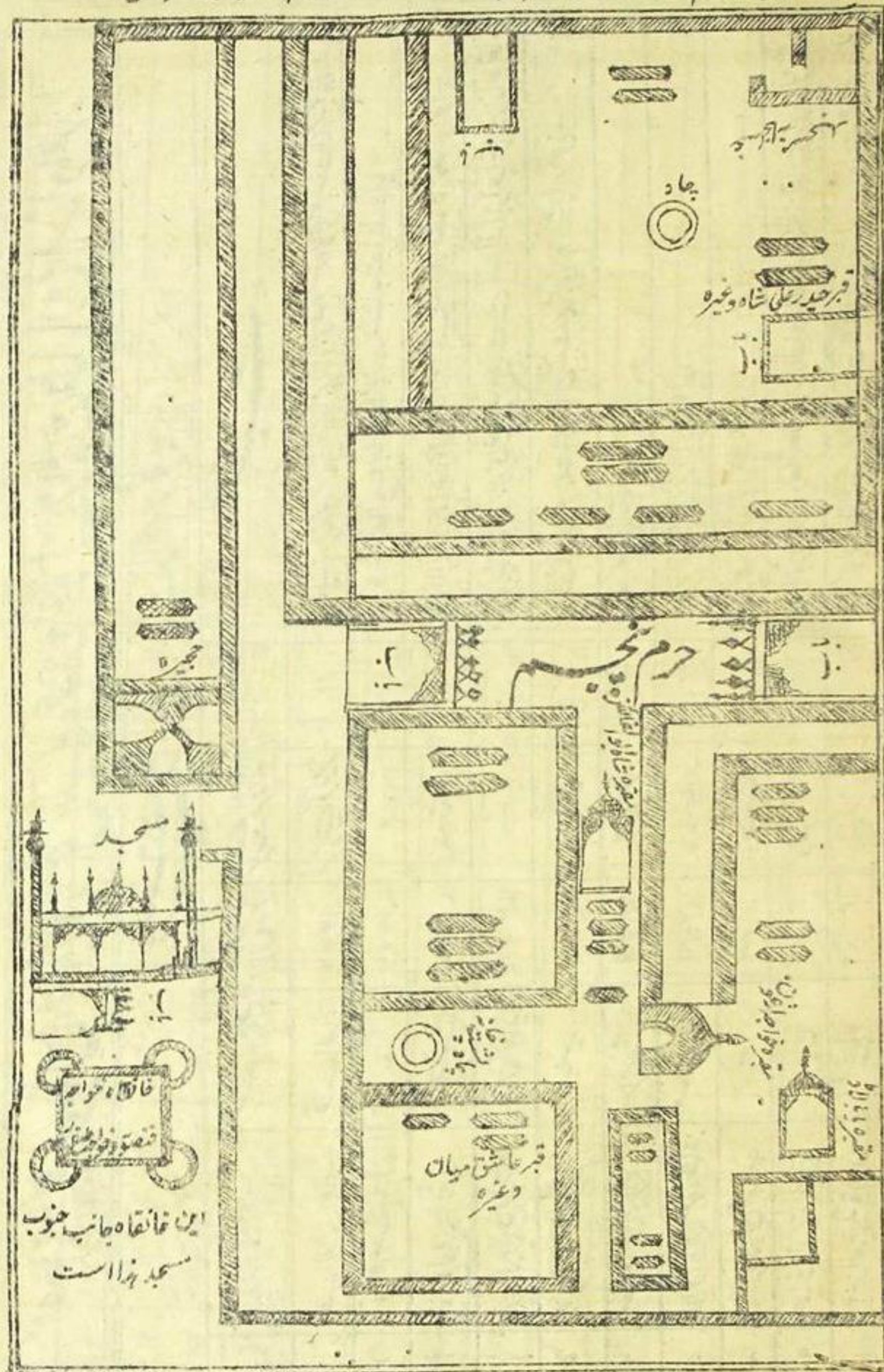


عالمگیری

خارج









## فصل چہارم در بیان معانی اراضی مکتبہ و نفوذ و اثرین شاہان و امرا

## فہرست شاہان و امرا

## کیفیت

| نمبر | پورا نام             | مشہور نام | جنس و عیسوی | موت کے مہینہ و سال | سنہ عیسوی |
|------|----------------------|-----------|-------------|--------------------|-----------|
| ۱    | قطب الدین ایبک       | قطب الدین | ۱۲۰۶        | گھوڑے گر کر مرا    | ۱۲۱۰      |
| ۲    | آرام شاہ             | ۔         | ۱۲۱۰        | ۔                  | ۔         |
| ۳    | شمس الدین لہنس       | التمش     | ۱۲۱۰        | موت سے مرا         | ۱۲۳۶      |
| ۴    | رکن الدین فیروز شاہ  | رکن الدین | ۱۲۳۶        | ۔                  | ۔         |
| ۵    | رضیہ سلطان بیگم      | رضیہ      | ۱۲۳۶        | ماری گئی           | ۱۲۳۹      |
| ۶    | میر الدین بہرام      | بہرام شاہ | ۱۲۳۹        | قید میں مرا        | ۱۲۴۱      |
| ۷    | علاء الدین مسعود شاہ | مسعود شاہ | ۱۲۴۱        | مارا گیا           | ۱۲۴۶      |
| ۸    | ناصر الدین محمود     | ۔         | ۱۲۴۶        | موت سے مرا         | ۱۲۴۶      |
| ۹    | غیاث الدین بلبن      | بلبن      | ۱۲۴۶        | موت سے مرا         | ۱۲۴۹      |
| ۱۰   | میر الدین کیقباد     | کیقباد    | ۱۲۴۶        | مارا گیا           | ۱۲۴۸      |

نمبر ۱ کا بیٹا تھا نکیت نیک اباد شاہ تھا۔  
 ۲ کا بیٹا تھا اور وزیر تھا بڑے و والا بادشاہ ہو گیا نکیت نام تھا و ملیری رونق پڑی  
 ۳ کا بیٹا تھا علاؤ الدین سلطان کا آخری بادشاہ ہوا نکیت عیادت تھا



| نمبر | پورا نام              | مشہور نام       | جلالت الدین خلجی | جلالت الدین خلجی | موت کے مہینہ و سال | سن عیسوی | تفصیل                                                                           |
|------|-----------------------|-----------------|------------------|------------------|--------------------|----------|---------------------------------------------------------------------------------|
| ۱۱   | جلال الدین فیروز خلجی | جلال الدین خلجی | ۱۲۸۸             | ۱۲۹۵             | مارا گیا           | ۱۲۹۵     | سامنے کا نایب ناظم ٹھکان سادہ اور در حکم دل تھا۔                                |
| ۱۲   | علاء الدین خلجی       | علاء الدین      | ۱۲۹۵             | ۱۲۹۵             | موت سے مرا         | ۱۳۱۶     | نیرا کا بھتیجا تھا بہت اڑا بادشاہ ہوا۔                                          |
| ۱۳   | قطب الدین مبارک شاہ   | مبارک شاہ       | ۱۳۱۶             | ۱۳۲۱             | مارا گیا           | ۱۳۲۱     | نمبر ۱۲ کا بیٹا تھا نہایت عیاش اور بدنام تھا۔                                   |
| ۱۴   | غیاث الدین تغلق       | ۔               | ۱۳۲۱             | ۱۳۲۵             | دب کر مر گیا       | ۱۳۲۵     | سینے بے نیاب کا مویہ دار تھا۔ اچھا بادشاہ تھا۔                                  |
| ۱۵   | محمد تغلق             | الغ خان         | ۱۳۲۵             | ۱۳۵۱             | موت سے مرا         | ۱۳۵۱     | نمبر ۱۴ کا بیٹا تھا اڑا بادشاہ بڑا مہربان بڑا بھارتی اور بڑا خوش حال تھا۔       |
| ۱۶   | فیروز تغلق            | فیروز شاہ       | ۱۳۵۱             | ۱۳۵۹             | موت سے مرا         | ۱۳۵۹     | نمبر ۱۵ کا رشتہ میں بھائی تھا بہت اچھا نیک نام بادشاہ تھا نہایت نیک نیت کا لہجہ |
| ۱۷   | غیاث الدین تغلق ثانی  | ثانی            | ۱۳۵۹             | ۱۳۹۰             | مارا گیا           | ۱۳۹۰     | نمبر ۱۶ کا پوتا تھا۔                                                            |
| ۱۸   | ابوبکر تغلق           | ۔               | ۱۳۹۰             | ۱۳۹۲             | ۔                  | ۱۳۹۲     | نمبر ۱۷ کا پوتا ایک سال کے اندر قید ہوا۔                                        |
| ۱۹   | ناصر الدین محمد تغلق  | ناصر الدین تغلق | ۱۳۹۲             | ۱۳۹۲             | موت سے مرا         | ۱۳۹۲     | نمبر ۱۸ کا بیٹا تھا۔                                                            |
| ۲۰   | ہمایون تغلق سکندر شاہ | سکندر شاہ       | ۱۳۹۲             | ۱۳۹۲             | موت سے مرا         | ۱۳۹۲     | نمبر ۱۹ کا بیٹا تھا اسکے زمانہ میں محمود آیا۔                                   |
| ۲۱   | ناصر الدین محمود تغلق | محمود تغلق      | ۱۳۹۲             | ۱۳۹۲             | موت سے مرا         | ۱۳۹۲     | ۱۵ ماہ کے بعد تخت سے اُتار گیا۔                                                 |
| ۲۲   | دولت خان لورے         | ۔               | ۱۳۹۲             | ۱۳۹۲             | موت سے مرا         | ۱۳۹۲     | ۱۵ ماہ کے بعد تخت سے اُتار گیا۔                                                 |
| ۲۳   | محمود خان سید         | ۔               | ۱۳۹۲             | ۱۳۹۲             | موت سے مرا         | ۱۳۹۲     | ۱۵ ماہ کے بعد تخت سے اُتار گیا۔                                                 |



| نمبر | پورا نام                        | مشہور نام     | جنم عیسوی | موت کا نام         | موت کے نام         | نمبر ۳۳ | نمبر ۳۴ | نمبر ۳۵ | نمبر ۳۶ |
|------|---------------------------------|---------------|-----------|--------------------|--------------------|---------|---------|---------|---------|
| ۲۴   | میرالدین ابوالفتح مبارک شاہ سید | مبارک شاہ سید | ۱۲۲۱      | مارا گیا           | موت مارا گیا       | ۱۲۳۲    | ۱۲۳۲    | ۱۲۳۲    | ۱۲۳۲    |
| ۲۵   | محمد شاہ سید                    | •             | ۱۲۳۲      | موت سے مر          | موت سے مر          | ۱۲۳۲    | ۱۲۳۲    | ۱۲۳۲    | ۱۲۳۲    |
| ۲۶   | علاء الدین سید                  | •             | ۱۲۳۲      | •                  | •                  | •       | •       | •       | •       |
| ۲۷   | ہلول خان لودی                   | ہلول لودے     | ۱۲۵۰      | موت سے مر          | موت سے مر          | ۱۲۵۸    | ۱۲۵۸    | ۱۲۵۸    | ۱۲۵۸    |
| ۲۸   | سکنہ لودی                       | •             | ۱۲۵۸      | موت سے مر          | موت سے مر          | ۱۲۶۶    | ۱۲۶۶    | ۱۲۶۶    | ۱۲۶۶    |
| ۲۹   | ابراہیم لودی                    | •             | ۱۲۵۸      | مارا گیا           | مارا گیا           | ۱۲۶۶    | ۱۲۶۶    | ۱۲۶۶    | ۱۲۶۶    |
| ۳۰   | طہیر الدین محمد مبارک شاہ       | مبارک شاہ     | ۱۲۶۶      | موت سے مر          | موت سے مر          | ۱۲۷۰    | ۱۲۷۰    | ۱۲۷۰    | ۱۲۷۰    |
| ۳۱   | ہمایون شاہ                      | •             | ۱۲۷۰      | گرے مر             | گرے مر             | ۱۲۷۰    | ۱۲۷۰    | ۱۲۷۰    | ۱۲۷۰    |
| ۳۲   | خیر شاہ سحر                     | خیر شاہ       | ۱۲۷۰      | میت پان ریویں گریں | میت پان ریویں گریں | ۱۲۷۰    | ۱۲۷۰    | ۱۲۷۰    | ۱۲۷۰    |
| ۳۳   | سلیم شاہ سحر                    | سلیم شاہ      | ۱۲۷۰      | موت سے مر          | موت سے مر          | ۱۲۷۰    | ۱۲۷۰    | ۱۲۷۰    | ۱۲۷۰    |
| ۳۴   | محمد شاہ عدلی                   | عدلی          | ۱۲۷۰      | •                  | •                  | •       | •       | •       | •       |
| ۳۵   | ابوالفضل جمال الدین محمد اکبر   | اکبر شاہ      | ۱۲۷۰      | موت سے مر          | موت سے مر          | ۱۲۷۰    | ۱۲۷۰    | ۱۲۷۰    | ۱۲۷۰    |
| ۳۶   | نور الدین محمد جمال اکبر        | جمال اکبر     | ۱۲۷۰      | موت سے مر          | موت سے مر          | ۱۲۷۰    | ۱۲۷۰    | ۱۲۷۰    | ۱۲۷۰    |



| نمبر | پورا نام                        | مشہور نام       | شاہ جہان | شاہ جہان                | موت سے مراد | سن عیسوی | کھنڈر                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                             |
|------|---------------------------------|-----------------|----------|-------------------------|-------------|----------|-------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------|
| ۳۷   | شہاب الدین محمد شاہ جہان        | شاہ جہان        | ۱۶۲۷     | قید میں مرا             | ۱۶۶۲        | ۱۶۶۲     | نمبر ۳۷ کا بیٹا تھا سلطنت کی بڑی رونق دی سلطان کے تخت میں نہرستان لیسے و شاہی کبھی نہ تھا اسکے بعد پھر ہوا تخت طاؤس اور تاج گنج کار و ضرر اسلمی ہوا۔                                                                                                                                                                                                              |
| ۳۸   | محمد الدین محمد اورنگ زیب الملک | اورنگ زیب الملک | ۱۶۵۷     | موت سے مرا              | ۱۷۰۷        | ۱۷۰۷     | نمبر ۳۸ کا بیٹا تھا اکیڑا بیس کھنڈی آدمی تھا بہت بڑی مکتی بہت عداوت تھا تھا بادشاہی اچھی کر گیا یہ محمودی سلطنت کی چوبین تیل ہے اسلمی دیا سر ہوئی جنگی مکتی اسلمی سلطنت کے ماس میں دیا اسلمی سے بڑا کاشین اور بہت بڑا جواہر کا مندا و تخت میں نہرستان لیسے و شاہی سلطنت کے ماس میں دیا اسلمی سے بڑا کاشین اور بہت بڑا جواہر کا مندا و تخت میں نہرستان لیسے و شاہی |
| ۳۹   | مظہر بہادر شاہ                  | بہادر شاہ       | ۱۷۰۷     | موت سے مرا              | ۱۷۱۲        | ۱۷۱۲     | نمبر ۳۹ کا بیٹا تھا سکھوں نے دیر کھڑا ہندو لوٹا دیکھو نکا۔                                                                                                                                                                                                                                                                                                        |
| ۴۰   | جہاندار شاہ                     | ۔               | ۱۷۱۲     | مارا گیا                | ۱۷۱۳        | ۱۷۱۳     | نمبر ۴۰ کا بیٹا تھا۔                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                              |
| ۴۱   | فرخ سیر                         | ۔               | ۱۷۱۳     | مارا گیا                | ۱۷۱۹        | ۱۷۱۹     | نمبر ۴۱ کا بیٹا تھا کچھ بوقت سا اور جی کا بڑا تھا۔                                                                                                                                                                                                                                                                                                                |
| ۴۲   | محمد شاہ                        | ۔               | ۱۷۱۹     | موت سے مرا              | ۱۷۲۸        | ۱۷۲۸     | نمبر ۴۲ کا پوتا تھا جیسے گھنڈی و جواہر شاہ تھا نا در شاہی ہوئی سلطنت بالکل برباد ہو گئی                                                                                                                                                                                                                                                                           |
| ۴۳   | احمد شاہ                        | ۔               | ۱۷۲۸     | آنکھیں کٹ گئیں          | ۱۷۵۲        | ۱۷۵۲     | نمبر ۴۳ کا بیٹا تھا نام کا بادشاہ تھا۔                                                                                                                                                                                                                                                                                                                            |
| ۴۴   | عالمگیر شاہ                     | ۔               | ۱۷۵۲     | مارا گیا                | ۱۷۵۹        | ۱۷۵۹     | نمبر ۴۴ کا بیٹا تھا بہت کٹ سے انکھیں کٹ گئیں اور شاہی چڑھائی ہوئی                                                                                                                                                                                                                                                                                                 |
| ۴۵   | شہ عالم                         | ۔               | ۱۷۵۹     | سکھوں کا لشکر بڑا کر کے | ۱۷۷۰        | ۱۷۷۰     | نمبر ۴۵ کا بیٹا تھا دہلی کا آخری کا مسلمان بادشاہ ہوا غلام قادر نے اندھکھیا کر کے                                                                                                                                                                                                                                                                                 |





قطب لاقطاب لکبار حضرت  
شاهدار قدس سره

عمره داران حال اسلم خواجہ خان ملک و خواجہ شقदार و دریا خان کروہی امانت کارکنان  
و عاملان سرکار قلعه شیرگڑھ معرفت قنوج عمره داران و کارکنان استقبال سرکار  
مذکور بدانند کہ انجہ زمین منجملہ مکن پور باسم مجاوران بندگی حضرت از عمل معمول  
سلاطین ماضی و عمل معمول بموجب فرمان بگند حضرت سلیمانی فردوس مکانے انار اسدیرہانہ  
تا عمره این حضرت تعین نموده می آید و در قبض و تصرف ایشان ست اکنون ہمہ  
آنچہ مسترد و مسلم نموده شدہ است باید کہ مسترد و مسلم دارند و محترف  
کہ بموجب جہات این حضرت معاف است جہات و مدعاف و بی طلب دارند  
و ظلم اسمعیل بر غندے مسموع ندارند و آنچہ ستیدہ باشند بازگردانیدہ  
برہند و رین باب تاکید نطلبند و فرمان جہان مطاع در دفاتر تعلیق کردہ حوالہ  
بکنند تحریر فی التاریخ غرہ شہر رذی قعدہ سنہ خمسون و تسعمائتہ -  
زیرین عبارت مذکور بخط ہند سے مضمون نے مرقوم است خواندہ نشد



این سطرى چند از کتاب فتح الولايت که در احوال اولياست پس از آن نقل اتمه لسطور بر داشته  
 (فاتحه) محرر سطور در واقعات بهايونى بخط شريف بهايون پادشاه دیده که آن شکست  
 که ما را در قنوج در تاريخ محرم سنه ۱۰۴۳ و در بعين و تسعانه دست داده و شیرخان سور  
 بر ما غلبه نموده بواسطه امداد عنایت حضرت شاهدار بود نسبت باعدا و بیعتی و  
 نسبت با حباب چهل عسکر ما در آن دیار مکنیو بے اعتدالی کرده اسباب آنجا را بغارت  
 برده بودند لهذا در روز حرب دیده میشد که هزار هزار قلندر سیاه پوش چو لباس بزرگ  
 در دست حمله بر لشکر ما می آرند بنا بر آن عهد کرده که اگر فتح یزد کرت دیگر میسر گردد بر سر مزار  
 فالیض الانوار شاهدار قریات وقف کرده شود و عمارت عالی بنایا بدین استخمس  
 از آن زمان که بهايون شاه از جنگ قنوج بمقابله شیرخان سور شکست  
 خورده آواره خانمان شدوی را صعوبات گوناگون روئے نمود اما بیچاره چه کند جز  
 صبر و استقلال چاره نداشت و درین غربت به اکبر آباد رسید لیکن در آن قلعه هم قیام  
 و زیندن صلیحت کار نداشت پس متعلقین خویش را همراه گرفته در لاهور که برادر و  
 کامران نامی حاکم آنجا بود دید مگر وى نیز وفاداری و غمخواری نکرد و پیاس خاطرش  
 از شیرخان مخالفت و مخالفت و زیندن نپسندید تا چار بهايون بر نامرادى و ناکامی  
 خویش تاسفى خورده به سندھ راه پیچید و در آنجا هم تدبیرى نبرد پس حیران  
 و پریشان میگشت آنچه فکر و سعی میکرد بے سود افتاد و در سندھ در شتهای مصایبها که پیش  
 آمد بے پایا نیست چنانچه در آن ریگستان اکثری از رفقاییش بشدت تشنگی جان بحق تسلیم  
 شدند چه مشیت ایندست که در همون مصایب اکبر شاه سان شاهزاده بتاریخ دوازده  
 ماه اکتوبر ۱۰۴۳ یک هزار و پانصد و چهل و دو تولد شود میگویند که قبل از آمدن بهادر شاه



روزی همایون در محل سراسر والده ثانیه خویش برای تناول طعام برفت در آنجا دختر  
 را دید بحلیه حسن جمال آراسته چنان والد و ششیدایش گشت که عنان صبر و اختیار از دست  
 برد و حسن دل افروزش مضطرب ساخت پس ناچار به عقد خویش در آورد آن رشک قمر  
 دختر سید بود نامش حمیده داشت استاد زادی والده ثانیه همایون شاه روزیکه از  
 امر کوکب ایشان رحل اقامت برداشتند بر وز دیگر اکبر شاه تولد شد در آن روز از  
 نامصاعدت روزگار پادشاه بخود چیزی نداشت که در بهجت تولدش کس را بدید جز  
 نافه مشک پس آنرا بشکست و اندک اندک تقسیم نمود و گفت چنانکه این مشک خوشبو  
 میدهد همچنان عدل و دادگری وجود و کرم اکبر مشام عالم را معطر خواهد ساخت انشاء الله  
 تعالی در آن صین همایون مصائبیکه داشت کس بینا و حزن و محنت ازین بکیسی پیدا است  
 که همایون براس سوار می حمیده هر چند جستجو کرد مگر بدست نیامد ناچار از عمده دار  
 که اسپش تپی بود بطلبید و بروی سوار کرد چون مرکب تکان گرفت و سیه هوندم  
 حمیده را از مرکب فرود آورد پس همایون فرس خود را حواله حمیده کرد و خود پیاده پا  
 شد چندی رفته بود که بر شتر بار برداری سوار شد و در سنده سه سال بدین خرک  
 و حیرانی بسر نمود چون از دست مخالفان در آنجا هم نیارست به آهنگ قندهار این  
 غربت اختیار نمود در آن ایام عسکری از جانب کامران حاکم آنجا بود هنوز در قطع منازل  
 میکوشید که سوارهای خبری رسانید که عسکری بعزم گرفتار شامی آید و قریب است  
 که مقید سازد این خبر متوحش همایون را بر اسب که در چنان فرصت نیافت که اکبر را همراه  
 گرفتن پس و سیه همونجا ماند و دست پانثاخته مع حمیده بگریخت و در سیستان و غیره  
 خنده در سلطنت ایران بر سید و در آن مقام عسکر به بچند عرصه تاخت آورد چون همایون



راه نیافت پس بسالوسی مراسم اتحاد اظهار ساخت و اکبر شاه را ظاهر ابریکمال عاظفت بقندها  
 برد و بهایون از ظلمات سپ شاه صفوی که حکمران ایران بود ملاقی شد وی بهد ارات پیش آمد  
 و اعزاز کرد و چهارده هزار سوار جرج مع سپهر مراد مرزا یا مراد بهایون همراه کرد باین وعده  
 که قندها را گرفته حواله مرزا اند کور کنی پس ایشان از سنده عبور کرده بقندها رسید  
 و حراست قلعه نمود بعد عرصه پنج ماه کامران بحر اطاعت چاره ندیده بخدش اشتهافت  
 بهایون اول بهد ارات پیش آمد من بعد بقصو که بایام ماضیه از دوسه سرزوده بود مقید  
 ساخت و قلعه مع خزانه حواله و تسلیم ایرانیان کرد و بعد چند روز مراد مرزا فوت شد  
 ایرانیان دست ظلم و تعدی بر رعایا دراز نمودند پس بهایون ازین اطوار نا پسندیده  
 شان مکر شده بقلعه درآمد و بسیاری را از ان ظلم پیشه ته تیغ ساخت و باقی ماندگان را  
 از قلعه بیرون کرد و آنهمه بایران رفتند و قندها را بقبض و تصرف در آمد بعد از ان آهنگ  
 کابل کرد کامران از رسیدن ایشان رو بفرار نهاد پس کابل مع اکبر شاه بدست آمد از  
 جوش شفقت پدیری بهم برآمد و در بر کشید و سر و چشمش ببوسید آخر به بخشان متوجه شد و درین  
 ضمن کامران فرصت غنیمت شمرده باز بر کابل مع اکبر قبضه گرفت چون بهایون از بد بخشان  
 مراجعت کرد بر قلعه کابل گوله توپ انداختن گرفت کامران از بی تمیزی اکبر را که نهامیت  
 صفر سن بود از نیزه بسته بر دیوار قلعه ایستاده کرد مگر آنرا که حافظ حقیقه نگا دارد  
 وی را چگونه ضرر رسد چنانچه اکبر شاه را آسے نرسید بالاخر کامران از قلعه  
 بگریخت و سر اسیمه گشت مگر لمجای نیافت و بعد دو سال گردن اطاعت بظهورش  
 نهاد بهایون بر حرکاتش خیالی نکرد و به دجوبے پیش آمد و بعلو همی خویش مرزا عسکری را  
 نیز از قید برهانید و بهایون مع هر چهار برادر با هم نمک خوردند و سرستابی اندازده نمودند



چون ہمایون بہ بدخشان متوجہ شد کامران باز دسترس یافتہ بر قلعہ کابل حکمران شد  
 چندیکہ ہمایون مراجعت کرد بر قلعہ کابل حملہ آور گشت و بے شکست خوردہ بروہندستان  
 کرد آخر الامر کامران مقید گشت و بیاداش کردارش سزاے مقرر گشت کہ نشتر  
 در چشمائش بردند و نمک بر جراحت افشانند چون نمک بر زخم پاشیدند فریاد کرد کہ خدایا  
 سزاے کردار یافتہم حالا رستہ فرما و اعمی شدہ بکہ معظمہ حاضر گشت و ہمایون در کابل  
 قدر عار حکمران گردید انتہی در حین حیات شیرخان بیچ سعی ہمایون بجای نرسید آخر بعد  
 فوت وے در ششماہ یک ہزار و پانصد و پنجاہ و پنج عمدہ موقع بدست آمد پس از کابل  
 بدہلی متوجہ شد و اکبر آباد و قہلی بہ تخت و تصرف خویش در آورد و بعد از شش ماہ  
 از سلم در افتاد و جان بحق تسلیم شد حیف کہ اینقدر حصہ عمرش بطلب ہندوستان بپس شد  
 و قتیکہ بروی دست یافت پنجہ موت سخت گرفت و لطف حکمرانی نبرداشت ازین واقعات  
 واضح میشود کہ باز موقع حاضر شدن بکنپور نیافت زیرا چہ حیرانے و سرگردانیش  
 خود شاہد حال است فی الواقع بجناب اہل الدوسوے اوبے فرے دارد و آخر  
 زیان آرد کہ در مالش نبود چنانکہ بوقوع آمد جلال الدین محمد اکبر شاہ غازی وقتے کہ  
 حکمران شد حاضر آستانہ حضرت قطب لمدار شد و فرمان ہذا کہ منشتہ مے آید  
 ارقام فرمودہ وقتے اکبر شاہ خواست کہ برائے مصارف صاحبزادگان علاقہ وقف کردہ شود  
 چون طبایع ایشان راغب باین سو نبود - لہذا در گرفتن علاقہ انکار فرمودند - ناچار  
 ماند و ام از کمال عقیدت بجناب حضرت شاہدار قدس سر و غلاف مزار شریف شامیانہ  
 دور پردہ ہاندر میکرد و نیز تحف و تحائف برائے صاحبزادگان ارسال

میداد داشت





از قرار بتاریخ ۲۹ شہر جمیعہ الثانی ۹۷۹ھ شرح آنکہ چون بموجب سند اسلام شاہ  
 و سایر حکام موازی پانصد بیگمہ زمین از برگنہ ملہور سرکار قنوج از موضع مکنپور بصیغہ  
 مقبوضہ در وجہ مدد معاش مخادیمان مزار فالیض الانوار حضرت قطب الاقطاب  
 الکبار حضرت شاہمدار مقرر بودہ تا غایت در قبض و تصرف ایشان بودہ نمودند کہ تمام  
 خود کاشہ ایشان است و بغیر اراضی مذکورہ در محل قدیم دیگرے چیزے ندارند بنا بر  
 آن حکم فردیم اراضی مذکور بنا بر کفاف معاف ایشان از ابتداء ربیع نیچے نیل  
 کہ بدستور سابق در وجہ مدد معاش ایشان حسب الضمن مقرر باشد کہ حاصلات آن را  
 سال بسال صرف معاش خود نمودہ بدعاہر دولت ابدال اتصال اشتغال نمایند  
 مے باید کہ جاگیر داران و عاملان و چودھریان و قانون گویان برگنہ مذکور بر بموجب  
 مقرر دانستہ اراضی مذکورہ را بتصرف ایشان گذارند و مطلقاً در انجا مدخل ننمایند  
 و پیرامون نگر دند و بعلت مال مالوجہات و اخراجات و عوارضات چون پیشکش  
 و سادوری و قلنفہ و ضابطانہ و محصلانہ و دہنمی و محترقہ و کاوشمارے و صدوق



و قانون گوے و یکار و شکار و جمع خرچ جریبانہ و تکرار زراعت خود کاشتہ ایشان  
و کل تکالیف دیوانی و محنت نرسانند و من کل الامور است معاف و مسلم  
داشتہ تغیر و تبدیل بدان راہ ندہند و در استقرار و استمرار آن کوششیدہ ہر حال  
درین باب فرمان و بروا نیچہ مجدد طلب ندارند و در عہدہ دانستہ تخلف نورزند  
تحریر فی التاریخ صدر سنہ الیہ

|                        |                    |                   |
|------------------------|--------------------|-------------------|
| لاؤ برادران و فرزندان  | چاند و جماعہ       | بہمن و جسماعہ     |
| معینہ نفر المفرہ للعیۃ | نقحہ المفرد للعیۃ  | نقحہ مفرہ للعیۃ   |
| عبدالسر و جماعہ        | چاندہ و جماعہ      | احمد و جماعہ      |
| لنقحہ المفرد للعیۃ     | نقحہ المفرد للعیۃ  | نقحہ المفرد للعیۃ |
| علی و جماعہ            | الہداد و جماعہ     | اجود و جماعہ      |
| لنقحہ المفرد للعیۃ     | لنقحہ المفرد للعیۃ | نقحہ المفرد للعیۃ |
| لقسام و جماعہ          | حد الملک و جماعہ   | برخوردار و جماعہ  |
| نقحہ المفرد للعیۃ      | نقحہ المفرد للعیۃ  | نقحہ المفرد للعیۃ |
| حبیب و جماعہ           | محب السرو و جماعہ  |                   |
| لنقحہ المفرد للعیۃ     | نقحہ المفرد للعیۃ  |                   |



حکیم زما ولی نعمت سلیم



اعلیٰ خلد اسر ملکه ابد

حکام و جاگیر داران حال و استقبال چو در بیان و قانون گویان وعد  
پرگنه بلهور سرکار قنوج بدانند که چون مشیخت مآب

شیخ

فتح السرمه ولی روضه منوره متبرکه قطب الاقطاب حضرت سید بدیع الدین قطب المدار  
قدس سره دعاگوی این دو دمان عالی شان موازی پنجاه و پنج بگیه زمین بموجب اسناد  
حکام از پرگنه مذکور در وجه مدد معاش مشار الیه مقرر است و قبض و تصرف میدارد  
می باید که چون بر مضمون فرمان عالیه اطلاع یابند آراضی مذکور را بدستور قدیم  
و انسته تغیر و تبدیل بقواعد آن راه ندهند که بضر اغماط

تعلق

متصرف گردیده بدعاگوی دوام دولت ابدی الاتصال بندگان حضرت اشتغال  
نمایند و هر سال درین باب فرمان و پروا نچه مجسد و طلب ندارند و جبری و طمع  
و توقع ننمایند و چون مومی الیه از قدیم دعاگوی این درگاه است همه ابواب  
رعایت احوال او لازم دانسته پیوسته کوششند که آثار شکر گذاری بدرگاه  
ظهور گردد درین باب قدغن تمام دانند حسب الحکم عمل نمودن و تهتدیم رسانند  
تحریر فی التاریخ ۲ ماه اردی بهشت الهی ۱۰۲۴ موافق ۱۵ ربیع

اولم ۱۰۲۴ -



السعر  
حضرت مریم زمانی بیگم جو

تحقیقا

چون شیخ خاں بھمان و علیہ حکیم وغیرہ فرزندان شیخ فتح السرتولی ابد رگاہ  
خلافت پناہ رسیدہ بذریعہ باریافتگان پاکہ سریر خلافت مصیر بعرض اقدس رسانیدند کہ موافق  
پنجاب و پنج بیکہ زمین بموجب نشان عالیشان من مواضعات پرگنہ بلہور سرکار شاہ آباد قنوج  
مقرر است از انجملہ موازی ہفت بیکہ زمین معافی سابق پرگنہ مرقوم از راہ تقدیری کشیدہ  
گرفتہ داخل جمع گردانیدند و موازی پنج بیکہ زمین از جملہ آراضی مذکور بھی و غیرہ مقدمان کماڈا  
منوعہ باد تصرف خود ہا در آورده اند بنا بر آن پروانہ حسب الحکم الاشرف در بیعت نامہ بنام  
وزارت پناہ رای مکرند اس بعد در پیوستہ کہ درینولا شیخ خاں بھمان سکنت مکنیہ بوسا  
بار یافتگان محفل فیض منزل بعرض مقدس رسانید کہ عاملان سابق آنجا از روئے ستم  
منجملہ پنجاب و پنج بیکہ زمین کہ بموجب نشان والا شان دار و از عنف بر آراضی ہفت بیکہ نسبت  
و یک روپیہ بوجہ مقرری وغیرہ ابواب ممنوعہ مقرر ساختہ و سوائے آن بھی و غیرہ مقدمان  
آنجا پنج بیکہ تبعدی گرفتند لہذا حکم قضا شیم زینت صدور یافت کہ بحقیقت این مقدمہ در رسیدہ  
بر تصدیق و وقوع و صحت اسناد در گاہے و حیات اشخاص و قبض و تصرف و تصحیح صداقت  
احقاق حق نماید و رفع ابواب ممنوعہ گردانند بنموجب وزارت پناہ بخواجه انت رام قلی  
نمودند کہ در صورت صدق و انمود مستغنیہ بر طبق حکم والا بعمل آرند و زمینے کہ مقدمان گرفتہ  
باشند بعد از ثبوت از قبض آنان بر آورده متعلق مستغنیہ گردانند تا رفع بحق خود رسیدہ  
مکر استغاثہ نکنند خواجہ انت رام باین خادم شرع شریف محمد ہاشم نوشتند کہ سند در گاہے



و محضری بمهرابی و موالی و تصحیح صد و رخصت ملاحظه نموده خود بخود رسانند و بر زمین که مقدمان  
مذکور بنزد و دستم متصرف اند پس دهانند بدینجات این خادم شرع شریف گماشته خود  
مع کس متولی بران اراضی فرستاده که چکنامه ملاحظه کرده آراضی مذکور را بضبط در آورند چون  
در آنجا کسان رفته زمین و رکل را بچو و دند و چکنامه را ملاحظه کردند از پنجاه و پنج بیگانه مذکور کسری  
کم بر آید از نیمه این چند کلمات تحقیقنا مه بقلم آید

وصلة اراضى كيزالى

| قطعه                      | قطعه                   | قطعه                   |
|---------------------------|------------------------|------------------------|
| اول له طبعه از موضع پیریا | دوم طبعه از موضع پیریا | سوم طبعه از موضع پیریا |
| عصره طبعه                 | عصره طبعه              | عصره طبعه              |
| سے طنباب                  | لله طنباب              | طنبابان                |
| شرقیے                     | شرقیے                  | شرقیے                  |
| موم لبندی                 | موم قطعه از موضع پیریا | موم زین خا             |
| حوتے                      | حوتے                   | جنوبے                  |
| موم لبندی در دایره        | موم زین خا             | موم زین خا             |
| قطعه                      | قطعه                   | قطعه                   |

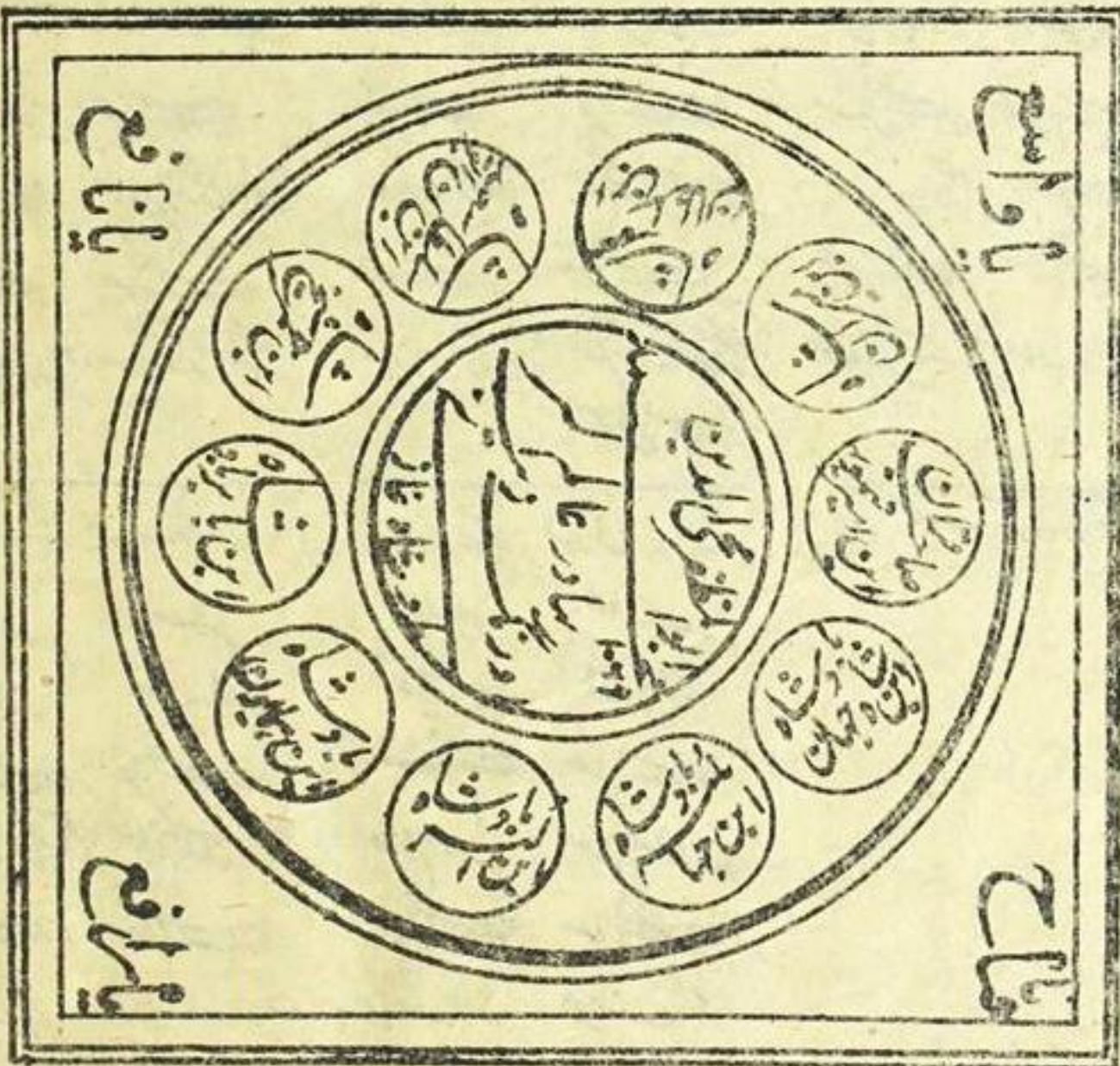
چهارم معہ کے پنجم لہال  
عصر طلوع طنابان  
طنابان خیابان  
شرقیہ غریبہ  
موسہ وزیر اعظم  
خوبیہ سہل  
موسہ ماع  
تختہ بیر فی التاریخ ۲۲ شہر محرم الحرام سنہ ۱۰۸۰



مسجد جامع تبریز ۱۲۸۴ هجری قمری

بسم الله الرحمن الرحيم

A musical score on a five-line staff with handwritten notation in a historical style, possibly Arabic or Persian. The notation includes various note heads, stems, and rests, with some text written vertically on the left side of the staff.





## در بیوفت فرمان عالی شان

شرف و در یافت کہ موافق یکی صد یکہ زمین اقامت و لایق زراعت خارج بیع از پیر کند ولیہ سرکار شایا آباء و فروع من مضافات صوبہ اکبر آباد  
 بطریق ابتداء ربع توسقان میل در وجه مدد معاش صلح آثار شیخ خاجہ جان و غیره نمایان و منہ مبصر کہ قطب الاقطاب الکبار حضرت شیخ  
 بریل الدین قطب الملک دار قدرت سرہ سب المعین مقرر و مسلم باشند کہ حاصلات آنرا فصل بفصل و سال بسال صرفت بایحتاج خود نمود و بدعا کی و وام  
 دولت ابد مدت عوالمیست بنمودہ باشند بایہ حکام و عمال و جایگزینان و اگر در بیان حال و استقبال و راستنار و استقرار این حکام شرف قدرت  
 اعلیٰ کو شنند و اراضی مذکور را بیکو دہ و یک ہستہ تبصرت آنها باز گذارند اصلان غیر و تبدیلی قواعد بدین اندیشند و عجلت مالوجہات و اخراجات مثل  
 قتلہ و بیشکشت و جریمہ نہ و ضابطہ نہ و محصلانہ و دار و عظامانہ

و دوسے قانون کوئے و ضبط ہر سال بعد از تخصیص یک و کل زراعت و کل تکالیف دیہانے و مطالبات سطلطانی مراعت نکنند  
 و درین باب ہر سالہ قرآن و پروانچہ مجید و فطیہ و اگر در انبار تکرار نہ انداز فرمودہ تکلفت نوزند

بجاریخ پانزدہم شہر رمضان المبارک ۱۰۸۵ ہجری بمبشت الہی -



یادداشت واقع بتاریخ روز شنبه پانزدهم شهر حجب المرجب ۱۰۸۵ جلوس  
 میمنت مانوس موافق سنه هجری مطابق ۱۰۸۵ اسفندارمرالمی برساله صدارت  
 و فضیلت پناه شرافت و نجابت دستگاه سزاوار عنایت بادشاه قایل مرحمت  
 شاهنشاهی صرار فیج القدر عابد خان و لعب واقع نویسی مکته بن بندگان درگاه  
 خلائق پناه محمد علی حسن قلمی میگردد که چون بعرض اشرف اقدس اعلی رسید که صلاح آثار شیخ  
 خانبهان و غیره بخادیمان روضه بهتر که قطب الاقطاب الکبار  
 مستحق و جمیع کثیر با خود وابسته دارند و حسب کفایت و به عیشت مقررند از حکم  
 بهما مطلق آفتاب شعاع لازم الانقیاد و واجب الاتباع شرف نفاذ یافت که موارست  
 ملک سد بیک زمین افتاده لایق زراعت خارج محج از پرگنه دیو به سرکار شاه آباد قنوج  
 منصفیات صوبه اکبر آباد در وجه مدد معاش مشار الیه مرحمت فرمودیم و اگر در محله دیگر  
 یادداشت باشند امرا اعتبار نکند واقع بتاریخ ۲۹ شهر جمادی الثانی  
 ۱۰۸۵ جلوس بموجب تصدیق یادداشت قلمی شد شرح بخط صدارت و فضیلت پناه  
 شرافت و نجابت دستگاه سزاوار عنایت بادشاه قایل مرحمت شاهنشاهی  
 صرار فیج القدر عابد خان آنکه داخل واقع بامر شرح بخط وزارت پناه کفایت  
 دستگاه را صادر آنکه داخل واقع بامر شرح حاشیه بخط واقع  
 نویس مطابق و افرست شرح بخط شایسته اضافت مراحم و تفقدات سزاوار ضوف  
 عواطف و ملاحظات را چه رکنا تھے آنکه بعضی مکرر رسانند شرح بخط سیادت پناه  
 رفت و معالیه دستگاه اشرف خان آنکه پنجم شهر شعبان المعظم ۱۰۸۵ جلوس  
 مبارک از بعرض مقدس رسد شرح بخط وزارت پناه کفایت دستگاه شایسته



اضافہ مراحم و تفقدات سزاوارضوت عواطف تملطفات راجہ رکھتا تھے آنکے ازربیع  
توسقائیل فرمان عالی شان قلمی مار ۳۰ - مابیکہ زمین افتادہ -

قائم محمد  
ع

عبدالحکیم  
ع

ع



التاریخ ۲۲ شہر رمضان المبارک



۲۲ شہر رمضان المبارک



۱۵

صدارت و فضیلت پناہ شرافت و نجابت شگاہ  
یا بر صدر رفیع القدر عابد خان و نوبت اقدہ نویس محمد علی

بتاریخ ۵ اررمضان ۱۰۴۹ جلوس مبارک موافق  
۱۰۴۹ ہجری مطابق ۵ ماہ اردی بہشت الہی  
نقل، شہر شعبان المعظم

بتاریخ ۲۲ رمضان ۱۰۴۹ جلوس والا نقل فیتہ  
دلوان الصدارت بمعہ عرائد رسید

تاریخ ۲۹ شہر رمضان ۱۰۴۹ جلوس والا  
نقل فیتہ در استقرار شد بمعہ عرائد













متصدیان مهمات حال و استقبال برگشته بهر کار شاها با دقت و مضاف صورتیستقر الخلاقه  
 اکبر آباد بدانند بوضع بیچ بست که زمین انعامی درگاه و موضع بطریقه و روستا  
 من اعمال برگشته مذکور بوجوب اسناد حکام پیشین از قدیم الایام در وجه خرج و شناسه  
 مدینه منوره مقدسه مقر است درینو لایز مقرر و بحال داشته شد میباید که زمین موضع مذکور  
 بدستور سابق مطابق معمول حسب الفتن در تصرف خادمان درگاه و گذشته بوجه من الوجوه  
 متعرض و مزاحم نشوند و هر سال سند مجد و طلبند که حاصلات آنرا فصل بفصل سال بسال  
 صرف چراغ و خرج مایحتاج روضه منوره نموده شب و روز بدعای ادد یاد عمر و دولت  
 ابد مدت مشغول باشند زیاده درین باب تاکید دارند تاریخ پنجم شهر رمضان المبارک ۱۱۲۶

۱۱۲۶ هجری

بست یکم شهر ربیع الثانی  
نقل بد فتر حضور

۱۱۲۶ هجری

بست یکم شهر ربیع الثانی  
نقل بد فتر دیوان



احمد شاہ دُرّانی  
سرمد شاہنشاہ جم جاہ



مستعدیان تہمت حال و استقبال پرگنہ بلہور سرکار قنوج مضاف صوبہ اکبر آباد بدانند  
از ابتدای آبادی مکنپور معانی مکنپور و موضع پٹریہ و غیرہ اراضی انعامی و وجہ زمیندارے  
و ریاست مکان مذکور در وجہ مدد معاش ابنائے حضرت یار غون و سید فصور و سید  
طیفور واقع است الحال ہم مد نظر غربا پرورے نموده وجہ مسطورہ بدستور قدیم باہم  
شاہ محمد امین و میر خدا بخش کہ ابنای سید مسطورین اند بحال و برقرار داشته باید کہ احدی  
بعلت اخذ محصول و غیرہ بدعات مزاحم و متعرض نشوند کہ از حاصلات آن صرفت  
خود ہا نموده بدعائے ترقی دولت ابد طرازا اشتغال ورزند ہر سال سند مجید و طلبند درین  
باب تاکید مزید دانند تحریر پنجم شہر ربیع الاول ۱۱۸۵ ہجری  
پر و انکی مع بیاض بن بہادر





حضرت سید بدیع الدین شاه بهادر

متصدیان همات حال استقبال پرگنه حویلی شاه آباد عرف قنوج و بلهور مضافت صوبه مستقر الخلاف  
اکبر آباد بدانند که درینو الا پر و انگلی مبهتر شریعت پناه فضیلت و کمالات دستگاه قاضی القضا  
قاضی شیخ الاسلام حسب الصمن بد فتر خانه والا رسیده که بموجب و امنوده حاجی خرم خادم روضه  
منوره قدوة العارفين زبدة الابرار عرض مقدس معلی رسید که آنجا بجلست ابواب ممنوعه مفصله  
صمن مزاحمت بحال سکنه مکنیور و زائران روضه منوره مذکوره میرسانند حکم جهات مطاع عالم مطیع  
زینت نفاذ یافت که بآنها نگاشته شود که من بعد وجوه ممنوعه و مفوض بارگاه عدالت پناه  
مزاحمت نرسانند و از خلاف حکم اقدس اشرف اعلی احترام واجب دانند درین باب  
از پیشگاه خلافت و جهان داری تاکید شناسند بتاریخ سلخ شهر ربیع الاول ۱۰۲۳ هجری  
مانوس سمت نگارش یافت ۱۴ - مقررا صمن بموجب پر و انگلی مبهتر شریعت و کمالات دستگاه قاضی القضا

دستخط بخط انگریزی



پروانه مبهتر محمد الماس علیخان بهادر مرقوم غره جمادی الاول ۱۰۲۳ هجری متصدیان  
همات حال و استقبال پرگنه قنوج بلهور بدانند تحصیل سایر چوپتره خاص مکنیور برای مصارت و سنگر  
خانه درگاه شاه بهادر صاحب حسب شمس با سیم ابوالفتح و کریم الدین خادم و غیره ۱۲ فصله معاف کرده شد  
باید که از محصول سایر مذکور تعرض نرسانیده تبصرت نامبردها و اگر دارند که صرف معیشت خود را



(بسم اللہ الرحمن الرحیم) (محمد ابو الفتح بانگے و محمد نعمت اللہ خادمان درگاہ مکنیو معلوم نمایند)  
چون مبلغ یکصد سبب چہار روپیہ و نیم آنہ شش پائی سکہ کلداری سالانہ بابت سایر مکنیو ربنام آنہا جہت اخراجات  
درگاہ سید بدیع الدین شاہمدار حضور صاحبان عالی شان بورڈ کمشنر بتاریخ چہارم ماہ جولائی ۱۸۰۹ء منظور  
گردیدہ است لہذا بآئنا سند دادہ میشود کہ مبلغ مرقوم تا حین حیات خود ہا بشرط بودن خادم درگاہ نصف  
خریف نصف بیع از خزانہ سرکار خواہند یافت و از آنجا کہ بعد فوت آنہا ہر کہ خادم درگاہ خواہند بود او مستحق  
یافتن سالیانہ خواہند شد المرقوم سبب ہفتم ماہ نومبر ۱۸۰۹ء مطابق ششم اگست ۱۲۲۷ء فصلی -

(بسم اللہ الرحمن الرحیم) (محمد کریم الدین مصلی و امام بخش خادمان درگاہ مکنیو معلوم نمایند)  
چون مبلغ یکصد سبب چہار روپیہ و نیم آنہ پنج پائی سکہ کلداری سالانہ بابت سایر مکنیو ربنام آنہا جہت اخراجات  
درگاہ سید بدیع الدین شاہمدار از حضور صاحبان عالی شان بورڈ کمشنر بتاریخ چہارم ماہ جولائی ۱۸۰۹ء عیسوی  
منظور گردیدہ است لہذا بآئنا سند دادہ میشود کہ مبلغ مرقوم تا حین حیات خود ہا بشرط بودن خادم درگاہ نصف  
فصلی بیع از خزانہ سرکار خواہند یافت و از آنجا کہ بعد فوت آنہا ہر کہ خادم درگاہ خواہد بود او مستحق یافتن  
سالیانہ خواہد شد فقط - تحریر فی التاریخ سبب ہفتم ماہ نومبر ۱۸۰۹ء عیسوی مطابق ششم ماہ اگست ۱۲۲۷ء فصلی

## تقریظ از بتاج طبع قاجار مولوی محمد حبیب الہی بک پوری تلمیذ مخزن مولانا حسن گانوی

حمد بجدیل بیرون از وہم قیاس مراحدی را کہ دیوانگان جمال خود را با انواع و اقسام مراتب شفیگی و پروانگی  
محلے و مزین فرمودہ قائمہ از قوایم عالم کمال و عالم نظام فرمودہ و طالبان حقایق شریفہ کنہیے پایان  
خود و ستایش بے انداز بل خارج از تقدیر و انداز عقل دراک مرذاتی را کہ عاشقان ذات و جمال محبوبی خود را  
بامثال فریفتگی و فرہادی بر تہ رسانیدہ کہ او داند و داند و میان عاشق و معشوق رمزی ست منزلی  
است از منازل و - و خادمان امتثال فرمانش را بدرجہ رسانیدہ کہ نہ تسلیم خم ہے جو مزاج یارین آئے



حالیست از حالات و صلوات اللہ علیہ آله و صحبہ اجمعین و اجمعین۔ اما بعد پس از مطالعہ مضامین فیض لکین  
 حصہ دوم از تذکرۃ المتقین گوید عاجز مسکین رحمتہ ربہ الباری محمد عابد بہاری کہ چہ خوش طالع  
 روندگان مسلک دار یہ و طالبان حقایق مصطفویہ کہ بجان بازی و کوشش نامتناہی محبت الفقرا مخلص الغرہ  
 جناب مولوی محمد حسین صاحب مکنپوری موطناً و مداری ارغونی مشرباً و فنیواری نسباً چہ  
 رسالہ نادرہ و عجالہ نافعہ و بوجہ آوردہ گلو گیر ضرورت و شان گردیدہ کہ بر یک مضمونش بزبان حال  
 گویان است کہ این بے غایت مفید و کار آمد سالکان این راہ مبارک است زیرا کہ این رسالہ مختصرہ را  
 مولانا امیر حسن صانہ السد عن الشرور و الفتن بمضمون آراستہ فرمودہ است کہ اکثری جویندگان این  
 صفا ازان معلومات غافل ہستند و عند الفکر فی المعانی باضطرابی آئل مثلاً تشریح معنی سلسلہ و طرق شجرات  
 مدار یہ و توضیح اصلیت معنی قلندر و ملنگ و تشریح لفظ گردہ خادمان و عاشقان و دیوانگان طالبان  
 و ترقیم اصلے کہ این جامعہ ازان منشعب گشتہ اند مضمونہا بہست کہ علمش خطے و خوبے در نفس ناخودگان  
 این القاب فیض مآب پیدا مے کند و این رسالہ علاوہ اشمال دیگر مضامین مفیدہ بوضاحت تام مسبین  
 معانیہا است پس برین لطف و احسان مولف کہ درین امر اہم جد و جہد بلیغ فرمودہ مضامین نادرہ  
 جمع آوردہ عقدہ کشائی این عقد منعقد فرمودہ و بصرف ز رکشیر طبع کنانیدہ مطالعہ اش بر خاص  
 و عام سہل فرمودہ بدل زبان دعا ہائے بر آیند کہ خداوند کریم مؤلف را اجر عظیم و ہاد و این رسالہ  
 نافعہ را نافع خواص و عوام کہ نادرہ

نافعہ را نافع خواص و عوام کہ نادرہ

خاتمۃ الطبع بحون اللہ الخالق الاجل و فضل القادر الاکمل سالہ نادرہ بمضامین نافعہ طالبین صراط مستقیم  
 عموماً و مسترشدان مسالک مدار میں خصوصاً تالیف لطیف محب الفقرا جناب مولوی امیر حسن صاحب  
 حفظہ السد عن الشین و المصائب باہتمام احقر العباد بندہ فایز محمد عبد المجید بن محمد عبد العزیز در مطبع  
 غزیری واقع کانپور در ماہ ربیع الاول ۱۳۳۳ھ طبع پوشید و نسخہ شفاے در دستا تقین گردید۔



# اعلان

حضرات ناظرین

فقیر نے وعدہ کیا تھا کہ عنقریب  
حصہ دوم تذکرۃ المتقین چھپوا کے ہدیہ ثاقبین

کرے گا مگر بوجوہات چند در چند توقف ہوا۔ خیر۔ حق تعالیٰ کا

لاکھ لاکھ شکر ہے کہ اُس نے اس وقت اختتام کو پہنچایا۔ رسالہ ہذا

بصرف زہر کثیر اور کمال کوشش و جانفشانی سے طبع ہوا ہے

امید کی جاتی ہے کہ اس کا مطالعہ آنکھوں کو نور اور دل کو سرور بخشے گا

ناظرین انصاف پسند پسند فرما کر فقیر کو دعائے خیر سے یاد و شاد فرمائیں گے

قیمت اس کو ہر بے بہا کی فی جلد (ایک روپیہ) مقرر ہے۔ شائقین قدردانی

فرما کر بذریعہ ویلیو پی ایل طلب فرمائیں اور داخل حسنات ہو جائیں

حصہ سوم حسنین ذکر و اذکار شغل و اشغال اور ادعیہ خاندان عالیہ

مداریہ زاد ہا اللہ تعالیٰ و تکریماً مندرج ہیں اگر زندگی باقی

ہے تو عنقریب بعد اشاعت رسالہ ہذا چھپوا کر

ہدیہ ناظرین و الا تمکین کرے گا پتہ فقیر کا

حسین بی نام میں ہے

المشاہد

فقیر محمد امیر حسن فاضوری مداری

مولف تذکرۃ المتقین۔

کمن مکن پور ضلع

کانپور

جب تک کہ یہ کتاب تیار نہ ہو  
وہ مال نہ ہو

الحمد للہ